



ستایش

ای همه هستی ز تو پیدا شده



بد گرفته از: کتاب مختصر اسرار نظامی

قالب شعر: مشتوى

معنی واژه‌ها به ترتیب بیت‌ها



چاره: تدبیر، راه حل^(۱)

که: چه کسی (به که روی آوریم؟)
قبله: جهتی که در نماز به آن روی می‌آورند.

نوازی: مهربانی و نوازش نکنی، محبت نکنی.

مونس: همدم، یار

غمخوارگان: غمخواران، رنج دیدگان

بیچارگان: درماندگان، عاجزان، نیازمندان

هستی: وجود، آفرینش، جهان

خاک: در این بیت به معنی انسان

از پی: به دنبال

بیم: ترس، خوف

ببخشای: عفو کن، از گناه ما درگذر و چشمپوشی کن

ببخش: نعمت دادن، چیزی را به کسی دادن

کریم: بخشنده، با کرم

این شعر، مناجات نامه است، یعنی راز و نیاز کردن انسان با خداوند که آرامش بخش دل‌ها می‌باشد.

در این شعر، شاعر به عظمت خداوند اشاره می‌کند و از او می‌خواهد که نیازش را برطرف کند. در حقیقت، این شعر یانگر نیاز شاعر و بی‌نیازی خداوند است.

معنی بیت‌ها



ای همه هستی ز تو پیدا شده خاکِ ضعیف از تو، توانا شده

معنی: ای [خدای] که تمام آفرینش و پدیده‌ها را به وجود آورده. وجود خاکی انسان ضعیف، با اراده‌ی تو، توانایی و قدرت، گرفته است.

آرایه‌ی ادبی: ضعیف و توانا ← تضاد

نکته‌ی دستوری: این بیت از سه جمله تشکیل شده است. / بعد از نشانه‌ی ندای «ای»، منادا حذف، شده است. (منادای حذف شده ← کسی که (خدا)).

۱- **توجه:** تمام لغت‌های ستاره‌دار هر درس، در واژه‌نامه‌ی پایان کتاب، معنی شده‌اند.

بیت ۲:

از پی توست، این همه امید و بیم هم تو ببخشای و ببخش، ای کریم

معنی: تمام امید و ترس، برای تو (به دنبال تو) است؛ بنابراین، ای خداوند بخشنده، نعمت‌هایت را به ما ببخش و از اشتباهات و گناهان ما، بگذر (از گناهان ما، چشم پوشی کن).

آرایه‌ی ادبی: امید و بیم ← تضاد

نکته‌ی دستوری: این همه امید و بیم ← گروه نهادی / کریم ← منادا (ای کریم، یک جمله به حساب می‌آید.)



دو واژه‌ی «بخش» و «بخشای» را نباید به جای هم به کار ببریم؛ این کار، اشتباه است.
بخش از مصدر «بخشیدن» و ببخشای از مصدر «بخشودن» است.

بیت ۳:

چاره‌ی ماساز که بی‌یاوریم گرتوبرانی، به که روی آوریم؟

معنی: مشکل ما را که بدون یاور هستیم، برطرف کن. اگر ما را از درگاه است، دور کنی، ما به کس دیگری نمی‌توانیم پناه ببریم.

آرایه‌ی ادبی: روی آوریم ← کنایه از پناه ببریم.

نکته‌ی دستوری: این بیت از چهار جمله، تشکیل شده است که به ترتیب، امری، خبری، خبری و پرسشی هستند.

بیت ۴:

جز در تو، قبله نخواهیم ساخت گرنوازی تو، که خواهد نواخت؟

معنی: ما، فقط، درگاه تو را به عنوان قبله، انتخاب می‌کنیم، اگر تو ما را مورد لطف و مهربانی خودت قرار ندهی، هیچ‌کس دیگری به ما محبت نمی‌کند.

بیت ۵:

یار شو، ای مونس غمخوارگان چاره‌کن، ای چاره‌ی بیچارگان

معنی: ای [خدایی] که همدم انسان‌های رنج کشیده، هستی، یاریمان کن. ای برطرف کننده مشکلات بیچارگان، چاره‌ای برای مشکلات ما، بیندیش.

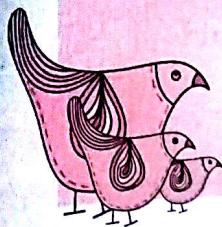
نکته‌ی دستوری: یار شو ← جمله‌ی امری / چاره کن ← جمله‌ی امری / منادای «کسی که» یا «خدایی» در هر دو مصraع، حذف شده است.

واژه‌های مهم املایی

هستی - ضعیف - امید - ببخشای - چاره - قبله - نوازی - خواهد نواخت - مونس غمخوارگان - بیچارگان

واژه‌های مخالف

هستی ≠ نیستی / ضعیف ≠ ناتوان / بیچارگان ≠ توانمندان



- ضعف ← مُستضعف - ضُعْفًا - ضُعْف
- كرامـت ← تـكريـم - مـكـارـم
- مونـس ← أـنـس - مـأـنـوس

تاریخ ادبیات

نظامی (۶۱۴ - ۵۱۳ ه. ق): شاعر نامدار ایرانی، معروف به نظامی در شهر «گنجه»، از شهرهای امروزی جمهوری آذربایجان، به دنیا آمد. در جوانی به تحصیل ادب و تاریخ، همت گماشت. داستان پردازی در منظومه‌های او به اوج می‌رسد. آثار نظامی عبارت‌اند از: مخزنُ الأسرار (با موضوع اخلاق، پند و حکمت)، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر و اسکندرنامه.

قالب شعر



قالب این شعر، مثنوی است. مثنوی (دوگانی) به شعری گفته می‌شود که در هر بیت آن، قافیه‌ای جداگانه به کار رفته است؛ یعنی هر بیت آن، قافیه‌ای مستقل دارد و با بیت دیگر از نظر قافیه در ارتباط نیست.

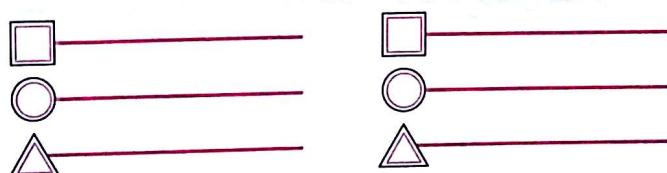


مثنوی، دست کم، دو بیت دارد اما حداقل آن معلوم نیست.

قافیه‌های بیت‌های شعر «ستایش»:

بیت اول: پیدا و توانا ← قافیه (شده ← ردیف) / بیت دوم: بیم و کریم ← قافیه (ردیف ندارد).
 بیت سوم: یاوریم و آوریم ← قافیه (ردیف ندارد). / بیت چهارم: ساخت و نواخت ← قافیه (ردیف ندارد).
 بیت پنجم: غمخوارگان و بیچارگان ← قافیه (ردیف ندارد).

شكل قرار گرفتن قافیه‌ها در قالب مثنوی



تماشاخانه

برگرفته از: کتاب آفریده های ساکت خدا، نانسی سویتلند
ترجمه: حسین سیدی

نوع نشر: ترجمه (ساده)

معنی واژه ها به ترتیب سطرها

نمک استه: نوشته

تماشاخانه: جایی که در آن، چیزی به نمایش، گذاشته شود.

موضوع: مطلب، چیزی که درباره آن گفت و گو می کنند.

سرشار: لبریز، پر، لبالب

آفرینش: خلقت، به وجود آوردن

شگفتی ها: عجایب، پدیده های عجیب

شکننده: ظریف و نازک

پدیده: چیز تازه به وجود آمده، نوظهور

سنگلاخ: زمینی که در آن، سنگ فراوان باشد.

لطیف: زیبا، نرم

سردر می آورند: می رویند و رشد می کنند.

عجبیب: شگفت آور، غریب

هیس: ساکت!، این واژه، یک شبه جمله است و در شمارش

تماشاگه: محل تماشا و گردش

جمله، یک جمله به حساب می آید.

درنگ: توقف، سکون

توصیف: وصف کردن

مقایسه کنیم: بسنجم

مخملی: از جنس محمل، نرم و ملایم

سر به فلک کشیده: بسیار، بلند، مرتفع

تالاب: جایی که آب در آن جمع شود و بماند، آبگیر، برکه

تأمل: اندیشه، درنگ

می تنند (تار می تنند): می بافند

عالمان: دانایان

سرزده: بی خبر

کردار: عمل، رفتار

گوارا: مطبوع، دلچسب

نویسنده در این درس یاد آور می شود که: تمام پدیده ها و آفریده های خداوند دارای هدف، نظم و زیبایی خاصی هستند. خداوند برای خلق هر یک از این پدیده ها، نظم و ترتیب چشمگیری را به کار برد است. تمام این موجودات، در حقیقت، ستایشگر خداوند هستند و خدا را می پرستند. انسان خردمند و خداشناس، با دیدن این همه پدیده ها به عظمت خدا، پی می برد.

معنی بعضی از جمله‌های دشوار

هر کدام از این پدیده‌ها، تماشاگه‌ی برای دیدن زیبایی‌های آفرینش و ایستگاه‌هایی برای اندیشیدن هستند.

معنی: هر یک از این چیزهای تازه به وجود آمده، محلی برای تماشا کردن و دیدن زیبایی‌های آفرینش خداوند و جایی برای فکر کردن و اندیشه کردن درباره‌ی آن‌ها هستند.

عالی تماشاخانه‌ی شگفتی‌های آفرینش است. یعنی به هر طرف که نگاه می‌کنیم، آفریده‌های زیبای خداوند را می‌بینیم. این جهان، دفتری است که خدای مهربان، به پاکی و زیبایی در آن نگاشته و می‌نگارد.

معنی: دنیا جایی است که در آن، پدیده‌های عجیب و شگفت‌انگیز آفرینش به نمایش گذاشته می‌شود. یعنی به هر سمت، نگاه می‌کنیم، آفریده‌های زیبای خدا را می‌بینیم. این جهان مانند کتابی (دفتری) است که خداوند مهربان در آن، پاکی‌ها و زیبایی‌ها را نوشته است.

آرایه‌ی ادبی: این جهان به دفتر مانند شده ← تشبیه



همین علف‌های نازک و لطیف، از میان سنگلاخ، سردر می‌آورند.

معنی: همین علف‌های نرم و ظریف، از میان زمین‌هایی که پر از سنگ است، رشد می‌کنند و می‌رویند.

آرایه‌های ادبی: سر در آوردن علف ← جان بخشی / سر در می‌آورند ← کنایه از می‌رویند.

آسمان، آبی آبی است و یک تگه ابر ساکت در آن شنا می‌کند.

معنی: آسمان صاف صاف بود و فقط یک تگه ابر کوچک در آن در حال حرکت بود.

آرایه‌های ادبی: ابر ساکت ← جان بخشی / آسمان به دریا تشبیه شده که ابر در آن شنا می‌کند.

صدای شبنم صبحگاهی را، هنگامی که سرزده به خانه‌ی برگ، وارد می‌شود؟

معنی: [آیا تو] به هنگام صبح، صدای شبنم را که بی‌خبر بر روی برگ گل‌ها و درختان می‌نشیند می‌شنوی؟

آرایه‌های ادبی: صدای شبنم ← جان بخشی / سرزده وارد شدن شبنم ← جان بخشی / سرزده ← کنایه از بی‌خبر، ناگهانی و غیرمنتظره

واژه‌های مهم املایی

سرشار از شگفتی‌ها - پدیده‌هایی لطیف - عجیب - سادگی - می‌گذریم - تماشاگه‌ی - ایستگاه‌ها - عالم - بیندیشم - مقایسه
- دره‌هایی عمیق - گل و خار - طبیعت - تأمل - ویژگی - عادت - گوارایی - موضوع - علف - سنگلاخ - محکم - دعوت - هیس
- محملی - حلقه - صدای حشره‌ها - قالاب - چطور - عنکبوت - نار می‌تلند - صبحگاهی

واژه‌های مخالف

لطیف ≠ خشن / درنگ ≠ عجله / بلندترین ≠ کوتاه‌ترین / ساده ≠ دشوار / بهار ≠ زمستان
زیبا ≠ زشت / پاکی ≠ ناپاکی (پلیدی) / نرم ≠ زبر / نازک ≠ کلفت / کوتاه ≠ بلند / زمین ≠ آسمان
روشنایی ≠ تاریکی / گرما ≠ سرما

هم خانواده‌ی واژه‌ها

لطیف ← لطف - الطاف - تلطیف

عجبیب ← عجایب - تعجب - متعجب

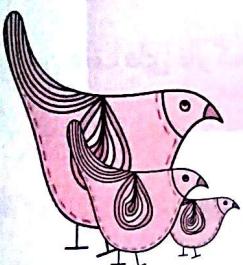
آفرینش ← آفریده - آفریننده - آفریدگار

عالَم ← عُلما - معلم - تعلیم

مقایسه ← قیاس - مقیاس

عمیق ← عُمق - اعماق

توصیف ← وصف - اوصاف - موصوف



واژه آموزی (مخالف یا متضاد)

به جمله‌های زیر، دقّت کنید.

(الف) او شب آمد و روز رفت.

(ب) در پاییز، شب‌ها بلند است، اما در تابستان، کوتاه.

در عبارت «الف»، دو واژه‌ی «شب» و «روز» با هم از نظر معنی، مخالف (متضاد) هستند.

در عبارت «ب»، دو واژه‌ی «بلند» و «کوتاه» با هم از نظر معنی، مخالف (متضاد) هستند.

توجه

از معنی واژه‌ها، پی‌می‌بریم که این کلمه‌ها، با هم مفهوم مخالف یا متضاد، دارند. به این واژه‌ها، متضاد، مخالف یا تضاد، می‌گویند.



فعال‌ها هم می‌توانند، تضاد زیبایی را به وجود بیاورند؛ مانند:

«گر بروید یا نروید، باغبان و رهگذاری نیست»

در این مثال دو فعل «بروید» (رویدن) و «نروید» (نرویدن) با هم مخالف هستند.

بهتر یاد بگیریم

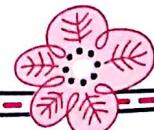
برای هر یک از واژه‌های زیر یک متضاد بنویسید.

بدان ← جمع ← بالا ← مهر ← دور ← جوان ←

پاسخ: بدان ← خوبان، نیکان / جمع ← پراکنده / مهر ← کینه

بالا ← پایین / دور ← نزدیک / جوان ← پیر

حروف (نشانه‌های) ربط درس اول نوشتاری، بخش درک متن



حروف ربط: کلمه‌هایی هستند که به تنها یی، معنی کاملی ندارند؛ اما برای پیوند دادن دو جمله، به کار می‌روند؛ مانند: به کتاب فروشی رفتم تا او را ببینم ← («تا» دو جمله را به هم، پیوند داده است).

حروف (نشانه‌ها) ربط عبارت‌اند از: تا - اگر - اگرچه - زیرا - وقتی که - که - زمانی که - چون - سپس - بعد - چو - چون - اما - ولی - با وجود این که - و

جاهای خالی عبارت زیر را با یکی از نشانه‌های ربط، کامل کنید.

«می‌خواهیم عالم را بهتر بشناسیم، یک راه ساده آن است پدیده‌ها را خوب تماشا کنیم، درباره‌ی آفرینش هر یک بیندیشیم آن‌ها را با یکدیگر مقایسه کنیم.»

پاسخ: به ترتیب، نشانه‌های «اگر - که - و» متن بالا را کامل می‌کند.

«چو» و «چون»، در صورتی نشانه‌های ربط هستند که به معنی «زمانی که»، «وقتی» و «دگر» به کار بروند؛ مانند:

چو ایران نباشد تن من مباد \leftarrow «چو» به معنی «اگر» یا «زمانی که» \leftarrow حرف ربط است.

اگر «چو» و «چون» به معنی «مثل» و «مانند» به کار روند، حرف ربط نیستند، مانند:

چون شیر، شجاع باش \leftarrow «چون» به معنی «مانند» \leftarrow حرف ربط نیست.

نکته مهم



بخوان و حفظ کن

رقص باد، خنده‌ی گل

شاعر: پروین دولت آبادی

قالب شعر: مثنوی

معنی واژه‌ها به ترتیب بیت‌ها



تاک: درخت انگور، مو
 برگ نو: برگ و جوانه‌ی تازه
 شاخصاران: درختان انبوه و پرشاخ و برگ
 کهن: قدیم، گذشته
 گل بوته: بوته‌ی گل (بوته: گیاهی که بلند نباشد و به زمین، نزدیک باشد)
 نغمه‌خوان: آواز خوان
 باز: دوباره
 آشیان: لانه، خانه

رفته‌رفته: آرام آرام
 ناروَن: درختی برگ ریز که در همه جا پراکنده و از جمله درختان جنگلی نقاط معتمد است.
 رنگ‌رنگ: دارای رنگ‌های مختلف
 بیدُن: درخت بید (بن: بوته، ریشه، درخت)
 از هم گسیخت: از هم جدا شد. (گسیخت: پاره شد، جدا شد.)
 بستان: باغ
 دهقان: کشاورز، باغبان
 کوته: مخفف کوتاه

این شعر درباره‌ی تغییر فصل‌هاست. شاعر در این شعر، فصل‌ها را به زیبایی به تصویر می‌کشد، بعد از تابستان، فصل پاییز بازدشدن سبزه‌زاران و برگ‌های درختان فرا می‌رسد. بعد از پاییز فصل به خواب رفتن باغ و بستان است؛ یعنی فصل زمستان.

بار دیگر، چون بهاران می‌شود

فصل پاییز و زمستان می‌رود

دوباره بهار از راه می‌رسد و جهان و طبیعت خداوند بار دیگر زندگی و شادابی از سر می‌گیرد و شکوفه باران می‌شود.

معنی بیت‌ها

باد سرد، آرام بر صحراء گذشت

سبزه‌زاران، رفته‌رفته، زرد گشت



معنی: باد سردی، به آرامی، بر صحراء وزید و گذشت. سبزه‌زاران هم، کم کم، زرد شد. (پاییز از راه، رسید.)

نکته‌ی دستوری: باد سرد ← ترکیب وصفی (باد ← موصوف و سرد ← صفت)

بیت ۲: تک درخت نارون، شد رنگ رنگ زرد شد آن چتر شاداب و قشنگ

معنی: [به خاطر رسیدن پاییز] برگ‌های تک درخت نارون، رنگارنگ شد و آن برگ‌های زیبای درخت نارون که مانند چتر شاداب و زیبا بود، زرد شد.

آرایه‌ی ادبی: درخت نارون به چتر تشبيه شده است.

منظور از «چتر شاداب و قشنگ»، برگ‌های زیبای درخت نارون است که به شکل یک چتر می‌باشد. (تشبيه برگ‌ها و شاخه‌های نارون به چتر زیبا)

نکته

نکته‌ی دستوری: تک درخت نارون ← نهاد / چتر شاداب و قشنگ ← دو ترکیب وصفی است.

بیت ۳:

معنی: بر اثرِ وزشِ باد، تمام برگ‌های گل، بر زمین ریخت و شاخه‌های نازک درخت بید، از هم جدا و قطع شد.

آرایه‌ی ادبی: رقص (رقصیدن) باد ← جان‌بخشی (تشخیص)

نکته‌ی دستوری: بید بُن ← واژه‌ی مرکب است. (= بیدبُن ← بُن بید)



منظور از «رشته‌ها»، همان شاخه‌های نازک درخت بید است.

بیت ۴:

چشمِ کم کم خشک شد، بی‌آب شد باع و بُستان، ناگهان در خواب شد

معنی: چشمِ کم، خشک شد و دیگر آب نداشت. باع و بُستان، به یک باره، به خوابِ زمستانی رفتند.

آرایه‌های ادبی: چشمِ و آب ← تناسب / باع و بُستان ← تناسب / باع و بستان ← در خواب شد ← جان‌بخشی

★ منظور از «در خواب شد»، خوابِ زمستانی است.

بیت ۵:

کرد دهقان، دانه‌هادر زیر خاک کرد کوتاه، شاخه‌ی پیچان تاک

معنی: کشاورز، دانه‌ها را در دلِ خاک، کاشت و شاخه‌های بلند و پیچ در پیچ انگور را کوتاه کرد.

توجه

مضراع دوم به هرس کردن اشاره دارد. (به کوتاه کردن شاخه‌های بلند درختان، هرس کردن می‌گویند.)

بیت ۶:

بار دیگر، چون بهاران می‌شود

فصل پاییز و زمستان می‌رود

معنی: وقتی که دوباره، بهار باید، فصل پاییز و زمستان به پایان می‌رسند.

نکته‌ی دستوری: «آن» در بهاران، مفهوم زمان دارد: زمان بهار (ناید با نشانه‌ی جمع، اشتباه شود).

بیت ۷: از زمینِ خشک، می‌روید گیاه چشمِ جوشد، آب می‌افتد به راه

معنی: از زمینِ خشک و بی‌روح، دوباره، گیاه می‌روید و چشمِ می‌جوشد و پُر از آب می‌شود و آب بر روی زمین جاری می‌گردد.

نکته‌ی دستوری: زمین خشک ← ترکیب وصفی / گیاه، چشمِ و آب ← نهاد / بیت از سه جمله تشکیل شده است.

بیت ۸: برگِ نو آرد، درخت نارون سبزگردد، شاخص ساران کهن

معنی: از درخت نارون، برگِ تازه می‌روید و شاخه‌های قدیمی (شاخص‌های خشک)، دوباره، جوانه می‌زند و سبز می‌شود.

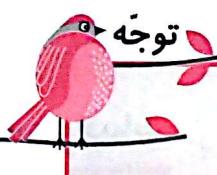
نکته‌ی دستوری: برگ نو و شاخص‌اران کهن، ترکیب وصفی هستند.

بیت ۹: گل بخندد، بر سر گل بوته‌ها پُر کن‌دبوی خوش گل، باع را

معنی: بر سر بوته‌ها، گل می‌روید و شکوفا می‌شود و بوی این گل‌ها، تمام باع را پُر می‌کند.

آرایه‌ی ادبی: گل بخندد ← تشخیص

نکته‌ی دستوری: بیت از دو جمله تشکیل شده است. / گل ← نهاد / بوی خوش گل ← نهاد / باع ← مفعول



منظور از «خندیدن گل» شکوفا شدن آن است.

بیت ۱۰: باز می‌آید پرستو، نغمه‌خوان باز می‌سازد در اینجا آشیان

معنی: دوباره، در فصل بهار، پرستو در حالی که آواز می‌خواند، بر می‌گردد و دوباره دز اینجا، لانه‌اش را می‌سازد.

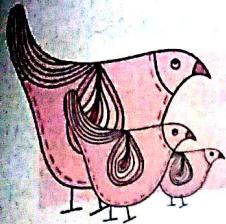
واژه‌های مهم املایی

صحراء - سبزه‌زاران - چتر - رقص - بیدبُن - گسیخت - باع و بُستان - دهقان - تاک - برگ نو - شاخص‌اران کهن

- گل بوته‌ها - نغمه‌خوان

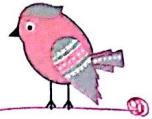


واژه‌های مخالف:
سرد ≠ گرم / آرام ≠ نازام / رفته‌رفته ≠ تُند و سریع / شاداب ≠ غمگین / خواب ≠ بیدار / پاییز ≠ بهار
خشک ≠ خیس / نو ≠ کنه / کهن ≠ جدید / بخندد ≠ بگردید



رقص ← رقصیدن - رقصند - رقصیدنی
فصل ← فصول

خوانش و فهم



۱- در بیت: «گل بخندد بر سرِ گل بوته‌ها

پاسخ: شکوفا شدن و رویدن گل

۲- در بیت سوم، دو واژه‌ی «برگ برگ» چگونه خوانده می‌شود؟

پاسخ: به صورت «برگ برگ گل» خوانده می‌شود، یعنی «گ» و «گ»؛ اوّلی ساکن می‌شود، دومی «ـ» می‌گیرد.

تاریخ ادبیات

پروین دولت‌آبادی: از شاعران و بنیانگذاران شورای کتاب کودک بودند. در سال ۱۳۰۳ در اصفهان متولد شدند و ۲۷

فروردين ماه ۱۳۸۷ در تهران درگذشت. آثار وی عبارت‌اند از: گل بادام، سوراب، باز می‌آید پرستو نغمه‌خوان و

قالب شعر



قالب شعر «رقص باد، خنده‌ی گل»، مثنوی است. درباره‌ی مثنوی در درس قبل توضیح دادیم، در اینجا قافیه‌ها و ردیف بیت‌ها را مشخص می‌کنیم.

بیت اول: گذشت و گشت ← قافیه (ردیف ندارد) / **بیت دوم:** رنگرنگ و قشنگ ← قافیه (ردیف ندارد)

بیت سوم: ریخت و گسیخت ← قافیه (ردیف ندارد) / **بیت چهارم:** آب و خواب ← قافیه (شد و شد ← ردیف)

بیت پنجم: خاک و تاک ← قافیه (ردیف ندارد) / **بیت ششم:** می‌رود و می‌شود ← قافیه (ردیف ندارد)

بیت هفتم: گیاه و راه ← قافیه (ردیف ندارد) / **بیت هشتم:** نارون و کهنه ← قافیه (ردیف ندارد)

بیت نهم: گل بوته‌ها و را ← قافیه (ردیف ندارد) / **بیت دهم:** نغمه‌خوان و آشیان ← قافیه (ردیف ندارد)

﴿ فضل خدا ﴾

شاعر: سعدی شیرازی

قالب شعر: قصيدة

معنی واژه‌ها به ترتیب بیت‌ها

خاک مُرده: خاک بی‌حاصل
 تأثیر: اثر کردن
 بیخ: بن، اصل، اساس
 شاخ برهنه: شاخه‌ی بدون برگ و میوه
 توحیدگوی: ستایشگر
 بنی آدم: فرزندان آدم (ع)، انسان‌ها
 و بس: تنها، فقط
 زمزمه: نغمه، سرود، زیرلب سخن گفتن، آواز خواندن
 شاخسار: جای پر شاخ و برگ درخت، شاخه‌های درختان

فضل: بخشش
 که: چه کسی (که تواند شمار کرد؟)
 شمار کردن: شمردن، حساب کردن
 بحر: دریا
 بر: نیکی
 آنجم: جمع نجم، ستاره
 لیل: شب
 نهار: روز

اجزا: جمع جزء، بخش‌ها

و جوابی شود

این شعر، حالت مناجات (راز و نیاز با خدا) دارد. سعدی در این شعر، لطف و بخشش خداوند را یادآور می‌شود و می‌گوید: انسان‌ها نمی‌توانند سپاسگزار این همه نعمت‌های خداوند باشند. به عظمت و توانایی خداوند، اشاره دارد که: خدا به زمین بی‌جان و مُرده، دوباره، حیات و زندگی می‌دهد و آن را سرسبز می‌کند. و در آخر می‌گوید: تمام موجودات (پرندگان و) خداوند را ستایش می‌کنند.

معنی بیت‌ها

﴿ بیت ۱: فضل خدای را، که تواند شمارکرد؟ یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد؟

معنی: به درستی که، کسی نمی‌تواند، بخشش و نعمت‌های خداوند را بشمارد و هیچ کسی نمی‌تواند که یکی از هزاران نعمت خدا را شکر و سپاس بگوید.

نکته‌ی دستوری: «که» به معنی چه کسی، ضمیر پرسشی به حساب می‌آید.


بیت ۲:

خورشید و بَر و درختان و آدمی

معنی: [خداآوند]، دریا، خشکی، درختان و انسان را آفرید و خورشید، ماه، ستارگان و شب و روز را به وجود آورد.

آرایه‌های ادبی: بحر و بر ← تضاد / لیل و نهار ← تضاد / خورشید، ماه و انجم ← تناسب (مرااعات نظیر)

نکته‌ی دستوری: مصراع اول، دو جمله دارد. / مصراع دوم از یک جمله تشکیل شده است.

نکته‌ی مفهومی: مصراع اول به موجودات زمینی و مصراع دوم به پدیده‌های آسمانی، اشاره دارد.


بیت ۳:

بُستانِ میوه و چمن و لاله‌زار کرد

معنی: بر اثر تابش نور آفتاب، خاک مرده و بی‌روح، جان می‌گیرد و تمام این خاک به بستان، باغ میوه، سبزه و گل‌های لاله، تبدیل می‌شود.

آرایه‌ی ادبی: بستان، میوه، چمن و لاله ← تناسب (مرااعات نظیر)

نکته‌ی دستوری: اجزای خاک مرده ← نهاد / بستان میوه، چمن و لاله‌زار ← مفعول

نکته‌ی مفهومی: منظور از «خاک مرده»، خاکی سرد و بی‌روح است که هیچ چیزی در آن رویش ندارد.


بیت ۴:

ابر، آب داد بیخ درختانِ مرده را شاخِ برهنه، پیرهنِ نوبهار کرد

معنی: ابر به وسیله‌ی باران به ریشه‌ی درختان بی‌جان، آب داد و شاخه‌های خشک و برهنه، دوباره، سرسبز شد.

آرایه‌های ادبی: آب دادن ابر ← جان‌بخشی / پیرهن پوشیدن شاخ برهنه ← جان‌بخشی (تشخیص)

نکته‌ی دستوری: آب ← مفعول / شاخ برهنه ← نهاد / بیت از دو جمله، تشکیل شده است.

نکته‌ی مفهومی: «پیرهن نوبهار»، کایه از برگ‌های سبز درختان است که در فصل بهار می‌رویند.


بیت ۵:

توحید گوی او، نه بنی‌آدم اند و بس هر ببلی که زمزمه بر شاخصار کرد

معنی: تنها انسان نیست که خدا را ستایش می‌کند، بلکه هر ببلی که بر روی شاخه‌ی درختی آواز می‌خواند، خدا را می‌ستاید.

نکته‌ی مفهومی: این بیت به مفهوم زیر اشاره دارد:

تمام موجودات و پدیده‌ها، خداوند را ستایش می‌کنند.

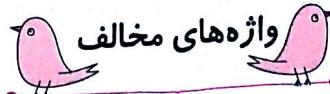
نکته‌ی دستوری: بیت از سه جمله تشکیل شده است که در مصراع دوم، فعل، بعد از هر ببلی حذف شده است.



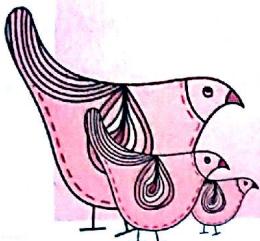
واژه‌های مهم املایی

فضل - بحر - بر - انجم - لیل و نهار - اجزای خاک مرده - تأثیر - بستان میوه - لاله‌زار - شاخ برهنه - پیرهن نوبهار -

توحیدگوی - بنی‌آدم - زمزمه - شاخصار


واژه‌های مخالف

بحر ≠ بر / لیل ≠ نهار / مرده ≠ زنده / برهنه ≠ پوشیده



- فضل ← فاضل - فضلا - فضیلت
- آنجم ← نجوم - نجم - منجم
- لیل ← لیالی
- شکر ← شاکر - تشكیر - مشکور
- تأثیر ← مؤثر - اثر - آثار
- توحید ← وحدت - وحید - موحد

تاریخ ادبیات سعدی

سعدی: شیخ مُصلح‌الدین، مُشرف بن عبدالله، سعدی شیرازی از بزرگ‌ترین نویسنده‌گان و شاعران ایران است. وی در قرن هفتم می‌زیست. جایگاهش نزد اهل ادب تا بدان جاست که به وی لقب استاد سُخن و شیخ آجل (=بزرگ) داده‌اند. آثار وی عبارت‌اند از: گلستان (به نثر و نظم) - بوستان (به شعر و در قالب مثنوی است). و کلیات (شامل شعرها). سعدی در سال ۶۹۱ هـ. ق. در شیراز وفات یافت.

قالب شعر

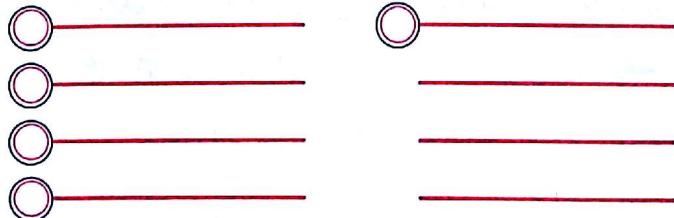
این شعر، در قالب قصیده سروده شده است.

قصیده: به شعری گفته می‌شود که مصراع اول بیت اول با تمام مصراع‌های دوم هر بیت، قافیه‌ی مشترک دارد. کمترین بیت قصیده، پانزده بیت است و بیشترین آن، هفتاد یا هشتاد بیت می‌باشد.

معروف‌ترین قصیده سرایان عبارت‌اند از:

رودکی - فرخی سیستانی - منوچهری دامغانی - خاقانی - سنایی - عطار - سعدی و

شكل قرار گرفتن قافیه در قصیده



قافیه‌های شعر «فضل مُخدا» عبارت‌اند از:

بیت اول: شمار و هزار ← قافیه (کرد ، کرد ← ردیف) / **بیت دوم :** نهار ← قافیه (کرد ← ردیف)

بیت سوم : لاله‌زار ← قافیه (کرد ← ردیف) / **بیت چهارم :** نوبهار ← قافیه (کرد ← ردیف)

بیت پنجم: شاخصار ← قافیه (کرد ← ردیف)

دانش زبانی (لحن و آهنگ)

وزش باد، حرکت آب در رودخانه، به هم خوردن برگ درختان در باد، ریزش آب از کوهساران، صدای سُم اسبان، حرکت قطار، تیک ناز ساعت و ... هر کدام صدا و آهنگ ویژه‌ای را به ذهن می‌آورد. من و شما به هنگام خواندن نوشه‌ها در مکان‌ها و موقعیت‌های مختلف، حالت خودمان و لحن صدایمان را با آن مکان و موقعیت، هم‌اُنگ می‌کنیم.

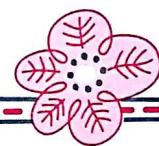
اگر بخواهیم متن تبریک را خطاب به کسی که موفقیتی به دست آورده، بخوانیم، چه می‌کنیم؟
اگر بخواهیم متن تسلیت را خطاب به کسی که به سوگی دچار شده، بخوانیم، چه می‌کنیم؟
لحن‌ها انواعی دارند که در اینجا به سه مورد آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- **لحن ستایشی**: این لحن بیشتر مربوط می‌شود به شعرهایی که درباره‌ی ستایش پروردگار بزرگ است؛ مانند: شعر «ای همه هستی ز تو پیدا شده» از نظامی.

۲- **لحن حماسی**: این شعرها بیشتر در وصف دلاوری‌ها و پهلوانی‌های است که بسیار استوار و محکم سروده می‌شود؛ مانند: شاهنامه‌ی فردوسی.

۳- **لحن وطنی**: این شعرها درباره‌ی وصف وطن است و در آن از احساسات وطنی بهره گرفته می‌شود؛ مانند شعر «هنوزم ز خردی به خاطر در است» از علی اکبر دهخدا.

لحن جمله‌ها از لحاظ کاربرد دستوری



۱- **جمله‌ی خبری**: جمله‌ای که یک خبر را بیان می‌کند؛ مانند: «خاک ضعیف از تو توانا شده» پایان جمله‌ی خبری، نقطه (.) است.

۲- **جمله‌ی پرسشی**: جمله‌ای است که درباره‌ی یک کاری می‌پرسد؛ مانند: «چرا باید این کارها را بکنیم؟» پایان جمله‌ی پرسشی، علامت پرسش (?) قرار می‌گیرد.

۳- **جمله‌ی امری**: جمله‌ای که در آن مفهوم فرمان، دستور، خواهش، توصیه، نهی و بازداشت وجود داشته باشد؛ مانند «یار شو، ای مونس غمخوارگان.»

«یار شو» جمله‌ی امری است و در پایان آن علامت نقطه (.) قرار می‌گیرد.

۴- **جمله‌ی عاطفی**: جمله‌ای که یکی از عواطف انسان، مانند: آرزو، تعجب، امید، نفرین، دعا و را بیان می‌کند؛ مانند «عجب صبری خدا دارد!» در پایان جمله‌ی عاطفی، علامت تعجب (!) قرار می‌گیرد.

بخوان و بیندیش

راز گل سرخ

برگرفته از: کتاب زیباترین قصه ها، مهدی مراد حاصل

نوع نثر: (ساده)

معنی واژه ها به ترتیب سطرها



گلبرگ: برگ گل

به شگفت آمد: تعجب کرد

به به!: برای نشان دادن رضایت از امری به کار می رود و یک جمله به حساب می آید.

تشکر کن: سپاس گزاری کن

لازم نیست: نیازی نیست

حسرت می خوردند: افسوس می خوردن.

از پشت کوه بیرون می آمد: [خورشید] طلوع می کرد.

سراغ: در جستجوی چیزی رفتن

☆ تحسین می کرد: ستایش می کرد، آفرین می گفت.
(تحسین: آفرین گفتن، تشویق کردن)

☆ غرور: سریلندی

خورشید، نورش را پشت کوهها پنهان می کرد:

خورشید، غروب می کرد و شب، فرا می رسید.

خودبینی: غرور، تکبر

برکه: آبگیر، تالاب

نسیم ملایمی: باد آرامی

مغورو: متکبر، خودخواه

نباید در زندگی مغورو و خودخواه باشیم و خود را نسبت به دیگران بزرگ تر یا برتر بدانیم، بلکه همه چیز، از آن خداست و هرچه که داریم به خاطر لطفی است که خداوند به ما دارد؛ بنابراین، نباید به خاطر داشته هایی که از طرف خداوند است، نسبت به دیگران، مغورو و خودخواه باشیم.

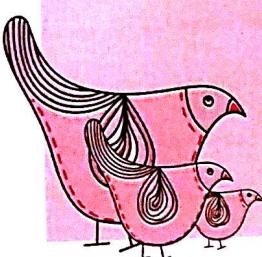
واژه های مهم املایی



حسرت می خوردند - به سراغ برکه ای می رفت - تحسین می کرد - غرور - بگذارد - خودبینی - صحبت - لذت - به سمت علفزار - حلقه - تعریف - فاصله - توچی - گلبرگ هایش - عادت - تشکر - جذب - سپاسگزار - مواد غذایی - اقیانوس - نظم - وظیفه - خالق - متوجه - باعث - نسیم ملایمی - شروع

بزرگ ≠ کوچک / زیبا ≠ زشت / خواب ≠ بیدار / مغورو ≠ فروتن، متواضع / غمگین ≠ شاد

هم خانواده‌ی واژه‌ها



- تحسین ← حُسْن - محسن - احسان
- نمایش ← نمایشگاه - نماینده - نمایان
- تعريف ← معرف - معرفی - معارف
- دیدن ← دیدنی - دیدار - بینا
- نقاشی ← نقش - نقوش - نقشه

درک و دریافت

با توجه به متن، بگویید پروانه چه ویژگی‌هایی داشت؟ آیا کار او را می‌پسندید؟ چرا؟
به نظر شما چرا پروانه دیگر خود را در برکه تماشا نکرد و بالهایش را به نمایش نگذاشت؟
چه چیزهایی باعث زیبایی و شادابی گل سرخ بودند؟ به ترتیب بیان کنید.

پاسخ درک و دریافت

پروانه دارای زیبایی خاصی بود اما مغورو و خودخواه بود و دوست داشت همه از او تعريف کنند. این کار پروانه، درست نبود چون که سبب می‌شد، دیگران از او دور و از دست کارهای او ناراحت بشوند.
برای این که پروانه فهمید که همه‌ی زیبایی‌اش را خدا به او بخشیده است، به همین خاطر از غرور و خودبینی فاصله گرفت و دیگر در برکه خودش را تماشا نکرد.

گلبرگ‌ها - برگ‌ها - ساقه - ریشه - زمین - خورشید - خدای بزرگ و مهربان

حکایت درخت گردکان

نوع نثر: ساده و روان

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها



ناگهان: غیرمنتظره، پیش‌بینی نشده

جالیز: کشتزار خربزه، هندوانه، خیار و مانند آن

شکرت: شکر تو را

گردکان: درخت گردو، گردو

بلای وحشتناکی: گرفتاری سختی

الله‌اکبر: خدا بزرگتر است. (در این درس برای تعجب و شگفتی

بلای وحشتناکی به سرم می‌آمد: به گرفتاری سختی دچار

آمده است.)

شدم

از کار خدا هیچ سر در نمی‌آورم: من متوجه رازهای خداوند

نمی‌شوم.

این حکایت به همه‌ی ما سفارش می‌کند که هرگز درباره‌ی ظاهر یک چیزی قضاوت نکنیم؛ یعنی بدون فکر و اندیشه نباید درباره‌ی چیزی نظر بدھیم و زود قضاوت بکنیم به قول معروف: «عقل آدم نباید به چشمش باشد.» پس در هر کاری، اول فکر و اندیشه لازم است بعد قضاوت و تصمیم گیری.

معنی بعضی از جمله‌های دشوار



درخت گردکان به این بلندی، درخت خربزه، الله اکبر! من که از کار خدا هیچ سر در نمی‌آورم.

معنی: وقتی درخت گردو [با میوه‌های کوچکش] به این بزرگی است، پس درخت خربزه [با این میوه‌های بزرگش] چقدر بزرگ است! من که اصلاً متوجه راز و قدرت خداوند نمی‌شوم.

آرایه‌ی ادبی: سر در نمی‌آورم ← کنایه از متوجه نمی‌شوم.

□ مفهوم کلی این حکایت با مثال (ضرب المثل) «عقلش به چشمش است.» ارتباط دارد؛ یعنی انسان نباید درباره‌ی ظاهر هر چیز، زو قضاوت و داوری بکند.

واژه‌های مهم املایی



الاغ - جالیز خربزه - گردکان - الله اکبر - وحشتناکی



﴿ رازی و ساخت بیمارستان ﴾

برگرفته از آثار: محمد میدکیانی و تلقیق با کتاب
«زکریای رازی» (مجموعه‌ی کتاب‌های فرزانگان)

نوع نثر: ساده و روان

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها

خون سردی: برداری، آرامش

روزگاران کهن: زمان‌های قدیم

فرق: تفاوت

اندیشه: فکر

پاکیزه‌تر: تمیزتر، پاک‌تر، ظاهرتر

بخش: قسمت، جا، مکان

بلندآوازه: معروف، مشهور

گرمابه: حمام، محلی که در آن استحمام کنند.

پدرش را از دست داده بود: به کنایه، پدرش مُرده بود.

خلاصه: به هر حال

سمت: سو، طرف

پیشنهاد: قصد، آهنگ، اراده

چشمش به کتاب تازه می‌افتد: به کنایه، کتاب تازه و

پرس و جو: پرسیدن برای دانستن حقیقت چیزی

جدیدی را می‌دید.

تصمیم گرفتند: اراده کردند، آهنگ کاری کردند.

دست بردار نبود: به کنایه، آن را رها نمی‌کرد؛ یعنی حتماً

طیبیب: پزشک

می‌باشد کتاب را می‌خواند.

در دل خنده‌یدند: به کنایه، مسخره می‌کردند.

دانایی: آگاهی

هوس: آرزو، میل

هوشیاری: باهوشی، بیداری

شگفت‌زده: متعجب، متحیر

سر بلندی: سرافرازی

فراخواند: صدا زد، دعوت کرد

فاسد: معیوب، خراب، گندیده

این درس به زندگی محمد بن زکریای رازی، دانشمند و پزشک سرشناس ایرانی، اشاره دارد. این پزشک باهوش، ضروری می‌دانست که بیمارستان باید از آلودگی‌ها دور باشد و با شیوه‌ی بسیار هوشمندانه که در این درس می‌خوانید، محلی را که از آلودگی‌ها دور بود، برای ساختن بیمارستان، انتخاب کرد.

ایران سرافراز، در طول تاریخ و همچنین امروزه، بزرگ مردانی را در خود پرورش داده که مایه‌ی افتخار هستند.

معنی جمله‌های دشوار

محمد پسر زکریا، که در ابتدای جوانی، پدرش را از دست داده بود، ناچار در کارگاهِ زرگری کار می‌کرد.
معنی: محمد پسر زکریا که در آغاز جوانی، پدرش مرد، از روی ناچاری در کارگاهِ جواهری (طلافروشی) کار می‌کرد.

اما شوق خواندن و یادگیری، همواره او را به سمت کتاب می‌کشاند.

معنی: اما، عشق و علاقه‌ی او به درس خواندن و آموختن، همیشه او را به طرفِ مطالعه‌ی کتاب‌ها می‌کشاند.

هر وقت اسم کتاب تازه‌ای را می‌شنید یا چشمش به کتاب تازه می‌افتداد، تا آن را نمی‌خواند، دست بردار نبود.

معنی: هر زمان، اسم کتاب جدیدی را می‌شنید یا این که آن را می‌دید تا آن را نمی‌گرفت و نمی‌خواند، رهایش نمی‌کرد.

(حنماً کتاب جدید را می‌گرفت و می‌خواند.)

آرایی‌ای (دبی): چشم می‌افتداد ← کنایه از می‌دید / دست بردار نبود ← کنایه از رها نمی‌کرد.

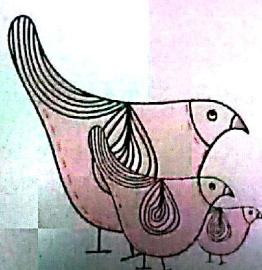
واژه‌های مهم املایی

گُن - می‌خواست - گرمابه - خلاصه - پرس و جو - تصمیم - نظر طبیب - نزد - مسئله - خوشحال - تعجب - تگه
- هوس - نقطه - شگفتزده - بعضی - فاسد - فرق - معلوم - پاکیزه‌تر - تعیین - محمد زکریای رازی - بلند آوازه
- همواره - سمت - حاضر - شرط‌های موافقیت - میهن

واژه‌های مخالف

کهن ≠ جدید / بزرگ ≠ کوچک / نزدیک ≠ دور / تازه ≠ کنه / خنده‌ند ≠ گریستند / بدبو ≠ خوش بو
پاکیزه ≠ کثیف / ساده ≠ مشکل / سالم ≠ بیمار / مناسب ≠ نامناسب

هم خانواده‌ی واژه‌ها



فاسد ← مفسد - مفاسد - فساد
شوق ← اشتیاق - تشویق - مُشوق
شرط ← شرایط - مشروط - شروط
موافقت ← توفیق - موفق - توفیقات

اندیشه ← اندیشیدن - اندیشیده - اندیشنده
خلاصه ← خلاص - مخلص - تخلص
طبیب ← مطب - طب - اطباء
مسئله ← سوال - مسائل - سائل
تعجب ← متعجب - عجب - عجیب

واژه آموزی (پسوندهای «گر» و «گار»)

قبل از این که درباره پسوندهای «گر» و «گار»، توضیح بدهیم، در اینجا واژه‌های غیرساده را بررسی می‌کنیم.

واژه‌های غیرساده: به واژه‌هایی گفته می‌شود که بیش از یک جزء دارند؛ مانند:

رفتار (رفت + ار ← دو جزء دارد.)

ستم‌دیده (ستم + دید + ه ← سه جزء دارد.)

با خرد (با + خرد ← دو جزء دارد.)

هنرمندانه (هنر + مند + انه ← سه جزء دارد.)

بعضی از واژه‌های غیرساده از پسوندهای «گر» و «گار» ساخته می‌شوند؛ مانند:

ستم‌گر (ستم + گر ← دو جزء دارد.)

یادگار (یاد + گار ← دو جزء دارد.)

در دستور زبان فارسی به جزء‌های «ستم» و «یاد»، جزء معنی‌دار می‌گویند و به جزء‌های «گر» و «گار» جزء معنی‌ساز یا «وند» می‌گویند.

بیشتر بدانیم

وندها به سه قسمت، تقسیم می‌شوند:

۱- پسوند ← «ار، گر، نده، گار، ش و ...» که به جزء معنی‌دار می‌چسبد؛ مانند:

دیدار - رُفتگر - نویسنده - آفریدگار - کوشش و

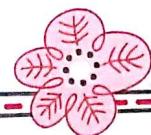
۲- پیشوند ← «با، نا، بی، هم» که به جزء معنی‌دار می‌چسبد؛ مانند:

باهر - نامعلوم - بی‌خرد - همکار

۳- میانوند ← «ا، تا» که بین دو جزء معنی‌دار می‌آید؛ مانند:

سراسر - سرتاسر

نوع و کاربرد پسوندهای «گر» و «گار» در واژه‌های غیرساده



پسوند «گر» به جزء معنی‌دار می‌چسبد و دو نوع کاربرد دارد:

(الف) به جزء معنی‌دار می‌چسبد و صفت شغلی می‌سازد؛ مانند:

- زر + گر (زرگر) ← کسی که با زر یا طلا، زیور آلات می‌سازد.

- مس + گر (مسگر) ← کسی که با مس، لوازم مسی می‌سازد.

- شیشه + گر (شیشه‌گر) ← کسی که با شیشه، وسایل و ظروف شیشه‌ای می‌سازد.

(ب) به جزء معنی‌دار می‌چسبد و مفهوم مبالغه (= زیاده روی کردن در کاری) را می‌رساند؛ مانند:

- ستم + گر (ستمگر)

- حیله + گر (حیله‌گر)

پسوند «گار»، به جزء معنی دار می‌چسبد و به صورت‌های زیر می‌آید:

(الف) به اسم می‌چسبد؛ مانند:

- یاد + گار (یادگار)

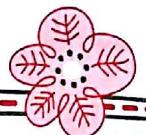
- روز + گار (روزگار)

(ب) به بُن فعل‌ها می‌چسبد؛ مانند:

- آفرید + گار (آفریدگار)

- ماند + گار (ماندگار)

خاطره‌نویسی - درس سوم نوشتاری، بخش توپه



خاطره‌نویسی مانند نامه نویسی و سفرنامه نویسی یکی از انواع نوشتن است. هرگاه صحنه‌ها یا حادثه‌هایی را که در زندگی روی داده یا مشاهده شده است، بازگو کنیم یا بنویسیم به آن، خاطره می‌گویند. خاطره، نوشهای است شخصی که معمولاً زیبا، عاطفی و پُر جاذبه است.

در نوشن خاطره، بهتر است نکات زیر را رعایت کنید:

- زمان خاطره را مشخص کنید:

روز یا شب

صبح، ظهر یا عصر

فصل، ماه، هفته، روز

ساعت، دقیقه، ثانیه

- مکانی را که خاطره در آن رُخ داده، بنویسید:

استان، شهر، منطقه، روستا، محله

خانه، مدرسه، کوچه

و....

- شخصیت‌هایی را که در خاطره حضور دارند، بنویسید:

جنس (دختر، پسر، زن، مرد)

قد، وزن، سن (حدود آن را بیان کنید).

رنگ چهره، مو، چشم و

بخوان و حفظ کن

خرد رهنمای و خرد دلگشای

شاعر: فردوسی توosi

قالب شعر: مثنوی

معنی واژه‌ها به ترتیب بیت‌ها

بلند: دراز، افراسته

خرد: عقل، دانایی، اندیشه

گزند: آسیب، زیان، ضرر

رهنمای: راهنمای

آزیرا: زیرا که، برای اینکه

دلگشای: دلگشا، خوشایند

بَر: نزد

دست‌گیرید: کنایه از کمک می‌کند.

شکوه: بزرگی، عظمت، جلال

سرا: خانه، کاشانه، بنا

بُرْنا: جوان

هر دو سرا: دنیا و آخرت

گرای: گراییدن، میل

و
شیرینی

این شعر را فردوسی با نام خداوند بزرگی آغاز می‌کند که آفریننده انسان‌ها و عقل و خرد است. بعد به وصف عقل، دانش و دانایی می‌پردازد که عقل و خرد، راهنمای انسان‌ها می‌باشد و سبب می‌شود انسان‌ها گمراه نشوند. از نظر فردوسی، دانش، سبب نشاط، جوانی، قدرت و توانایی است.

معنی بیت‌ها

و بیت ۱:

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگ‌ذرد

معنی: سخن [کتاب شاهنامه] را به نام خدایی که آفریننده ای جان و خرد است، آغاز می‌کنم؛ زیرا خداوند از همه اندیشه‌ها و خردها، بالاتر است.

لکنی دستوری: در مصراج اول، فعل «آغاز می‌کنم» حذف شده است. / اندیشه ← نهاد

لکنی مفهومی: این بیت اشاره دارد به: انسان‌ها بیشتر از این نمی‌توانند، عظمت و حقیقت خداوند را درک کنند.



بیت ۲: خرد، رهنمای و خرد، دلگشای

معنی: عقل (خرد)، راهنمای و خوشایند و شادی بخش است و در دو جهان (دُنیا و آخرت) به انسان، یاری و کمک می‌رساند.

آرایه‌ی ادبی: دست گیرد ← کنایه از کمک می‌کند.

نکته‌ی دستوری: مصراع اوّل از دو جمله تشکیل شده است و فعل «است» بعد از «رهنمای» و «دلگشای» حذف شده است.

هر دو سرای ← دُنیا و آخرت



بیت ۳: به دانش گرای و بدوشوبند

معنی: اگر می‌خواهی که گرفتار بدی‌های دُنیا نشوی به یاد گرفتنِ دانش، روی آور تا این که به وسیله‌ی علم و دانش، به مقربگی بررسی و بلند مرتبه شوی.

نکته‌ی دستوری: در مصراع اوّل، دو جمله‌ی امری به کار رفته است و در مصراع دوم، دو جمله‌ی خبری.



بیت ۴: ز نادان، بنالد دل سنگ و کوه

معنی: دل سنگ و کوه هم از دستِ انسان نادان به درد می‌آید و می‌نالد، چون که انسان نادان در نظرِ هیچ کسی، ارزش و مقامی ندارد

آرایه‌ی ادبی: دل سنگ و کوه بنالد ← جان بخشی (تشخیص)

منظور از «سنگ و کوه»، همه‌ی پدیده‌ها و موجودات است.



بیت ۵: توانابود هر که دانابود

معنی: هر کسی که از دانایی (آگاهی) برخوردار باشد، بسیار توانمند و قدرتمند است. علم، سبب می‌شود که انسان‌های پیر، دلشان، احساس نشاط و شادابی کنند.

آرایه‌ی ادبی: پیر و بُرنا ← تضاد

نکته‌ی دستوری: بیت از سه جمله تشکیل شده است. / هر که ← نهاد / دل پیر ← نهاد

واژه‌های مهم املایی

کزین - برنگذرد - رهنما - سرای - گزند - ازیرا - برکس - بُرنا



واژه‌های مخالف

برتر ≠ پایین‌تر / بلند ≠ کوتاه / بَد ≠ خوب / نادان ≠ دانا / توانا ≠ ناتوان / پیر ≠ جوان (بُرنا)



رهنما ← راهنمایی - ره نمودن - رهنماینده
دلگشا ← دلگشاینده - دل گشودن
دانش ← دانشمند - دانشنامه - دانشگاه
توانا ← توانمند - ناتوان - توانایی

تاریخ ادبیات فردوسی، ابوالقاسم (۱۴۱۱ هـ - ۳۲۹ م): در روستای باز واقع در منطقه‌ی توس خراسان، به دنیا آمد. از نجیب زادگان و دهقانان توس بود. فردوسی ۲۵ یا ۳۰ سال برای سروden شاهنامه رنج کشید و در حالی که نزدیک به ۸۰ سال داشت، در گذشت و در زادگاهش به خاک سپرده شد.

قالب شعر



قالب شعر «خُرد رهنمای و خُرد دلگشای»، متنوی است.
قافیه‌ها و ردیف‌ها عبارت‌اند از:

بیت اول: خرد و بگذرد ← قافیه (ردیف ندارد.)

بیت دوم: دلگشای و سرای ← قافیه (ردیف ندارد.)

بیت سوم: بلند و گزند ← قافیه (ردیف ندارد.)

بیت چهارم: کوه و شکوه ← قافیه (ردیف ندارد.)

بیت پنجم: دانا و بُرنا ← قافیه (ردیف: بود و بود)



خوانش و فهم

۱- در بیت سوم، منظور شاعر از «بلند شدن به وسیله‌ی دانش» چیست؟

پاسخ: به بزرگی و عظمت رسیدن؛ دانش، انسان را به جایگاه و مقام بلندی می‌رساند.

۲- چرا در مصراج «خُرد، دست گیرد به هر دو سرای» بعد از واژه‌ی خُرد، نشانه‌ی «،» گذاشته شده است؟

پاسخ: برای این که دو حرف «د» پشت سر هم آمده، باید مکث ایجاد شود تا در خواندن شعر، دچار اشتباه نشویم.

﴿ بازارگان و پسران ﴾

پرکرقته از: کتاب کلیله و دمنه، پاپ دوم شید و گاو

نوع نشر: بازنویسی (ساده و روان)

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها

بکوشید: سعی کرد، تلاش کرد

☆ کسب: درآمد (کسب و کار: پیشه، شغل، محل درآمد)

هنر: شناسایی همه‌ی قوانین عملی مربوط به شغل و فنی

فضیلت: نیکویی، برتری

گمنام: بی‌نام و نشان

شناخته: در این درس، به معنی معروف

☆ فروغ: روشنایی، پرتو نور، درخشش

نیکویی: خوبی، پسندیده بودن

نهان: پنهان، مخفی

آراست: زینت داد، زیبا کرد

پروردن: پرورش دادن، تربیت کردن

علوم: مشخص، معین

بهره گیرند: استفاده ببرند

بی‌شک: بی‌تردید، بی‌گمان، بی‌شبه

☆ موذی: آزار دهنده، اذیت کننده، موجود مزاحم و آسیب

رساننده

☆ هلاک: نابود کردن، از بین بردن

بازارگان: تاجر

حوادث: رویدادها، حادثه‌ها، پیش آمدها

گرد خود: دور خود

معمولًا: بیشتر اوقات، برحسب معمول

مقام: مرتبه، جایگاه، درجه

☆ اندوختن: جمع کردن، پس انداز کردن، ذخیره کردن

☆ خصلت: خوی، صفت، ویژگی

☆ کاهلی: تنبیلی، سستی

☆ بوَرْزَد: ورزش کند، ورزیده شود

مقصد: جایی که قصد شده

☆ روی بگرداند: برگردد، پشت کند و پشمیان شود.

اسباب: سبب، مایه‌ها، علت‌ها

☆ مراقبت: نگهداری

☆ غفلت: بی‌توجهی، بی‌اعتنایی (غفلت وَرْزَد: بی‌توجهی کند)

تهییدست: فقیر، مسکین

چارپایان: حیواناتی که دو دست و دو پا دارند.

خشندود: راضی، شاد، خوشحال

در این درس یک مرد بازارگان که بسیار با تجربه بود به فرزندانش نصیحت می‌کرد که ای فرزندان، مردم باید برای رسیدن به زندگی راحت، مقام بزرگ و پاداش نیک آخرت، باید این کارها را انجام دهند: مال پسندیده جمع کنند، به دیگران ببخشند و در برابر بلاها از خود محافظت کنند.

هر کس که این ویژگی‌ها را رها کند به هدف و آسایش نمی‌رسد و نمی‌تواند از دیگران مراقبت نماید.

همچنین نصیحت می‌کند که به دنبال هنر بروید چون هنر و نیکویی، سبب شناخت انسان‌هاست. پس اگر بی‌هنر و

معنی جمله‌های دشوار



﴿ او مردی با تجربه بود و از حوادث روزگار، بسیار چیزها آموخته بود.

معنی: او مردی با تجربه بود و از اتفاقات و پیشامدهای روزگار، تجربه‌های بسیاری را یاد گرفته بود.

﴿ فضای گرم و پُرمهری داشتند.

معنی: محیط و جمیع صمیمی و با محبتی داشتند.

﴿ اندوختن مال از راه پسندیده و تلاش برای مراقبت از آن - بخشش به دیگران - محافظت از خود در برابر بلاها.

معنی: جمع آوری و ذخیره‌ی مال و ثروت از راهِ درست و شایسته و کوشش برای نگهداری کردن آنها - بخشیدن مال به دیگران - و در برابر رنج‌ها و سخنی‌ها، از خود مواظبت کردن.

﴿ هر که در این چند خصلت، کاهلی بورزد، به مقصد نرسد. هر کس از کار و تلاش، روی بگرداند، نه اسباب آسایش خود را می‌تواند فراهم کند و نه می‌تواند از دیگران مراقبت نماید.

معنی: هر کسی در این چند ویژگی، تبلی کند به هدف و آرزویش نمی‌رسد. هر کسی که نسبت به کار و تلاش، بی‌توجه باشد، نمی‌تواند وسایل آرامش و راحتی خودش را فراهم کند و همچنین نمی‌تواند از دیگران، مواظبت بکند.

آرایه‌ی ادبی: روی بگرداند ← کنایه از بی‌توجه و بی‌اعتنای باشد.

﴿ اگر مالی به دست آورَد و در نگه داری آن، غفلت ورزد، زود تهیدست شود. همچنان که اگر از کوه هم اندک اندی بردارند، چیزی از آن بر جای نمی‌ماند.

معنی: اگر مال و ثروتی را به دست بیاورد و در مواظبت از آن، بی‌توجهی کند، به زودی فقیر و بی‌چیز می‌شود، همان طوری که اگر از کوه به این بزرگی، تکه‌تکه بردارند، در نهایت، کوه هم تمام می‌شود و چیزی از آن باقی نمی‌ماند.

نکته‌ی ادبی: در این عبارت، منظور از کوه، همان «مال» است که اگر از آن برداشته شود، کم می‌شود.

نکته‌ی مفهومی: این عبارت، بر هزینه کردن (= خرج کردن) درست و تلاش و کوشش، تأکید می‌کند.

﴿ هر که در اندوختن مال دنیا، فقط برای خود تلاش کند، در ردیف چارپایان است.

معنی: هر کسی فقط به فکر خودش باشد و فقط برای خودش، مال و ثروت ذخیره کند، مانند حیوانات است.

آرایه‌ی ادبی: هر که (هر کسی) را به چارپایان (= حیوانات)، مانند کرده است ← تشبیه

﴿ ای فرزندان، بکوشید به کسب هنر و فضیلت، که انسان ثروتمند و باهنر اگر چه گمنام باشد و دشمن بسیار داشته باشد،
به سبب عقل و هنر خویش در میان مردم، شناخته می‌شود. چنان که فروغ آتش را هر چه تلاش کنند کم شود، باز هم
شعله‌ور می‌گردد.

معنى: ای فرزندان من، در به دست آوردن هنر و برتری، تلاش کنید؛ زیرا انسان ثروتمند و هنرمند اگرچه معروف نباشد و دشمنان
فراوان هم داشته باشد، به دلیل داشتن عقل و هنر، در بین مردم، معروف و مشهور می‌شود؛ آن طوری که روشنایی آتش را هر چند
تلاش بکنند که کمتر بشود باز هم آتش شعله‌ور و بیشتر می‌شود.

نکته‌ی مفهومی: همان‌طوری که آتش را نمی‌توان کم کرد یا مخفی کرد، انسان مشهور همیشه، سرشناس خواهد بود.

﴿ شما هم ای فرزندان، به مقدار دانش و فهم خود، بکوشید خویش را به نیکویی، بشناسانید، زیرا، دانه هنگامی که در
پرده‌ی خاک نهان است، هیچ کس در پروردن آن، تلاش نکند. چون سر از خاک برآورد و روی زمین را آراست
معلوم گردد که چیست. در آن حال، بی‌شک، آن را پرورند و از آن بهره گیرند.

معنى: ای فرزندان من، شما هم به همان اندازه‌ی آگاهی و درک خودتان، تلاش کنید که خودتان را با کارهای خوبی که انجام
می‌دهید، معروف کنید؛ زیرا تا وقتی که دانه در درون خاک پنهان باشد هیچ کسی آن را پرورش نمی‌دهد وقتی که [آن دانه] رشد
کند و بروید و روی زمین را زیبا کند و مشخص شود که چه چیزی است، در آن زمان، حتماً آن (دانه) را پرورش می‌دهند و از آن
استفاده می‌برند.

نکته‌ی ادبی: در این عبارت، انسانی که تلاش می‌کند تا شناخته شود تشییه (= مانند) شده به دانه‌ای که از دل زمین بیرون می‌آید
همان‌طوری که دانه اگر در دل زمین بماند کسی به او توجه نمی‌کند، انسانی که شناخته و معروف نشود، کسی به او توجه نمی‌کند.

﴿ پس اگر بی‌هنر و فضیلت باشید، از شما دوری جویند؛ چنان که موش، اگر چه با مردم هم خانه است، چون موزی است
او را از خانه بیرون اندازند و در هلاک آن کوشند.

معنى: اگر به دنبال هنر و برتری و کارهای خوب نروید، مردم از شما فاصله می‌گیرند؛ آن طور که موش اگرچه در خانه‌ی انسانها
زندگی می‌کند، چون آزار دهنده است، او را از خانه بیرون می‌کنند و تلاش می‌کنند که آن (موس) را بکشند.

آرایه‌ی ادبی: انسان بی‌هنر و فضیلت مانند موش موزی است که ارزشی ندارد.

واژه‌های مهم املایی

بازرگانی - سرمایه‌ی فراوانی - حوادث - صاحب - فضای - پُرمهری - جمع - استفاده کنید - بعد - این‌گونه - معمولاً -
راحت - مقام - ویژگی - مراقبت - محافظت - خصلت - کاهله‌ی بوزد - مقصد - اسباب - فراهم کند - غفلت -
تهییست - همچنان - فقط - ردیف چارپایان - گرسنه - استخوانی - خشنود - کسب هنر و فضیلت - ثروتمند -
گمنام - عقل - فروغ - هیچ کس - آراست - معلوم - بی‌شک - موزی - هلاک

واژه‌های مخالف

با تجربه ≠ کم تجربه / بسیار ≠ کم / نیک ≠ بد / تهیدست ≠ ثروتمند / زود ≠ دیر / اندک اندک ≠ بسیار بسیار
 گرسنه ≠ سیر / شاد ≠ ناراحت / گمنام ≠ مشهور / نهان ≠ آشکار

هم خانواده‌ی واژه‌ها

تجربه ← مُجَرَّب - تجارب - با تجربه

صاحب ← صَحَابَة - أصحاب

جمع ← جامع - مجموع - اجتماع

اندوختن ← اندوخته - اندازه - اندوختنی

محافظت ← حفظ - حافظ - محفوظ

خصلت ← خصال - خصایل

مقصد ← مقاصد - مقصود - قصد

اسباب ← سبب - مُسَبِّب

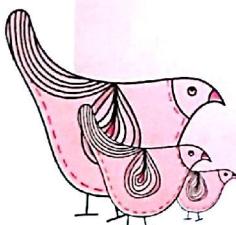
غفلت ← غافل - مُغَافَل

فضیلت ← فضل - فاضل - فُضْلًا

پروردن ← پرورده - پرورش - پرورنده

علوم ← علوم - علم - عالِم

هلاک ← هلاکت - مهلكه - مُهْلِك



تاریخ ادبیات کلیله و دمنه: کتابی است از اصل هندی که در زمان ساسانیان به فارسی میانه ترجمه شد. نام کتاب از نام دو شغال به نام‌های «کلیله» و «دمنه» گرفته شده است و بخش بزرگی از کتاب، اختصاص به داستان این دو شغال دارد. اصل کتاب به زبان سانسکریت (زبان هندی) تألیف شده است.

بُزوییه طبیب آن را از هند به ایران آورد و به زبان پهلوی ترجمه کرد.

عبدالله بن مُقَعْ از پهلوی به عربی ترجمه کرد و در قرن ششم «ابوالمعالی نصرالله منشی» به فارسی ترجمه کرد. این کتاب از زبان حیوانات است و مفهوم نمادی پند و اندرز دارد.

بهتر یاد بگیریم

زبان، چهار رُکن دارد: گوش دادن، سخن گفتن، خواندن و نوشتن.

از راهِ گوش دادن و خواندن، منظورِ دیگران را در می‌یابیم.

از راهِ سخن گفتن و نوشتن، دیگری را از منظورِ خود، آگاه می‌کنیم.

یکی از راههای درست فهمیدن و در کلاس نشسته‌اید؛ صدای این از بیرون به گوشنامه می‌آید؛ این، «شنیدن» است؛ یعنی این صدای میان همهٔ صدای معلم‌تام، توجه می‌کنید؛ این، «گوش دادن» است؛ یعنی فقط به یک صدا، دقّت می‌کنید.

خوب گوش دادن، یعنی یک شخص با میل و ارادهٔ خودش به یک صدا دقّت می‌کند و از میان دیگر صدای، فقط آن را انتخاب می‌کند.
از آن صدا چیزهایی را یاد می‌گیرد و اگر لازم باشد به آن پاسخ می‌دهد.

خوب گوش دادن، یک مهارت است و به تمرین زیادی نیاز دارد. ما بخشی از سواد و دانش خود را از راهِ «خوب گوش دادن» به دست می‌آوریم.

نکته

بیشتر از آنچه حرف می‌زنیم باید گوش بدھیم؛ خواجه نصیر توسی، دانشمند بزرگ قرن هفتم، در کتاب اخلاق ناصری می‌فرماید:

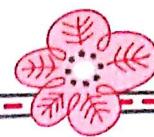
کم گوی و به جز مصلحتِ خویش مگوی
دادند دو گوش و یک زبانات ز آغاز

چیزی که نپرسند تو از پیش مگوی
یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی

یعنی ما یک زبان داریم و دو گوش، پس باید بیشتر گوش بدھیم و کمتر حرف بزنیم.

نشانه‌های ربط

نوشتاری، بخش درک متن، کاربرد «هم» و «نیز» درس چهارم



دو واژه‌ی «هم» و «نیز» از نشانه‌های (حروف) ربطی هستند که جای یکدیگر به کار می‌روند.

الف) «نیز» به معنی «هم» و «همچنین»، برای بیان اشتراک (شرکت داشتن دو چیز یا دو کس در کاری) به کار می‌رود.

ب) «هم» به معنی «نیز»، برای بیان اشتراک به کار می‌رود.

به مثال‌های زیر توجه کنید.

جمله‌ی «الف» ← بازرگان، زندگی خوب و آرامی داشت.

جمله‌ی «ب» ← فرزندان در کنار پدر و مادر، فضای گرم و پُرمهری داشتند.

حالا به وسیله‌ی حرف ربط «هم» این دو جمله را به هم پیوند می‌دهیم:

بازرگان زندگی خوب و آرامی داشت، فرزندان «هم» در کنار پدر و مادر، فضای گرم و پُرمهری داشتند.

جمله‌ی «الف» ← محمد به حسین گفت: من از درس معلم، مطالب بسیاری آموختم.

جمله‌ی «ب» ← علی، حرف‌های محمد را تأیید کرد.

حالا به وسیله‌ی حرف ربط «نیز» این دو جمله را به هم پیوند می‌دهیم:

محمد به حسین گفت: من از درس معلم، مطالب بسیاری آموختم، علی «نیز» حرف‌های او را تأیید کرد.

﴿ چنار و کدوین ﴾

شاعر: ناصر خسرو قبادیانی

قالب شعر: قصيدة

معنی واژه‌ها به ترتیب بیت‌ها

- کاهلی: تبلی، سستی
داوری: قضاؤت
باد مهرگان: باد پاییزی
مهرگان: پاییز، اوائل پاییز
آنگه: مُخَفَّف آن گاه

- کدوین: بوته‌ی کدو، گیاه کدو (بُن: بوته، ریشه، درخت)
کهن سال: پیر، قدیمی، سالخورده
قد کشید: رشد کرد، بزرگ شد
باور: یقین، اعتقاد
ازو: مُخَفَّف (= کوتاه شده) از او

در این شعر، ناصر خسرو با شیوه‌ی مُناظره (گفت و گو کردن دو کس یا دو چیز با هم) داستانی را به وجود آورده است که در آن، دو شخصیت «کدوین» و «چنار» با استفاده از آرایه‌ی «تشخیص» با هم گفت و گو و بحث می‌کنند. چنار، سن‌بیشتری دارد و تجربه‌ی آن هم از کدوین خیلی بیشتر است و این مفهوم را به کدوین یادآوری می‌کند که: نباید زود قضاؤت و داوری کنی. همچنین باید از غرور و خودخواهی نابجا دوری کنی.

معنی بیت‌ها

﴿ بیت ۱ : پرسید از آن چنار که «تو، چند ساله‌ای؟»

گفت: «دویست باشد و اکنون، زیادتی است»

معنی: [بوته‌ی] کدو از چنار پرسید: تو چند ساله‌ای؟ [چنار] پاسخ داد: بیش از دویست سال دارم.

﴿ بیت ۲ : خنید ازو کدو، که «من از تو، به بیست روز

برتر شدم، بگو تو که این کاهلی ز چیست؟»

معنی: کدو از این حرف چنار، خنید و گفت: من با بیست روز سن، از تو بلندتر شدم، بگو تبلی تو (دیر رُشد کردن تو) به خاطر چیست؟

﴿ بیت ۳ : او را چنار گفت: «که امروز، ای کدو

با تو مرا هنوز، نه هنگام داوری است

معنی: چنار به او گفت: ای کدو، من امروز درباره‌ی تو قضاؤت نمی‌کنم. (امروز، وقت قضاؤت نیست)

نکته‌ی دستوری: «او» در این بیت، مفعول نیست، زیرا حرف «را» به معنی «به» است و نشانه‌ی مفعول نیست. / بیت از سه جمله تشکیل شده است / کدو ← منادا

بیت ۴:

آنگه شود پدید، که نامرد و مرد کیست
فردا که بر من و تو، وَزَدْ بَادِ مَهْرَگَان

معنی: فردا (آینده) وقتی باد پاییزی بر من و تو بوزد، معلوم می‌شود که بین من و تو چه کسی مرد (توانا و قوی) و چه کسی نامرد (ضعیف و ناتوان) است.

آرایه‌های ادبی: نامرد و مرد ← تضاد / مصراع دوم کنایه و ضربالمثل است.

توجه

این شعر به صورت مناظره و شیوه‌ی جان‌بخشی بین بوته‌ی کدو و درخت چتار سروده شده است.

واژه‌های مهم املایی

بوته - چنار کهن - مدّت - تنہ - چند ساله‌ای - زیادتی - برتر - کاهلی - وَزَد - مهرگان

واژه‌های مخالف

بلند قامت ≠ کوتاه قامت / بالاترین ≠ پایین‌ترین / کاهلی ≠ زرنگی / نامرد ≠ مرد / مهرگان ≠ بهار

تاریخ ادبیات

(**مکیم ابو معین ناصر خسرو** قبادیانی در ۱۴۹۳ هـ.ق) در بلخ زاده شد. او در زمینه‌های حکمت، فلسفه، شعر، ادب، فعالیت داشته است. ناصر خسرو در سن چهل سالگی بر اثر خوابی که دید، دگرگون شد و به سفر حج رفت و در مدت هفت سال به سرزمین‌های گوناگون سفر کرد. آثار ناصر خسرو عبارت‌اند از: وَجهِ دین، سفرنامه، دیوان اشعار و ناصر خسرو در ۴۸۱ قمری در یُمگان، درگذشت.

قالب شعر

توضیح: این چند بیت از یک قصیده انتخاب شده است، بنابراین در بیت اول، در هر دو مصراع، قافیه وجود ندارد و قافیه‌ها فقط مصراع‌های دوم هر بیت آمده‌اند.

(بعضی از شعر شناسان گفته‌اند: آنوری، شاعر قرن ششم، این شعر را در قالب قطعه، سروده است.)

واژه آموزی (ساخت واژه‌های مرکب با «بن»)

قبل از بررسی درس باید ساخت یکی از واژه‌های غیرساده را که «مرکب» نام دارد، توضیح بدھیم. مرکب: به کلمه‌ای گفته می‌شود که بیش از یک جزء دارد و هر یک از اجزایش دارای معنی است؛ مانند:

راه‌آهن (راه + آهن) ← هر کدام از اجزای «راه آهن» معنی کاملی دارد.

گلاب پاش (گل + آب + پاش) ← هر کدام از اجزای «گلاب پاش» معنی کاملی دارد.

یکی از ساخته‌های واژه‌ی مرکب، به صورت زیر است:

بیدبن (بید + بن) ← این واژه از ترکیب دو اسم «بید» و «بن» ساخته شده است.

بن به معنی «ریشه»، «بوته» و «بنیاد» است؛ یعنی ← بوته‌ی بید

اگر به واژه‌ی «بیدبن» نگاه بکنیم، می‌فهمیم که این واژه در اصل، یک ترکیب اضافی (اسم + اسماً) بوده است که با جابه‌جا شدن « مضاف و مضافق‌الیه »، یک واژه‌ی مرکب، درست شده است.

بن بید

مضاف مضافق‌الیه = ترکیب اضافی

نکته

یکی از راههای ساختن واژه‌ی مرکب، با جابه‌جایی مضاف و مضافق‌الیه یا با جابه‌جایی موصوف و صفت به دست می‌آید؛ مانند:

بن خار ← بعد از جابه‌جایی
مضاف الیه

مرد شیر ← بعد از جابه‌جایی
موضوع صفت

به « مضاف و مضافق‌الیه »، ترکیب اضافی و به « موضوع و صفت » ترکیب وصفی می‌گویند.

نکته

بخوان و بیندیش

گلدان خالی

نویسنده: دمی، مترجم: نورا حق پرست

نوع نشر: ساده و روان

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها



اشتیاق: آرزومندی، شوق

جوانه می‌زد: شکوفه می‌داد

روزها پشت سر هم آمدند و رفتند: روزها، به سرعت
گذشتند و طی شدند.

عجبیب: شگفت‌آور، غریب

مطمئن باش: آسوده باش، آرام باش

معجزه‌آسایی: شبیه معجزه، عجیب و شگفت

غُصّه: غم، ناراحتی، رنج

امپراتور: پادشاه نیرومندی که بر سرزمین‌ها و قلمروهای

مواظبت کرده‌ام: نگهداری کرده‌ام

وسيعی سلطنت می‌کرد.

به آرامی: به آهستگی، به نرمی

رسیدگی می‌کرد: مواظبت می‌کرد

☆ سرزنش: نکوهش، بازخواست کردن، ملامت

از این راه (از این راه جانشین خود را انتخاب کند): از راه

اصلاً (اصلاً رشد نکرد): هرگز، قطعاً، اساساً

پرورش گل و علاقه به گل

امکان نداشت: غیرممکن بود.

جارچیان: کسانی که در روزگار گذشته خبرهای مهم را با

درستکاری: درست کرداری، مورد اعتماد بودن

صدای بلند به اطلاع مردم می‌رسانند.

☆ تحسین: آفرین گفتن، نیکو شمردن، تشویق کردن

هیجان‌انگیز: برانگیزندۀ هیجان، ایجاد کنندهی حالات عاطفی تند

☆ هجوم آوردن: حمله کردن (هجوم: حمله، تاختن، یورش)

به عنوان (به عنوان جانشین امپراتور انتخاب شوند): به

نام، به سمتِ

این درس، درباره‌ی داستان یک پادشاه چینی است. برای این که جانشینش را انتخاب بکند، به چندین بچه، گلدانی و تخم گلی می‌دهد تا بعد از یک سال که گل رشد کرد به قصر پادشاه بیایند؛ اما پادشاه از دیدن این همه گل‌ها تعجب می‌کند! علت‌ش این بود که تخم‌های داده شده، پخته بودند و قادر به جوانه زدن و رشد کردن نبودند! پادشاه فهمید که همه به او دروغ گفته‌ند به جز کودکی به نام «پینگ». پینگ، گلدانی به پادشاه داد که در آن هیچ گلی نروییده بود. پادشاه فهمید «پینگ» بهترین کسی است که می‌تواند جانشین او باشد زیرا، او درستکار و راستگو بود و با شجاعت، در برابر پادشاه از دروغگویی پرهیز کرد.

واژه‌های مهم املایی

قدیم - به طور عجیب و معجزه آسا - علاقه‌ی زیاد - امپراتور - قصر - رسیدگی - انتخاب - جارچیان - مخصوصی - هیجان‌انگیز - هجوم - به عنوان - مقدار - مطمئن - دقّت - اشتیاق - منتظر - عوض - اتفاقی - شرمندگی - غصه - مواضیبت - حیاط - طرف - شلوغ - مقابله - سرزنش - اصلاً - امکان - تحسین

واژه‌های مخالف

بهترین ≠ بدترین / پیر ≠ جوان / خالی ≠ پُر / خوشحال ≠ ناراحت / زیبا ≠ زشت / زود ≠ دیر / شلوغ ≠ خلوت

هم خانواده‌ی واژه‌ها

پرنده ← پریدن - پریدنی - پرش

رسیدگی ← رسیدن - رسا - رسیده

انتخاب ← منتخب - منتخبین - نخبه

مخصوص ← اختصاص - خاص - تخصص

دقّت ← دقیق - دقایق - دقیقه

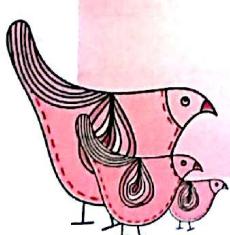
مطمئن ← اطمینان - مطمئنه

منتظر ← انتظار - ناظر - نظر

زحمت ← مزاحمت - مزاحمت

جمع ← جامع - مجموع - مجمع

تحسین ← محسن - محاسن - حسن



درک و دریافت

۱- امپراتور در چه فصلی دانه‌ی گل‌ها را به بچه‌ها داد؟ از کجا فهمیدید؟

۲- اگر شما جای پینگ بودید، چه می‌کردید؟

۳- چرا با وجود اینکه گل‌دانه‌ها، پُر از گل‌های خوش بو و زیبا بودند، امپراتور خوشحال نبود؟

۴- دلیل نگرانی پینگ چه بود؟

۵- پینگ چه کارهایی انجام داد تا دانه‌ها به خوبی رشد کنند؟ به ترتیب بیان کنید.

۶- با توجه به متن، جمله‌ها را به ترتیب رویدادها شماره‌گذاری کنید.

حکایت زیرکی

پدرگرفته از کتاب: مجموع العکایات، محمد عویضی

نوع نثر: بازنویسی (ساده)

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها



﴿اشارت﴾: اشاره، نشان دادن

مقداری زر: کمی طلا

﴿نرمی﴾: نرم بودن، لطف، مهربانی

﴿اعتماد﴾: اطمینان و تکیه به کسی یا چیزی داشتن

﴿دُرْشَتی﴾: خشونت، ناهمواری، ستم، ظلم

﴿دفن کرد﴾: زیر زمین، پنهان کرد.

﴿بِسِّتَد﴾: گرفت

﴿زر طلبید﴾: طلا را خواست

﴿زر را بِسِّتَد﴾: طلا را گرفت.

﴿باز نیافت﴾: پیدا نکرد، به دست نیاورد

﴿باز داد﴾: پس داد

﴿درمان ندانست﴾: راه حلی، برایش نداشت تا طلا را پیدا کند.

﴿غازی﴾: بندباز، شعبده باز، ریسمان باز، معركه گیر، کسی که

﴿حاکم﴾: آن که بر دیگران حکومت کند. قاضی، داور، فرماندار

کارهای عجیب انجام می‌دهد.

﴿حاصل کنم﴾: به دست آورم.

﴿معلق﴾: آویخته شده، بسته شده، آویزان

﴿طبیب﴾: پزشک

﴿فلان﴾: شخص غیر معلوم

﴿جمله‌ی (از جمله‌ی طبیبان شهر بپرسید)﴾: همه

پیام حکایت، همان ضربالمثل «بار کج به منزل نمی‌رسد». است؛ یعنی انسان‌ها باید در همان آغاز کار به دنبال کارهای ناشایست و نادرست بروند چون که عاقبت، یک روز، این کارهای ناشایست، سبب رسوایی آن‌ها می‌شود.

میتوانی
کتابی

معنی بعضی از جمله‌های دشوار



﴿آن گاه، حاکم، طبیب را نزد خود خواند و گفت﴾: دریشه‌ی فلان درخت، چه دردی را درمان می‌کند؟

﴿معنی﴾: در آن وقت، حاکم، پزشک را به پیش خود، دعوت کرد و گفت: «دریشه‌ی فلان درخت، درمان کننده‌ی چه دردها و

بیماری‌هایی است؟»

حاکم، کس فرستاد و آن مرد را طلبید و به نرمی و درشتی زَر را بِسْتَد و به صاحبِ زَر، باز داد!
معنی: حاکم، کسی را به دنبال آن مرد [مردی که زَر را دزدیده بود]. فرستاد و آن مرد را پیش حاکم آوردند. حاکم با مهریانی را گاهی با خشونت، طلا را از او گرفت و به صاحبِ طلا، پس داد.
مفهوم کلی این حکایت با مُثُل «بار کج به منزل نمی‌رسد.» ارتباط دارد.

واژه‌های مهم املایی

زَر - اعتماد - دفن - طلبید - چَگونگی - حاصل کنم - حاکم - طبیب - فلان - اشارت - بستد - صاحب

واژه‌های مخالف

زَر (= طلا) ≠ مس / درمان ≠ درد / نرمی ≠ درشتی

هم خانواده‌ی واژه‌ها

اعتماد ← عَمِيد - معتمد - مُعْتمدین

دفن ← مدْفَن - دَفِينَه - مدفون

حاصل ← مَحْصُول - حَصُول - محصل

تاریخ ادبیات

: مجامع المکایات اثر محمد عوفی در سال ۳۰۶ هـ . ق : نوشته شده است. این کتاب، مجموعه‌ای از داستان‌های دارای نکات تاریخی، اخلاقی و پُر از داستان‌های فارسی است.

﴿ سرود ملی ﴾

نوع نثر؛ ساده (امروزی)

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها



تَفْكِيرٌ: اندیشه، فکر
بِهِ خَصْوَصًا: مخصوصاً
مُوزُونٌ: خوش آهنگ، آهنگین، متناسب
هِيجانِانگيز: شورانگيز
از خود گذشتگی: ایثار
ایثار: دیگری را به خود ترجیح دادن، گذشت کردن از حق
خود، از خود گذشتگی
ضامن: کسی که مسئولیت کاری را می‌پذیرد، نگهداری و
مراقبت کننده از چیزی
تقویت کند: نیرومند سازد
ایمان: عقیده، باور
در جهان می‌درخشد: بسیار معروف و مشهور بود.
گام‌های استوار: قدم‌های محکم، قدم‌های پایدار
سر بلندی: سرافرازی، افتخار و شکوه
خوش‌آ: چه قدر خوب است. (شبه جمله)
عَنْبَرْ نَسِيمٍ: خوش بو
گرامی‌تر: عزیزتر، محترم‌تر، گرانبهاتر
سیم: سکه‌ی نقره‌ای، پول
سراسر: سرتا سر، تمام، همه
خرمی: شادابی، سرسبزی و طراوت
اندرون: درون، داخل

اهتزاز: جنبش، حرکت، (به اهتزاز درآمد: برافراشته شد.)

نواخته (سرود ملی نواخته شد): سروده، خوانده

سرزد: طلوع کرد

افق: کناره، کرانه‌ی آسمان، خطی که به نظر می‌رسد در محل تقاطع زمین و آسمان قرار دارد.

مهر: خورشید

خاوران: مشرق، محل درخشش خورشید

فروغ: روشنایی، درخشش، پرتو نور

حق باوران: کسانی که به حق و حقیقت باور دارند، دینداران، خداشناسان

فر: شکوه، جلال

پاینده: پایدار، استوار، پابرجا

احساسات: جمع احساس، عواطف و هیجانات نسبت به کسی یا چیزی

به احساسات پاسخ داد: به حالت عاطفی و روحی آن‌ها، پاسخ داد.

گردن آویز: آنچه به گردن آویخته شود، گردن‌بند

اعتقادات: باورها، عقیده‌ها

اعلام: آگاه

شورانگیز: ایجاد کننده هیجان، هیجان‌انگیز

غرور: سربلندی

تصوّر کنید: چیزی را در ذهن مجسم کنید، گمان کنید.

این درس درباره‌ی عظمت و بزرگی سرود ملی کشور عزیز ما، ایران، است. در آغاز، سرود ملی کشور ما آورده شده است و بعد درباره‌ی کاربرد این سرود مقدس مطالبی زیبا، بیان گردیده است. سرود ملی تنها شعر نیست؛ موسیقی و آهنگ نیز دارد. موسیقی آن معمولاً بسیار گرم و هیجان‌انگیز است. این آهنگ شورانگیز، روحیه‌ی شجاعت، دفاع از کشور و علاقه به آن را در مردم برمی‌انگیزد. سرود ملی کشورمان با دعا برای پایندگی و جاوادانگی ملت و کشور پایان می‌یابد.

معنی بیت‌ها و جمله‌های دشوار

سر زد از افق مهر خاوران فروغ دیده‌ی حق باوران

معنی: خورشید از سمت مشرق طلوع کرد و چشم همه‌ی حقیقت باوران را روشن نمود.

آرایه‌های ادبی: سر زد ← کنایه از طلوع کرد / مهر خاوران سر زد ← تشخیص

نکته‌ی ادبی: منظور از «مهر خاوران»، خورشید انقلاب اسلامی است.

بهمن، فر ایمان ماست، پیامت ای امام استقلال، آزادی، نقشِ جان ماست

معنی: بهمن ما، بیانگر شکوه و جلوه‌ی ایمان مردم ایران است. ای امام، پیام تو که همان استقلال و آزادی بود، در جان ما نقش

بست و جای گرفت.

نکته‌ی ادبی: منظور از بهمن، همان پیروزی انقلاب اسلامی است.

شهیدان، پیچیده در گوش زمان، فریادتان پاینده مانی و جاودان، جمهوری اسلامی ایران

معنی: [ای] شهیدان، فریاد آزادی خواهی شما برای همیشه در تاریخ، جاودانه مانده است. [ای] جمهوری اسلامی ایران، پاینده و

جاودان، باقی بمان.

آرایه‌ی ادبی: گوش زمان (زمان، گوش دارد). ← جان‌بخشی

نکته‌ی دستوری: شهیدان ← منادا / جمهوری اسلامی ایران ← منادا (نشانه‌ی «ندا» در آن‌ها حذف شده است.)

معنی بیت‌ها

شاعر: میرزا آقا مخان کرمانی

قالب شعر: مثنوی

بیت ۱: خوش‌امزای ایران عنبر نسیم

معنی: چه قدر خوب است سرزمین ایران خوش آب و هوا که خاکش از طلا و نقره، گرانبهاتر و عزیزتر است.

آرایه‌ی ادبی: زر و سیم ← تناسب

نکته‌ی دستوری: خوش، به معنی چه قدر خوب است، یک جمله می‌باشد که بدون فعل است. در دستور زبان فارسی به این کلمه‌ها، شبه جمله می‌گویند.

بیت ۲: هواش، موافق به هر آدمی

معنی: آب و هوای ایران با هر کسی سازگار است و مطابق میلش می‌باشد. زمین آن، تماماً سبز و خرم است.

بیت ۳: همه بوستانش، سراسر، گل است

معنی: تمام بوستان‌های آن (ایران) پُر از گل است و در باغ‌های آن، گل‌های رنگارنگ، روییده است.

آرایه‌ی ادبی: بوستان، گل، باغ، لاله و سُنبَل، از یک مجموعه هستند و تناسب (مراعات نظیر) دارند.

نکته‌ی دستوری: مصراع اول، یک جمله است و گل «نهاد» می‌باشد. / مصراع دوم هم یک جمله است و لاله و سُنبَل، «نهاد» جمله است.

اهتزاز - اُفق - مهرخواران - فروع - فر - احساسات - گردن آویز طلا - حاضران - استقلال - خلاصه افتخارات
 عظمت - خواسته‌ها - آینه - اعتقادات - اعلام - مسابقات - شورانگیز - احترام می‌گذارند - غرور - معمولاً - تصور
 کنید - تفکر - به خصوص - موزون - هیجان‌انگیز - موسیقی و آهنگ - روحیه - ایثار - ضامن - تقویت - بهمن -
 واژه‌های اصلی - جاودانگی - استوار - عبر نسیم - زر و سیم - موافق - اندرون - لاله و سنبل

واژه‌های مخالف

خاوران ≠ باختران / استقلال ≠ وابستگی / فرباد ≠ سکوت / پیروزی ≠ شکست / کوتاه ≠ بلند / مشکل ≠ آسان
 ارزشمند ≠ بی‌ارزش / شجاعت ≠ ترس / سخت‌کوشی ≠ تبلی / استوار ≠ سُست

هم خانواده‌ی واژه‌ها

استقلال ← مستقل +۵۶

اسلامی ← مسلمان - مُسلم - مسلمین

احساسات ← حس - محسوس - حواس

افتخار ← فاخر - مفاخر - مفتخر

عظمت ← عظیم - عِظام - مُعَظَّم

خواسته ← خواستن - خواهند - خواهش

احترام ← محترم - حرم - حریم

ضامن ← تضمین - ضمانت

شهید ← شهدا - مشهد - شاهد

سازندگی ← سازش - ساختن - ساخته



دانش زبانی (اهمیت زبان فارسی)

بیش تر بدانیم

زبان وسیله‌ی ارتباط اجتماعی و بیان اندیشه است. زبان هر ملت، بنیان فکر و اندیشه آن ملت است.

زبان فارسی بسیار ارزشمند و توانا است. بدون زبان فارسی، چه ما خود را ایرانی بخواییم و چه چیز دیگری، به یقین، اندیشه‌ما دیگر دقیقاً همین نخواهد بود که اکنون هست و در نتیجه نسبت ما با جهان، دگرگون خواهد شد.

زبان فارسی، به وجود آورنده‌ی وحدت مردم این سرزمین است و همه‌ی اقوام مختلف را به هم پیوند می‌دهد.

سرود ملی



سرود ملی، نشان افتخار، استقلال و عظمت یک کشور است.

سرود ملی هر کشوری به زبان ملی و رسمی آن سرزمین، نوشته و خوانده می‌شود.

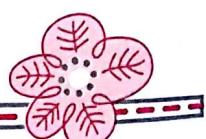
سرود ملی ایران عزیز ما، به زبان فارسی است. زبان فارسی، زبان ملی کشور ماست. وقتی همه‌ی ما ایرانیان در برابر پرچم سه رنگ و زیبای خود، بر پا می‌ایستیم، سرود ملی را به زبان فارسی و با احترام، زمزمه می‌کنیم.

زبان فارسی، مانند پرچم ما، همه‌ی اقوام و مردم سراسر می‌باشد و باعث وحدت و یکپارچگی ما و قدرتمندی ایران عزیز، می‌شود.

هر یک از زبان‌های مادری و محلی وطن ما، گنجینه‌ای با ارزش هستند که در کنار زبان فارسی، به رشد فکری ما، کمک می‌کند.

کاربرد حرف میانجی «گ»

نوشتاری - بخش املاء و دانش زبانی درس ششم



اگر واژه‌ای با «ه» غیر ملفوظ («ه») که خوانده نمی‌شود و صدای «ه» می‌دهد. پایان بپذیرد، به هنگام پذیرفتن «ی»، «گ» میانجی (ممکن) می‌گیرد؛ مانند:

پاینده + ی ← پایندگی

سازنده + ی ← سازندگی

اگر کلمه‌ای با «ه» ملفوظ («ه») که خوانده می‌شود. پایان بپذیرد، به هنگام پذیرفتن «ی»، «گ» میانجی نمی‌گیرد؛ مانند:

راه + ی ← راهی

ماه + ی ← ماهی

نکته

درست و نادرست

- | | | |
|---|---|---|
|  نادرست |  درست | ۱- پرچم هر کشور نشانه‌ی استقلال آن کشور است. |
|  نادرست |  درست | ۲- جمله‌ی «پاینده مانی و جاودان» در سرود ملّی، دعا و نیایشی برای ملت و کشورمان است. |
|  نادرست |  درست | ۳- در مسابقات ورزشی، سرود ملّی کشور برنده، نواخته می‌شود. |

درک مطلب

- ۴- چرا سرود ملّی، در درس به آیینه، تشبیه شده است؟
- ۵- چه کارهایی برای آزادی و استقلال یک کشور باید انجام داد؟
- ۶- سرود ملّی را با پرچم مقایسه کنید و بگویید چه شباهتی با هم دارند؟ هر کدام نشانه‌ی چیست؟
- ۷- در سرود ملّی از چه چیزی به عنوان «نقش جان ما» یاد شده است؟

- ۱- درست
- ۲- درست
- ۳- درست

- ۴- برای این که مردم یک کشور، گذشته‌ها، آرزوها، پیروزی‌ها و اعتقادات خود را در آن می‌یابند.
- ۵- فدایکاری و سخت کوشی مردم، ضامن آزادی و استقلال کشور است.
- ۶- نشانه‌ی «الله» در پرچم بیانگر مقدس بودن و اعتقاد به حق است که این مفهوم در سرود ملی با واژه‌های «فرّ ایمان» آمده است.

رنگ قرمز پرچم که بیانگر شهادت طلبی است و در سرود ملی با واژه‌ی «شهیدان» آمده است.
رنگ سفید پرچم که بیانگر صلح و آزادی خواهی است که در سرود ملی با واژه‌ی «استقلال، آزادی» آمده است.
البته رنگ سبز هم مفهوم جاودانگی و شادابی را می‌رساند که در سرود ملی با واژه‌های «پاینده» و «جاودان» آمده است.
۷- پیام امام که همان استقلال و آزادی است.

بخوان و حفظ کن

ای ایران

شاعر: حسین گل گلاب

قالب شعر: سود و ترانه

معنی واژه‌ها به ترتیب بیت‌ها

دُر:	مروارید	مرز: زمین، خطه، کشور
گوهر:	مروارید	★ گهر: گوهر، مروارید (پرگهر: ارزشمند)
برگو:	بگو	بدان: دشمنان، انسان‌های بدسرشت
ایزدی:	خدای، الهی	★ پاینده: پایدار، همیشه، جاوید
خرم:	شاد، شادمان، خندان	★ ار: مخفف اگر
سرنوشت:	بخت، قسمت، طالع	★ خاره: سنگ خارا، نوعی سنگ سخت
سرشته:	مخلوط شده با چیزی، آغشته	مهر: عشق، محبت
برون:	مخفف بیرون	★ چون کنم: چه کار کنم، چگونه عمل کنم
		★ پیشه: شغل، کار، عادت، حرفة

معنی بیت‌ها

ویت ۱: ای ایران، ای مرز پر گهر ای خاکست، سرچشم‌های هنر
 معنی: ای ایران، ای سرزمین گرانقدر و ارزشمند، ای کشوری که خاک تو محل پیدایش هنر (هنرمندان) است.
 نکته دستوری: مرز پر گهر ← ترکیب وصفی / خاکت (خاک تو) ← ترکیب اضافی

بیت ۲:

پاینده مانی و جاودان

دor از تو و اندیشه هی بدان

معنی: فکر و اندیشه‌ی انسان‌های بدکار، از تو دور بادا و همیشه، پاینده و جاودان باقی بمانی.

بیت ۳:

ای دشمن، آرتو، سنگ خاره‌ای، من آهنم

جان من، فدای خاکِ پاکِ میهمنم

معنی: ای دشمن، اگر تو، مانند سنگ سختی محکم هستی، من همانند آهنی هستم که از تو سخت‌تر و محکم‌تر هستم. من برای خاک پاک سرزمینم، خودم را فدامی کنم. (جانم فدای ایران باد!)

آرایه‌ی ادبی: دشمن به سنگ خاره، تشبیه شده است. / من به آهن، تشبیه شده.

نکته‌ی دستوری: این بیت، از چهار جمله تشکیل شده است. / در جمله‌ی آخر (مصراع دوم)، فعل «باد» حذف شده است.

بیت ۴:

مهر تو چون، شد پیشه‌ام

دور از تو نیست، اندیشه‌ام

معنی: شعار من و کار من، عشق و علاقه‌ی به توست؛ بنابراین، همیشه به تو فکر می‌کنم و کاری غیر از این، ندارم.

بیت ۵:

در راه تو، کی ارزشی دارد این جان ما؟

پاینده باد، خاک ایران ما

معنی: در راه تو، جان ما، ارزشی ندارد (جان ما، فدای تو باد!). امیدوارم که سرزمین ایران، پاینده و جاودان باشد!

بیت ۶:

سنگ کوهست، دُر و گوهر است

خاک دشتست، بهتر از زراست

معنی: سنگ کوه‌های تو، مانند مروارید و جواهر، با ارزش است. خاک دشت‌های تو از طلا و جواهر، ارزشمند‌تر است.

آرایه‌های ادبی: سنگ کوه به دُر و گوهر، تشبیه شده است. / دُر و گوهر و طلا تناسب (مراعات نظیر)

بیت ۷:

مهرت از دل، کی برون کنم؟

برگو، بی‌مهر تو چون کنم؟

معنی: هر گز عشق و محبت به تو، از دلم بیرون نمی‌رود. به من بگو که بدون عشق تو من چگونه زندگی بکنم؟ (من نمی‌توانم بدون عشق تو زندگی کنم).

بیت ۸:

تاج‌ردش جهان و دور آسمان، بیاست

نور ایزدی همیشه رهنماهی ماست

معنی: تا زمانی که دنیا پا بر جاست و روزگار در گردش است، نور خدایی، همیشه، هدایت‌گر ما می‌باشد.

بیت ۹:

مهر تو چون، شد پیشه‌ام

دور از تو نیست، اندیشه‌ام

معنی: شعار من و کار من، عشق و علاقه‌ی به توست؛ بنابراین، همیشه به تو فکر می‌کنم و کاری غیر از این، ندارم.

بیت ۱۰:

در راه تو، کی ارزشی دارد این جان ما؟

پاینده باد خاک ایران ما

معنی: در راه تو، جان ما، ارزشی ندارد. (جان ما، فدای تو باد!) امیدوارم که سرزمین ایران، پاینده و جاودان باشد!

بیت ۱۱:

ایران، ای خرم بخشست من

روشن از تو، سرنوشت من

معنی: [ای] ایران، تو بخش خرم و خوب من هستی. سرنوشت من، از تو روشن و درخشن است.

نکته‌ی دستوری: در مصراع دوم، فعل «است» حذف شده است. / بیت از سه جمله تشکیل شده است.

بیت ۱۲: گر آتش بارد به پیکرم جزمه روت، در دل نپرورم
معنی: اگر بر جسم من آتش بیارد و گرفتار رنج و سختی بشوم، باز عشقِ تو را در وجودم پرورش می‌دهم و نگه می‌دارم.
نکته ادبی: منظور از «آتش»، رنج، سختی و مرگ است.

بیت ۱۳: از آب و خاک و مهرِ تو، سرشته شد دلم مهرت، آر برون رَوَدْ چه می‌شد دلم
معنی: وجود من با عشق به آب و خاک و خورشید سرزمین تو، پرورش یافته و آمیخته شده است. اگر عشق تو از وجودم بیرون برود، معلوم نیست که چه بر سرِ دلم می‌آید؟

بیت ۱۴: مهر توجون، شد پیشه‌ام دور از تسوئیت، اندیشه‌ام
معنی: شاعرِ من و کارِ من، عشق و علاقه‌ی به توست؛ بنابراین، همیشه به تو فکر می‌کنم و کاری غیر از این، ندارم.

بیت ۱۵: در راهِ تو، کی ارزشی دارد این جانِ ما؟ پاینده باد خاکِ ایرانِ ما
معنی: در راه تو، جانِ ما ارزشی ندارد. (جانِ ما، فدای تو باد!) امیدوارم که سرزمین ایران، پاینده و جاودان باشد!

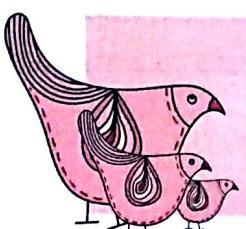
واژه‌های مهم املایی

مرز پُرگهر - سنگ خاره - گوهر - ڏر - ایزدی - رهنما - آڻ

واژه‌های مخالف

هنر ≠ جادو / دور ≠ نزدیک / بدان ≠ خوبان / سنگ خاره ≠ نرم / روشن ≠ تیره، تاریک / آب ≠ آتش

هم خانواده‌ی واژه‌ها



هنر ← هنرمند - هنرمندانه - باهنر

پاینده ← پایدار - پاینده‌گان

گردش ← گردنده - گردیدن - گردان

تاریخ ادبیات شعر «ای ایران» از حسین گل گلاب است. این شعر با صدای خوانندگان بسیاری خوانده شده که معروف‌ترین آن‌ها، مرحوم «حسین بنان» است.



این شعر از نظر قافیه مانند قالب مثنوی است اما این شعرها به صورت ترانه و تصنیف کاربرد دارند.

بیت اول: پُرگهر و هنر ← قافیه (ردیف ندارد.)

بیت دوم: بدان و جاودان ← قافیه (ردیف ندارد)

بیت سوم: آهنم و میهنم ← قافیه (ردیف ندارد.)

بیت چهارم: پیشهام و اندیشهام ← قافیه (ردیف ندارد.)

بیت پنجم: جان و ایران ← قافیه (ما و ما ← ردیف)

بیت ششم: گوهر و زر ← قافیه (است و است ← ردیف)

بیت هفتم: برون و چون ← قافیه (کنم و کنم ← ردیف)

بیت هشتم: پیا و ما ← قافیه (ست (= است) و ست ← ردیف)

بیت نهم: پیشهام و اندیشهام ← قافیه (ردیف ندارد.)

بیت دهم: جان و ایران ← قافیه (ما و ما ← ردیف)

بیت یازدهم: بهشت و سرنوشت ← قافیه (من و من ← ردیف)

بیت دوازدهم: پیکرم و نپرورم ← قافیه (ردیف ندارد.)

بیت سیزدهم: شد و می‌شود ← قافیه (این قافیه غلط است.) (دلم و دلم ← ردیف)

بیت چهاردهم: پیشهام و اندیشهام ← قافیه (ردیف ندارد.)

بیت پانزدهم: جان و ایران ← قافیه (ما و ما ← ردیف)

خوانش و فهم



۱- در متن شعر، «خاک ایران» به چه چیزهایی تشبیه شده است؟

پاسخ: سرچشم‌های هنر - دُر - گوهر - زر - بهشت خرم

۲- کدام بند شعر، قشنگ‌تر از بقیه بود، چرا؟

پاسخ: شما دانش‌آموزان عزیز، پاسخ بدھید. (یعنی بهترین قسمت شعر را خودتان انتخاب کنید.)



﴿ دفاع از میهن ﴾

نوع نثر؛ ساده و روان

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها و بیت‌ها



سُم: قسمت انتهایی دست یا پای چارپایان مانند اسب و گاو و، کفشک چارپایان

هرگز! هرگز!: هیچ وقت، هیچ‌گاه
می‌تاخت: می‌دوید، به سرعت می‌رفت.

پارس: فارس، ایران، زبان فارسی
سر به فلک کشیده: بسیار بلند، مرتفع
سردار دلاور: فرماندهی شجاع و دلیر

چابک: به سرعت حرکت کننده، تیز پا و سریع، چالاک
یال: موهای گردن اسب و شیر

آشتفتگی: شوریدگی، پریشان حالی
بی‌تابی: بی‌قراری، بی‌طاقی

گویی: انگار، مثل این که
ناگوار: ناپسند، ناشایست

پُرشکوه: چشمگیر، زیبا و با عظمت
در غلتانند: به پایین غلتانند، به طرف پایین رها کنند.

با قوت هر چه تمام‌تر: با قدرت زیاد
برآمدگی: بر جستگی

خُرد: کوچک، کم جته
حیرت آور: شگفت‌انگیز، تعجب‌آور، چیزی که باعث شگفتی شود.

مقدونی‌ها: سربازان مقدونی

نقش بر زمین می‌کردند: به زمین می‌زدند، از پادرنی آوردند. شکست می‌دادند.

مانعی: باز دارند، جلوگیرنده، منع کننده
سپاه عظیم: لشکر بزرگ

غرق اندوه شد: بسیار غمگین شد.

مباد: نباشد، خدا کند نباشد

بدین: مخفف به این

بوم و بر: سرزمه‌ین، آب و خاک

سلسله: زنجیر، در این درس: پادشاهی

هخامنشی: نام سلسله‌ای از پادشاهان ایرانی در روزگار کهن بنیان نهاده بود: پایه‌گذاری کرده بود، بنا کرده بود.

تأسیس کرده بود: بنا کرده بود، بنیاد نهاده بود، پایه‌گذاری کرده بود.

به شمار می‌رفت: به حساب می‌آمد.

خیره کننده: جالب، چیزی که زیبایی آن، نگاه‌ها را به سوی خود جلب می‌کند.

فرمانروایی: پادشاهی، کسی که فرمانش نافذ باشد.

پهناور: گسترده، وسیع، فراخ

جلال: عظمت و شکوه، بزرگی، بلند پایگی
تاخت و تاز: حمله و هجوم

سه‌مگین: ترس‌آور، هراس‌انگیز، خوفناک، مهیب

باختر: مغرب

شهرت طلب: کسی که در پی شهرت و آوازه است.

مقدونیه: نام شهری قدیمی در یونان که اسکندر در آن به دنیا آمده است.

انبوه: بسیار، کثیر، یک جا جمع شده و به هم پیوسته

هجوم: حمله، تاختن، یورش

آهنگ (آهنگ ایران کرد): قصد

با خاک یکسان کرد: همه چیز را نابود کرد، از بین برد.

به نومیدی گرایید: نامید شد، دلسرد شد، پشیمان شد.

لگدکوب: لگدمال، کوبنده‌ی لگد، پایمال شده

برخاک می‌غلتیدند: کنایه از کشته می‌شدند.

به تنگه برگشت: به طرف تنگه، عقب‌نشینی کرد. (تنگه: راه تنگ، دره)

اوضاع: شرایط، وضعیت

نواحی: ناحیه‌ها، منطقه‌ها، بخش‌ها

تاریکی بر همه جا سایه افکند: کنایه از همه جا تاریک شد.

جلگه: زمین صاف و هموار

محاصره: دور چیزی را گرفتن، بر جایی یا کسی هجوم بردن

چیرگی: برتری، چیره شدن، تسلط

خانمان: خانه، کاشانه

خفت: خواری، کوچکی، تحریر

گلگون: سرخ رنگ، به رنگ گل سرخ

دلیرانه: شجاعانه، دلاورانه

پیکار کردند: نبرد کردند، جنگ کردند.

نبرد: جنگ

شگفت آور: تعجب آور، حیرت آور

فدا می‌شدند: در راه وطن کشته می‌شدند.

به خاک افکند: کنایه از کشت و از بین برد.

راه او را بست: کنایه از مانع رفتن او شد.

بی‌باکانه: شجاعانه، بدون بیم و هراس کاری کردن

ایستادگی: مقاومت

مرز و بوم: کشور، زمین

این درس به دلاوری آریوبازن، قهومان ملی ایرانیان در برابر اسکندر مقدونی اشاره دارد. مردی که برای حفظ سرزمینش، دلیرانه به همراه یارانش جنگید و تا آخرین لحظه، اجازه نداد که دشمن، خاک میهنش را غارت کند.

عاقبت، یکی از اسیران جنگی که در سرزمینی بیگانه، گرفتار شده بود، به اسکندر پیغام داد که من پیش از این هم به این سرزمین آمدهام و از اوضاع این نواحی آگاهی دارم. و در نتیجه راه حمله به آریوبازن را به اسکندر نشان می‌دهد. در نهایت، آریوبازن، بی‌باکانه به دشمن، حمله بُرد. او و سپاهیانش، آنقدر مقاومت کردند که همگی کشته شدند.

آری در طول تاریخ ایران سرزمین، انسان‌های آزاده و بزرگی بوده‌اند که خود را فدا کرده‌اند تا ایران عزیز، مورد غارت دشمنان، قرار نگیرد.

معنی بیت‌ها و جمله‌های دشوار

چو ایران نباشد، تن من، مَباد

معنی: اگر قرار است که ایران، نابود شود، از خدا می‌خواهم که من هم نیست و نابود شوم و هیچ کس دیگری در این سرزمین، زنده نماند.

تخت جمشید با عظمت و شکوه خیره کننده‌اش، مرکز فرمانروایی این سرزمین پهناور بود.

معنی: تخت جمشید با بزرگی و شکوه شگفت‌انگیزش، مرکز پادشاهی و حکومت این سرزمین وسیع (ایران) بود.

در میان این همه شکوه و جلال، ناگاه تاخت و تازی سهمگین از سوی باختر، آغاز گشت.

معنی: در میان این همه بزرگی و عظمت، ناگهان، حمله‌ای ترسناک از طرف مغرب، شروع شد. (اشارة به حمله‌ی اسکندر است).

﴿ اسکندر که مردی شهرت طلب و جنگجو بود، از سرزمین مقدونیه با لشکری انبوہ به سوی کشور ما، ایران، هجوم آورد.
معنی: اسکندر که مردی خواهان شهرت (معروف شدن) و جنگجو بود، از سرزمین مقدونیه با سپاهی بسیار پُر تعداد به طرف کشور ما (ایران)، حمله کرد.

﴿ وقتی که اسکندر آهنگ ایران کرد.

معنی: وقتی که اسکندر تصمیم گرفت به طرف ایران، حرکت کند.

﴿ هر جا که شهری دید با خاک، یکسان کرد.

معنی: در مسیر حرکتش، به هر شهری که می‌رسید، آن‌جا را ویران و نابود می‌کرد.

﴿ امیدها به یک باره، به نومیدی گرایید.

معنی: تمام امید و آرزو، ناگهان به نامیدی و یأس، تبدیل می‌شد.

﴿ میهن دوستان تا آخرین قطره‌ی خون، در برابر دشمن، پایداری خواهند کرد.

معنی: آن‌هایی که سرزمینشان را دوست دارند، تا لحظه‌ای که زنده‌اند و جان در بدن دارند، در مقابل دشمن، ایستادگی و مقاومت می‌کنند.

آرایه‌ی ادبی: تا آخرین قطره‌ی خون ← کنایه از آخرین توان و نیرو یا تا لحظه‌ای که زنده‌اند.

﴿ آفتاب، تازه تاریکی شب را کنار زده بود.

معنی: آفتاب، تازه طلوع کرده بود.

آرایه‌های ادبی: کنار زده بود به آفتاب، نسبت داده شد ← تشخیص / تاریکی شب را کنار زده بود ← کنایه از طلوع کردن آفتاب

﴿ اسب سردار با یال فرو ریخته و دم برافراشته، پیش از اسب‌های دیگر، سوار خود را به بالا می‌کشاند.

معنی: اسب سردار (= آریو بربزن)، با موهای بلندی که از گردنش آویزان بود و با دم بالا بُرده، جلوتر از اسب‌های دیگر، سوار خودش را به سمت بلندی می‌کشاند. (به بالای کوه می‌رفت).

﴿ من، آریو بربزن / فرزند ایرانم / در آخرین سنگر / اینک تنم، جانم

معنی: من آریو بربزن، فرزند ایران، هستم. من اکنون در آخرین سنگر میدان جنگ قرار دارم و جانم را فدای سرزمینم می‌کنم.

﴿ در هر لحظه، تنی چند از سپاهیانش بر خاک می‌غلتیدند، به تنگه برگشت.

معنی: در هر لحظه که چند نفر از سپاهیان او، کشته می‌شدند و به زمین می‌افتادند او به سمت تنگه، عقب‌نشینی کرد.

﴿ آفتاب، هنوز فروغ زرین خود را بر کوه و جلگه نتابانده بود.

معنی: آفتاب، هنوز نور طلایی خود را بر کوه و دشت نتابانده بود. (آفتاب، هنوز طلوع نکرده بود).

آرایه‌ی ادبی: فروغ زرین خود را نتابانده بود ← کنایه از طلوع نکرده بود.

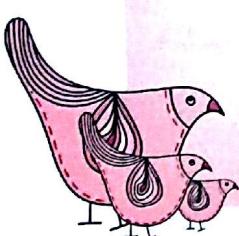
بوم و برد - سلسله‌ی هخامنشی - بنیان نهاده بود - عظمت - خیره کننده - پیناور - تاخت و تازی - سهمگین - سوی باختر - شهرت طلب - جنگجو - مقدونیه - انبوه - هجوم - آهنگ - به همین سادگی - اجازه - لگدکوب سم اسباب - قطره - پارس - گذرگاهی تنگ - آریوبرزن - سردار دلاور - چاپک - نقطه - آشتفتگی - بی‌تابی - در غلتانند - قوت - می‌غلتیدند - اسکندر - برآمدگی - خرد می‌شدند - شدتی حیرت‌آور - مقدونی‌ها - مانع - غرق اندوه - عقب‌نشینی - تنگه - پیغام - اوضاع - نواحی - جله - فروع زرین - نتابانده بود - محاصره - تسليم - چیرگی - خانمان - خواری و خفت - گلگون - برگزیدند - دو هزار و سیصد سال - خاطره - حتی - سلاح - حمله‌ور - حلقه - مقاومت - همگی - ایستادگی - آیندگان - طول - تحمیلی - محل - مرز و بوم

واژه‌های مخالف

نیرومندترین ≠ ضعیفترین / باختر ≠ خاور / انبوه ≠ کم / امید ≠ نومیدی / اسیر ≠ آزاد / دشمن ≠ دوست / چیرگی ≠ شکست / دلیر ≠ ترسو / زودتر ≠ دیرتر

هم خانواده‌ی واژه‌ها

سلسله ← سلاسل - مسلسل - تسلسل
 هجوم ← تهاجم - مهاجم - هجمه
 گذرگاه ← گذرنده - گذشتن - گذران
 شدت ← شدید - مُشدّد - تشدید
 مانع ← موانع - منع - ممنوع
 غرق ← غریق - غرقه - مُستغرق
 اوضاع ← وضع - وضعیت - واضح
 محاصره ← محصور - حصر - حصار
 تحمیلی ← تحمیل - حمل - حامل



تاریخ ادبیات کوروش: کوروش دوم که به کوروش بزرگ و کوروش کبیر مشهور است، بنیان‌گذار و نخستین شاه هخامنشی بود که در بین سال‌های ۵۵۹ تا ۵۲۹ قبل از میلاد مسیح بر نواحی گستردگی از آسیا حکومت می‌کرد. کوروش، اهورا مزدا را می‌پرستید. آرامگاه کوروش بزرگ در فالصله حدود یک کیلومتری جنوب غربی کاخ‌های پاسارگاد قرار دارد.

اسکندر مقدونی: معروف به اسکندر، پادشاه مقدونیه‌ی باستان بود. تا شانزده سالگی تحت تعلیم ارشسطو قرار داشت. امپراتوری او از دریای یونان تا هیمالیا گستردگی داشت. او پس از فتح تخت جمشید، هفت سال بر ایران حکومت کرد. در سی و سه سالگی بر اثر بیماری در گذشت.

واژه آموزی (کاربرد واژه‌ی «دوست»)

گاهی برای ساختن یک واژه‌ی مرکب، از یک جمله استفاده می‌کنیم، یعنی جمله را به یک واژه‌ی مرکب تبدیل می‌کنیم که دو جزء دارد
مانند:

به «کسی که ایران را دوست دارد»، می‌گوییم ← ایران دوست
جمله ← واژه‌ی مرکب

خدا دوست ← ^{یعنی} کسی که خدا را دوست دارد.
جمله ← واژه‌ی مرکب

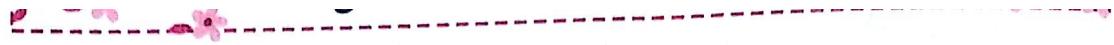
می‌بینیم که دو واژه‌ی مرکب «ایران دوست» و «خدا دوست»، در اصل یک جمله هستند که این جمله از سه جزء «نهاد + مفعول + فعل» تشکیل شده است:

کسی ← که خدا را دوست دارد.
نهاد مفعول فعل

مثال زیر را کامل کنید.

..... + دوست ← به کسی می‌گویند که صلح را دوست دارد.
پاسخ ← صلح دوست

درست و نادرست



- ۱- آریوبرزن، در اوّلین حمله‌ی اسکندر، او و سپاهیانش را وادار به عقب‌نشینی کرد.
- درست نادرست
- ۲- هنگام غروب، آریوبرزن، سپاه خود را تا بلندترین نقطه‌ی کوه پیش راند.
- درست نادرست
- ۳- اسکندر در حمله به ایران، به هر شهری که می‌رسید، آن را با خاک یکسان می‌کرد.
- درست نادرست
- ## درک مطلب
- ۴- تاخت و تاز سهمگینی که از سوی باخترا آغاز گشت، چه بود؟ دلیل آن را بیان کنید.
- ۵- وقتی سپاهیان اسکندر وارد گذرگاه شدند، آریوبرزن چه فرمانی به سربازانش داد؟
- ۶- دلیران سپاه ایران، وقتی خود را در محاصره‌ی سپاه اسکندر دیدند، چه کردند؟
- ۷- نام کوچه‌ها و خیابان‌های محل زندگی شما، یادآور چه کسانی است؟



۱- درست

۲- نادرست هنگام غروب نبود / هنگام طلوع خورشید بودا!

۳- درست

۴- اسکندر مقدونی بود زیرا به هر جا که می‌رسید همه چیز را نابود می‌کرد و از بین می‌برد.

۵- فرمان داد تا سنگ‌های بزرگی را از بالای کوه، به طرف سربازان اسکندر، بغلتانند.

۶- آن‌ها مردانه جنگیدند و دلاورانه مبارزه کردند و آن قدر مقاومت کردند که همگی کشته شدند.

۷- یادآور شهیدانی هستند که مانند آریوبرزن و یارانش دلاورانه جنگیدند و در راه وطنشان به شهادت رسیدند.

نویسنده: دهربنی

نوع نثر: ساده و روان

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها



☆ زاغ بور: پرنده‌ی بومی ایرانی است؛ این پرنده فقط در بیابان‌های مرکزی و شرقی ایران زندگی می‌کند. صدای خوش و جنه‌ای کوچک و زیبا دارد. از خانواده‌ی کلاغ‌هاست اما از نظر ظاهری به هدُهُ شبیه‌تر است. رنگش نخودی نارنجی، همنگ زیستگاه خود، یعنی کویرهای ایران است. زاغ بور معمولاً در میان بوته‌های خار تخم می‌گذارد.

کوکوکو: صدایی است که زاغ بور به هنگام آواز خواندن، می‌گوید.

باصفاتر: صمیمی‌تر، پاک و بی‌غش و بی‌کدورت
کاشکی: ای کاش

سپیدار: نوعی درخت، تبریزی

زُلال: آب صاف و گوارا

جویبار: کنار جوی، کنار رود کوچک

منقار: نوک پرنده

شمشداد: نام درختی است، راست قد، بلند بالا

خوشبخت: نیکبخت، خوش اقبال، سعادتمند

ذوق: سلیقه

قارقار: صدای کلاغ است. به این صداها که مفهومی ندارند، نام آوا، می‌گویند.

آفتاب بالا آمد: آفتاب طلوع کرد و در آسمان فرار گرفت.
آب نبات: نوعی شیرینی که با شیره‌ی شکر سازند.
ارزن اعلا: ارزن بسیار خوب (ارزن: دانه‌ی گیاهی که برای غذای پرنده‌گان از آن استفاده کنند).
دل بکنیم: رها بکنیم، ترک بکنیم (از این باعث، دل بکنیم).
امن‌تر: ایمن‌تر، با اطمینان‌تر
رعد: صدای برخورد دو ابر با یکدیگر، تُندر
در هم شکست: از بین رفت، نابود شد.
☆ انگار: مثل اینکه، گوئی که، به نظر می‌آید.
جستی زد: پرید، به هوا پرید
حسرت: پشیمانی
سنگلاخی (راه سنگلاخی نبود): راهی که پُر از سنگ باشد
زمینی پُر از سنگ.
تا چشم کار می‌کرد: کنایه از تا جایی که چشم می‌دید.
همه‌ی دنیا را به او داده بودند: کنایه از بسیار شاد و خوشحال بودند.
سکوت کویر شکست: کویر پُر از سروصداد.

این داستان، سرگذشت یک پرنده‌ای است که برای پیدا کردن زادگاهش (وطشن) سفر طولانی و سختی را آغاز کرده بود. سرانجام، زاغ بور با تحمل تمام دشواری‌های بسیار به سرزمینش (کویر) رسید. زاغ بور، نماد (نشانه‌ی) انسان‌های آزاد و وفاداری هستند که نسبت به وطنشان عشق می‌ورزند و حاضرند تمام سختی‌ها و مشکلات را به جان بخزند؛ اما دست از وطن و سرزمینشان بزندارند. شاید وطنشان مثل بعضی از جاها سرسیز و جذاب و سرشار از خوشی‌های ظاهری نباشد، اما آن‌ها هرگز، وطن خود را با این خوشی‌ها عوض نخواهند کرد.

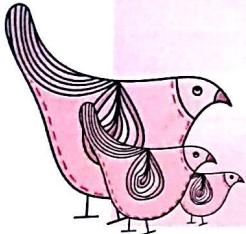
واژه‌های مهم املایی

زاغ بور - صاحب - قفسن - طلایی - باصفاتر - سپیدار - استراحت - عجله - زلال - وطن - حتماً - منقارش - برخاست
شمشاذها - طاووسی - کلاغ - ذوق - قارقار - صاف - ارزن اعلا - فرق - همین طور - صدای خروشانی - ماهی خوار
 توفان - امن تر - برق شدیدی - رعد - حافظه - یک دفعه - عقب - حسرت - کوهسار - سنگلاخی - عصر -
 احساس - ماسه‌های داغ - خار



مردها ≠ زندها / زلال ≠ تیره / زیبا ≠ زشت / برخاست ≠ نشست / بهشت ≠ جهنم / خوش بخت ≠ بد بخت /
گرسنه ≠ سیر / روشن ≠ تاریک / خشک ≠ خیس / داغ ≠ خنک / سفید ≠ سیاه

هم خانواده‌ی واژه‌ها



شنیدن ← شنوا - شنیده - شنیدنی

خروشان ← خروشنده - خروش - خروشیدن

حافظه ← حفظ - حافظ - حفاظت

شاد ← شادی - شادمانی - شادکردن

درک و دریافت

نقشه‌ی عناصر داستان

شخصیت‌ها

زمان

مکان

رویدادها یا حوادث

پیام

پاسخ تشریحی درک و دریافت

- الف) شفاهات:** زاغ بور - بازگان - درخت سپیدار - ماهی‌ها - لک لک سفید - پرستو - طاوس - کلاع - مرغان دریایی - مرغ
ماهی خوار و زاغ بورهای کویر
- ب - زمان:** در داستان فقط به چند روز اشاره شده است؛ اما فضای داستان، فصل بهار را به خاطر می‌آورد.
- ج - مکان:** قفس زاغ بور - دشت - باغ پرنده‌گان - کشتی و دریا - کویر
- د - ویدادها یا هوادث:** آزاد شدن زاغ بور از قفس - روبه رو شدن با درخت سپیدار، ماهی‌ها، لک لک سفید، کلاع - سخن گفتن با مرغان دریایی و رفتن از پیش آن - طوفان و در دریا افتادن و در نهایت رسیدن به کویر و دیدن زاغ بورهای دیگر.
- ه - پیام:** وطن، همواره عزیز و گرانقدر است و سبب آرامش و آسایش می‌باشد.

حکایت وطن دوستی

شاعر: علی اکبر دهخدا

قالب شعر: مثنوی

معنی واژه‌ها به ترتیب بیت‌ها

جهید: جست زد ، پرید
هان!: آگاه باش، شبیه جمله است و یک جمله به حساب می‌آید.
وطن‌داری: از وطن مواظبت و پاسداری کردن.

خرُدی: کوچکی، خردسالی، کودکی
ماکیان: پرنده‌گان خانگی (مرغ و خروس)
آن سان: آن‌گونه، آن وجه
گرید: نوک زد، گاز گرفت

از اسم شعر بر می‌آید که شاعر به همه‌ی ما ایرانیان، سفارش می‌کند، باید برای حفظ سرزمین و وطن خود، تلاش بکنیم. همچنین می‌گوید: همان‌طور که ماکیان برای حفظ لانه و جوجه‌هایشان، از خود گذشتگی و تلاش می‌کنند ما هم باید برای عظمت و سربلندی ایران عزیzman، از خود گذشتی و فداکاری کنیم.

معنی بیت‌ها

بیت ۱: هنوزم ز خُردی به خاطر دَست که در لانه‌ی ماکیان بُردۀ دست

معنی: هنوز از دوران کودکی، خاطره‌ای را به یاد دارم که روزی، دستم را داخل لانه مرغ و خروس‌ها بُردم.

بیت ۲: به منقارم آن‌سان به سختی، گزید که اشکم چو خون از رگ، آن‌دم، جَهید

معنی: [مرغ و خروس‌ها] آن‌چنان محکم نوک انگشتانم را نوک زدند که از درد بسیار، اشک من مانند خون که از رگ بیرون می‌پُرَد، به سرعت از چشمانم، جاری شد.

آرایه‌ی ادبی: اشک تشبيه شده به خون.

بیت ۳: پدر، خنده بر گریه‌ام زَد که هان وطن‌داری آموز از ماکیان

معنی: پدرم، وقتی گریه‌ی مرا دید، خنده‌ید و گفت: آگاه باش و پاسداری از سرزمین (وطن) را از مرغان خانگی یاد بگیر.

نکته‌ی دستوری: «هان» به معنی «آگاه باش»، شبیه جمله است و یک جمله، به حساب می‌آید. / این بیت از سه جمله، تشکیل شده است.

این شعر با ضرب المثل «میهن دوستی، نشانه‌ی ایمان است.» ارتباط معنایی دارد.

نکته

تاریخ ادبیات

علی اکبر دهخدا: (تولد ۱۲۵۷ تهران، فوت هفتم اسفند ماه ۱۳۳۴)، ادیب، لغتشناس، سیاستمدار و شاعر ایرانی

است. او مؤلف و بنیان‌گذار لغتنامه‌ی دهخدا بوده است. آثار او عبارت‌اند از: لغتنامه، امثال و حکم، چرند و پرنده، دیوان و ...

قالب شعر

قالب این شعر مثنوی است و قافیه و ردیف، عبارت‌اند از:

بیت اول: درست و دست ← قافیه (ردیف ندارد.)

بیت دوم: گزید و جهید ← قافیه (ردیف ندارد.)

بیت سوم: هان و ماکیان ← قافیه (ردیف ندارد.)

نام آوران دیروز، امروز، فردا

نوع نثر: ساده و روان

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها

☆ **معاصر:** هم زمان، هم دوره

☆ **موضوع:** مطلب

☆ **منظم:** مرتب، نظم داده

☆ **فناوری:** بهره‌گیری از ابزارهای علمی و صنعتی جدید در

☆ **خوش‌نما:** زیبا، آراسته، چیزی که ظاهرش خوش آیند باشد.

☆ **کارهای صنعتی، کشاورزی، پزشکی و ...**

☆ **چیزه شده بود:** ردیف و مرتب، شده بود.

☆ **هسته‌ای:** مربوط به هسته‌ی اتم، اتمی

☆ **خیره می‌شدیم:** زل می‌زدیم

☆ **جالبی:** جذابی، شایسته‌ی توجه

☆ **مزاحم (نه، مزاحمتان نمی‌شویم):** به شما زحمت نمی‌دهیم.

☆ **لحن (لحنش را عوض کرد):** آهنگ، نوع آهنگ گفتش را

تغییر داد.

☆ **تعریف می‌کردند:** بازگو می‌کردند، نقل می‌کردند.

☆ **تماشا کردن:**

☆ **تصویر سیما:** شکل چهره

☆ **(محو چیزی شدن):** فقط به یک موضوع اندیشیدن، غرق در کاری شدن

☆ **نگاه‌هایم به دوخته شده بود:** به کنایه نگاه می‌کردم رُل

زده بودم.

☆ **نگزیر:** لازم، حتمی، آنچه که ضروری است.

☆ **بزرگ مردان:** مردان بزرگ

☆ **تحویل دادم:** سپردم، چیزی را به کسی دادم

☆ **دلاران:** جنگجویان، انسان‌های شجاع

☆ **انشاء الله:** اگر خدا بخواهد، اگر ایزد بخواهد

☆ **دیروز و امروز:** گذشته و زمان حال

☆ **روانه شدیم:** حرکت کردیم، راهی شدیم

☆ **کشمکش:** ستیزه، جدال، دعوا

☆ **جلب کرد:** جذب کرد، به سوی خود کشید

فصل (فهرست مطالب فصل را نگاه کرد): قسمتی از کتاب

پوریا و بهمن در یکی از روزهای بعد از ظهر به کتاب فروشی آقای فرهنگ می‌روند و کتابی را می‌بینند به نام «نام آوران دیروز، امروز و فردا».

این کتاب به چهره‌های بزرگ مردانی اشاره دارد که در گذشته زندگی می‌کردند. همچنین از کسانی نام برد که در زمان ما زندگی می‌کنند. انسان‌های بزرگی که از عظمت علمی و فرهنگی سرزمینشان، دفاع کرده‌اند. در روز گاران ما، دانشمندانی بوده‌اند که برای به دست آوردن انژری هسته‌ای، جانشان را فدا کرده‌اند. ایران بزرگ قطعاً در آینده، دانشمندان بزرگی خواهد داشت که همچون گذشته و حال، نامش را سربلند و جاودانه می‌سازند.

واژه‌های مهم املایی

بعداز ظهر - مطالعه - بچه‌های کوچه - بهمن - موضوع - صحبت - دقیقه - پنجاه ساله - منظم - خوش‌نما - تصویر -
خبره می‌شدیم - همان لحظه - صاحب - این طوری - ورق - مزاحمتان - محو - غرق - صدا - متوجه - مهین - لطف -
کشمکشی - فصل - جلب - فهرست مطالب - معاصر - مخصوصاً - چهره‌های رشید - دفاع مقدس - شبدآ - فناوری
هسته‌ای - مصطفی - مقدم - مسعود - رضایی نژاد - بقیه - بگذار - صبر - مطلب جالبی - لحنش - عوض - جلسه -
تعریف - می‌خواست - تصویر سیما - برخاستم - ناگزیر - تحويل - ان شاء الله - جمع - سپاسگزاری - خدا حافظی -

روانه

واژه‌های مخالف

بلندتر ≠ کوتاه‌تر / بیشتر ≠ کم‌تر / خوش اخلاق ≠ بد اخلاق / ایستادیم ≠ حرکت کردیم / پشت ≠ روی / منظم ≠ نامنظم،
نامرتب / مناسب ≠ نامناسب / امروز ≠ دیروز / برخاستم ≠ نشستم / خدا حافظی ≠ سلام کردن / گذشته ≠ حال

هم خانواده‌ی واژه‌ها

ظاهر ← ظاهر - مظاهر - مظهر

گفت و گو ← گفتار - گفتی - گویش

منظم ← نظم - ناظم - تنظیم

صاحب ← اصحاب - مصاحب - تصاحب

غرق ← غرقه - مستغرق - اغراق

لطف ← الطاف - تلطیف - لطیف

جلد ← مجلد - تجلید - مجله

معاصر ← عصر - عصرانه

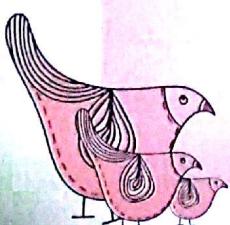
مخصوصاً ← خصوص - خاص - خاصه

قدس ← تقدس - قدس - تقدیس

صبر ← صابر - صبور

تعریف ← معارف - عرف - عرفان

جمع ← جامع - مجتمع - جمیع



دانش زبانی (فضاسازی در سخن)

به جمله‌های زیر، توجه کنید:

- ◻ بعداز ظهر بود. ← بعداز ظهر یکی از روزهای پایانی فروردین بود.
- ◻ مردی تقریباً پنجاه ساله بود. ← مردی تقریباً پنجاه ساله و فردی خوش اخلاق و بسیار محترم بود.
- ◻ کتاب‌ها را تماشا کردیم. ← کتاب‌ها را که خیلی منظم و خوش‌نمای چیده شده بودند، تماشا کردیم.

تمام جمله‌های سمت راست، کوتاه هستند و جمله‌های سمت چپ، گسترش یافته می‌باشند. کوتاهی جمله‌ها، اطلاعاتِ اندکی به ما می‌دهند مثلاً جمله‌ی «کتاب‌ها را تماشا کردیم.» خبر زیادی به ما نمی‌دهد، اما در جمله‌ی گسترش یافته‌ی مقابله‌ی آن، فضای بیشتری توصیف شده است و اطلاعات کامل‌تری از آن، دریافت می‌کنیم.

گاهی با افزودن کلماتی که زمان، مکان، موقعیت یا چگونگی فضا را بیان می‌کنند، نوشه را گویاتر، گیراتر و گسترده‌تر می‌سازیم، به این شیوه‌ی نوشنده در داستان، فضاسازی می‌گوییم.

نکته

به دو متن زیر، توجه کنید:

(الف) علی پس از قفل کردن در، به سمت پله‌ها رفت. از پله‌ها پایین رفته و به پارکینگ رسید. دوچرخه‌اش را که کم باد بود، باد زد و رکاب زنان از پارکینگ، خارج شد.

(ب) اقامت موقتی ما در بیابان برای بررسی گرمای خشک و کم باران منطقه و همچنین طوفانی شن و آسمانی بدون حتی یک تکه ابر بود تنها می‌توان گفت خورشید کور کننده، می‌تابید. رودهای بزرگی از شن و ماسه‌های روان، همه‌جا را فرا می‌گرفت. در نوشه‌ی قسمت «الف»، هیچ کدام از جزئیات به کار رفته، کمکی به داستان‌سازی (فضاسازی) نمی‌کند. تنها لازم است، بنویسیم: علی با دوچرخه از پارکینگ بیرون آمد وارد خیابان شد.

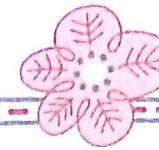
در نوشه‌ی «ب» واژه‌ها به عبارت‌ها و جمله‌ها کمک کردند تا گسترش پذیر شوند؛ مانند: «خشک و کم باران» برای «گرم‌ما» یا «موقتی ما در بیابان» برای «اقامت» که مشخص کننده‌ی مکان و موقعیت است، در حقیقت فضاسازی را به وجود آورده‌اند.

جمله‌های کوتاه زیر را گسترش دهید:

- ◻ کتاب را بستم. ← کتاب ارزشمند حافظ را بعد از مدت طولانی مطالعه کردن، بستم.
- ◻ مادرش را دید. ← مادرش را در حال خرید کردن از ترمه بار فروشی دید.

علایم نگارشی

نوشتاری، بخش درک متن درس نهم



۱- نقطه (.) : کاربرد نقطه در زیر آمده است:

(الف) در پایان جمله‌ها به جز جمله‌های پرسشی و تعجبی؛ مانند:
ابن سینا، یکی از دانشمندان بزرگ است.

(ب) پس از حرفی که به صورت نشانه‌ی اختصاری به کار رفته باشد؛ مانند:
ارسطو، به سال ۳۲۲ ق.م. (قبل از میلاد مسیح)، در گذشت.

۲- ویرگول (،) : ویرگول، نشانه‌ی مکثِ کوتاه است و آن را بیشتر در موارد زیر به کار می‌برند:

(الف) میان عبارت‌ها یا جمله‌های غیرمستقل که در مجموع، جمله‌ی کاملی را تشکیل می‌دهند؛ مانند:
آن را که حساب، پاک است، از محاسبه چه باک است.

(ب) بین دو کلمه که ممکن است خواننده، آن‌ها را با کسره‌ی اضافه بخواند؛ مانند:
ما، در راهِ حق، قدم بر می‌داریم.
پدر، حسن را سرزنش کرد.

۳- علامت پرسشی (؟) : کاربرد علامت «؟» به قرار زیر است:

(الف) در پایان جمله‌های پرسشی؛ مانند:
آیا به مدرسه رفته‌ای؟

(ب) گاهی علامت سؤال را برای نشان دادن شک، در داخل پرانتز می‌آورند؛ مانند:
جمعیّت جهان از مرز شش میلیارد نفر (؟) گذشته است.
یعنی، مطمئن نیستم که از شش میلیارد بیشتر است یا نه.

نکته

هر یک از این نشانه‌ها به شما کمک می‌کند تا متن را با لحن مناسب
بخوانید و آن را بهتر درک کنید.

تمرین‌های مربوط به کتاب درسی

درست و نادرست

- | | | | |
|--------|-----------------------|------|--|
| نادرست | <input type="radio"/> | درست | ۱- بهمن در بعدازظهر یکی از روزهای بهاری به کتاب فروشی رفت. |
| نادرست | <input type="radio"/> | درست | ۲- در فصل دوم کتاب، در مورد نامآوران دیروز مطالبی نوشته شده بود. |
| نادرست | <input type="radio"/> | درست | ۳- دلاوران دوران هشت سال دفاع مقدس، از نامآوران معاصر کشورمان هستند. |

درک مطلب

- ۴- آقای فرهنگ کدام کتاب را برای بچه‌ها مناسب دانست؟
- ۵- شناختن بزرگ مردان و دلاوران گذشته و امروز، چه کمکی به ما می‌کند؟
- ۶- از نامآوران دیروز چه کسانی را می‌شناسید؟
- ۷- به نظر شما، مقصود از «نامآوران فردا» چه کسانی هستند؟

- ۱- درست
- ۲- نادرست
- ۳- درست

۴- کتاب «نامآوران دیروز، امروز، فردا»

- ۵- اگر ما گذشته و امروز را خوب بشناسیم، می‌توانیم در آینده‌ی نزدیک، خودمان هم یکی از نامآوران ایران شویم.
- ۶- از شاعران می‌توان «رودکی، فردوسی، سعدی، حافظ و» را نام بُرد.
- از دلاوران و پهلوانان می‌توان «آریوبرزن، میرزا کوچک‌خان جنگلی، تختی، دکتر مصدق و» را نام بُرد.
- ۷- کودکان امروز که در آینده به عنوان دانشمندان و بزرگان ارزشمند، ایران را به سربلندی خواهند رساند.

بخوان و حفظ کن

سَرَایِ امید

شاعر: هوشنگ ابتهاج (سايه)

قالب شعر: ترانه و سرود

معنی واژه‌ها به ترتیب بیت‌ها



سرا: خانه، کاشانه، بنا
ره: مخفف راه

پُرخون: راه پُر از خون، راهی که انسان‌های بسیاری کشته شدند.

جاویدان: همیشگی، ابدی
بهروزی: نیکبختی، خرمی، خوشبختی

رمز: سیر، راز نهفته، پوشیده گفتن

خُجسته: فرخنده، مبارک
گلگون: سرخ رنگ، به رنگ سرخ

این شعر، از سرودهای هوشنگ ابتهاج (۱۰۵. سايه) است. این شعر اشاره به رهایی سرزمین ایران از دست ظلم و ستم است. در پایان، شاعر آرزو می‌کند که ایران همواره جاودان و یکپارچه بماند.

معنی بیت‌ها



ایران، ای سرای امید

بر بامست، سپیده دمید

معنی: [ای] ایران، ای سرزمین امیدواری! بر بام تو، صبح آزادی، طلوع کرد.

آرایه‌ی ادبی: ایران به سرا، تشبیه شده است. / ایران ← جان بخشی

نکته‌ی دستوری: این بیت از سه جمله، تشکیل شده است. / ایران و سرای امید، منادا هستند.

نکته‌ی مفهومی: منظور از «سپیده»، آزادی و رهایی است.

بنگ رک زین ره پُرخون

معنی: نگاه کن که به دنبال این همه خونریزی و شهیدان بسیار، خورشید مبارک آزادی و پیروزی، طلوع کرد.

نکته‌ی مفهومی: منظور از «خورشید»، پیروزی و آزادی است.

بیت ۳: اگرچه دل‌های اپر خون است

شکوه شادی، افزون است

معنی: اگرچه دل‌های ما پُر از غم و رنج است، اما بزرگی شادی، بیشتر از غم‌های ماست. (ما شاد و خوشحالیم.)

آرایه‌ی ادبی: پُر خون است ← کنایه از پُر از درد و رنج است.

بیت ۴: سپیده‌ی مَا، گلگون است

که دستِ دشمن، در خون است

معنی: آسمان ایران، به هنگام طلوع سپیده دم، سُرخ است، زیرا دشمن، دستش را به خون مردم، آلوده کرد و سرخی خون این مردم معلوم، تمام آسمان را فرا گرفت.

نکته‌ی مفهومی: سرخی خون شهیدان، سپیده دمان را قرمز رنگ کرده است.

آرایه‌ی ادبی: دست در خون بودن ← کنایه از کُشتن، به شهادت رساندن

بیت ۵: ای ایران، غَمَت مَرسَان جاویدان، شکوه تو باد

معنی: ای ایران، امیدوارم هر گز، گرفتار غم و اندوه نشوی و عظمت و بزرگی تو همیشگی باد!

اتّحاد، اتّحاد، رمزِ پیروزی است

بیت ۶: راهِ مارا حق، راه به پیروزی است

معنی: راه زندگی ما، راهِ حقیقت و خوشبختی است و تنها رمز رسیدن به پیروزی در این راه، اتحاد و یکپارچگی است.

نکته‌ی مفهومی: منظور از «راه»، آزادی و رهایی از ظلم و ستم است.

صلاح و آزادی

بیت ۷: صلاح و آزادی

معنی: آرزو می‌کنم که صلاح و آزادی در همه‌ی دنیا، همیشگی و به خوشی برقرار باشد.

ای بهارِ تازه جاودان در این چمن، شکفته باد

بیت ۸: یادگارِ خون عاشقان، ای بهار

معنی: ای بهار پیروزی که یادگار خون شهیدان عاشق وطن هستی، همیشه در این سرزمین (ایران) شکفته و جاودان و برقرار باش.

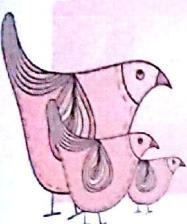
واژه‌های مهم املایی

سرا - سپیده - کزین - خُجسته - گلگون - مَرسَاد - بهروزی - رمز - صلح - عاشقان - شکفته

واژه‌های مخالف

امید ≠ نا امیدی / خجسته ≠ نامبارک / پُر ≠ خالی / پیروزی ≠ شکست / تازه ≠ پژمرده

هم خانواده‌ی واژه‌ها



اتحاد ← وحدت - متّحد - واحد

صلاح ← صالح - صلاح - مصلحت

عاشقان ← عشق - عاشق - معشوق

تاریخ ادبیات

عبارت‌اند از: نخستین نغمه‌ها، سیاه مشق، شبگیر و

خوانش و فهم



۱- این شعر، کلید موقّیت و سربلندی ملت را چه می‌داند؟

پاسخ: اتحاد را کلید سربلندی می‌داند.

﴿ نام نیکو ﴾

نوع نشر: ساده و روان (امروزی)

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها

مراقب: نگهبان

آفت: آسیب، بلا، زیان

غرور: در این درس به معنی خودخواهی و مغرور شدن است.

نیم‌رُخ: نصف صورت، منظره نصف چهره

کارش گره خورد: کنایه از دچار مشکل شد.

ضامن آهو: لقب امام رضا (ع)

☆ ضامن: کسی که مسئولیت کاری را می‌پذیرد، نگهداری و

مراقبت کننده از چیزی

گله: رمه‌ی چارپایان

سرخ شده بود: خجالت کشیده بود

بی‌صبرانه: بدون تحمل، بدون شکنیابی

به‌به: کلمه‌ی تحسین، آفرین

مطمئن: آرام، آسوده، با اطمینان

☆ نام آشنا: شناخته شده، معروف، مشهور

شهرت جهانی: در جهان معروف بودن

نگاره: نقش، صورت، نقاشی

سوگوار: مصیبت‌زده، اندوه‌گین، غمگین، ماتم زده

☆ نیک‌نامی: خوش نامی، نام نیکو داشتن

☆ ستوده‌اند: ستایش کرده‌اند، تحسین کرده‌اند.

ضایع: تباہ شده، تلف شده

کنجکاو: جست و جوگر، علاقه‌مند نسبت به پی‌گیری موضوعی

جُست‌وجوگر: جست‌وجو کننده

شبانگاه: به هنگام شب، «گاه» پسوند زمان است: شبان + گاه

خيال‌انگيز: آن چه سبب تخیل می‌شود.

بکشد (در دفتر آن‌ها نیز بکشد): نقاشی کند، طراحی کند.

استعداد: ذوق، توانایی

فوق العاده: فراتر از برنامه‌ی معمولی، غیرعادی، غیرمعمولی

قلم مو: قلم مودار مخصوص رنگ روغن که نقاشان به کار برند و آن انواعی دارد.

بوم (آماده کردن قلم موها و بومها): زمینه‌ی آماده شده از

پارچه و غیره که روی آن نقاشی می‌کشند.

مشغول کرد: او را به انجام کار وادار کرد.

دلنشین: خوشایند و پسندیده

زمزمه: زیر لب سخن گفتن

سپیده دم: زمان برآمدن سپیده، سحرگاه، بامداد

هیجان: شور، ذوق، اشتیاق

شفافیت: صاف و روشن بودن، آشکار بودن

سختی کوه: محکم بودن کوه

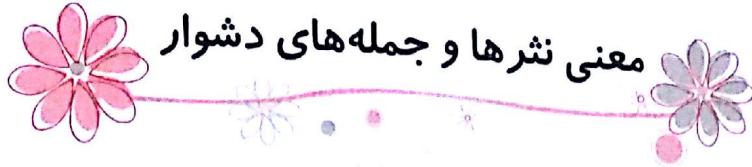
خشتش: آجر خام

تحسین‌آمیز: همراه با ستایش و آفرین، شایسته‌ی تعریف و ستایش

تشویق: تحسین، آفرین گفتن

این درس به زندگی استاد بزرگ نگارگری (مینیاتور) ایران، محمود فرشچیان، اشاره دارد. استاد فرشچیان، از همان کودکی به نقش و نگارگری علاقه داشت. «او دوست داشت همه را نقاشی کند». پدرش او را به استاد امامی سپرد تا کار هنری نقاشی را یاد بگیرد. «محمود شروع کرد. استاد با نگاههای تحسین‌آمیز، هنرمندی او را می‌دید و تشویق می‌کرد، اما مراقب بود که غرور به جان شاگردش نیفتد». سال‌ها بعد، فرشچیان، استاد بزرگ و نام آشنا در نقاشی شد و کارهای او شهرت جهانی یافتند.

معنی نثرها و جمله‌های دشوار



﴿ استاد امامی گفت: «از همه جا؛ از سیاهی شب تا روشنایی سپیده دم، از شفّافیت آب تا سختی کوه، از ابرهای گذران را نقشی که بر خشت‌ها زده‌اند».

﴿ معنی: استاد امامی [به محمود] گفت: از همه جا و از همه چیز [نقاشی بکش]؛ از تاریکی شب تا روشنایی صبح، از ژالی آبنا محکمی کوه، از ابرهایی که در حال گذشتن هستند تا تصویرهایی که بر روی آجر خام کشیده شده‌اند. [از همه‌ی این‌ها، نقاشی بکش].﴾

﴿ مراقب بود که غرور به جان شاگردش نیفتند. همیشه می‌گفت: «غرور، آفت هنر است».

﴿ معنی: مواطبد بود که شاگردش، گرفتار غرور و خودخواهی نشود. [استاد امامی] همیشه می‌گفت: غرور و تکبر، به هنر آسیب می‌زند.

﴿ نام نیکو، گر بماند ز آدمی به کزو ماند، سرای زرنگار

﴿ معنی: اگر نام خوب از انسان به یادگار بماند بهتر است که از او خانه‌ی گران قیمت، بر جای بماند.

﴿ نام نیک رفتگان، ضایع مکن تا بماند نام نیکت، پایدار

﴿ معنی: نام خوب گذشتگان را تباہ و خراب نکن تا این که [بعد از مرگِ تو] نام خوب تو، جاودان بماند.

واژه‌های مهم املایی

کنجکاو - جستجوگر - محمود - غروب‌های خیال‌انگیز - زاینده رود - ستون‌ها - نقش‌ها - مساجد اصفهان - نقاشی - می‌خواستند - تصویر - گذاشت - استعدادی فوق العاده - قلم موها - بوم‌ها - مشغول - شعر - حافظ - جلال الدین محمد - زمزمه - بعد - طرّاحی - هنگام - خوش‌حالی - هیجان - سپیده دم - شفّافیت - گذران - خشت‌ها - شروع - تحسین‌آمیز - هنرمندی - تشویقش - مراقب - غرور - آفت - آهو - نیم‌رُخ - ضامن آهو - گله - ذهنی - هیجان - بی‌صبرانه - بَهْبَه - مطمئنم - شهرت جهانی - نگاره - عصر عاشورا - سوگوار - ستوده‌اند - سعدی - سرا - زرنگار - ضایع

واژه‌های مخالف

هیچ چیز ≠ همه چیز / کم حرف ≠ پُر حرف / پُرکار ≠ کم کار / سیاهی ≠ سفیدی / غرور ≠ تواضع / بی‌صبرانه ≠ با آرامش / شبانگاه ≠ صحیحگاه



نقش ← نقوش - نقاش - نقشه

مساجد ← سجده - مسجد - سجود

مشغول ← شغل - شاغل - مشاغل

حافظ ← حفظ - محفوظ - حافظه

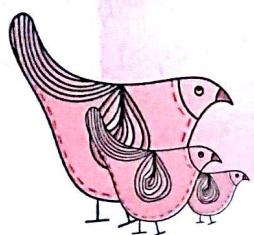
تشويق ← مشوق - شوق - اشتياق

محمود ← حامد - حمد - تحميد

ضامن ← تضمین - ضمانت - ضمین

ذهن ← اذهان - ذهنيت - ذهني

شهرت ← مشهور - مشاهير - شهرير



تمرین‌های مربوط به کتاب درسی

درست و نادرست

- | | | | |
|--|--------|--|------|
| | نادرست | | درست |
| | نادرست | | درست |
| | نادرست | | درست |

- ۱- محمود با شعرهای دلنشیں حافظ و مولانا پرورش می یافت.
- ۲- تابلوی «عصر عاشورا» اثر استاد فرشچیان است.
- ۳- پدر محمود دریافت که پرسش استعدادی فوق العاده دارد.

درک مطلب

- ۴- محمود، طراحی را از کجا شروع کرد؟
- ۵- استاد امامی چه چیزی را آفت هنر می دانست؟ چرا؟
- ۶- پیام شعر سعدی چیست؟
- ۷- چرا پدر محمود او را به استاد نقاشی سپرد؟

پاسخ تشریحی تمرین‌های درس دهم

۱- درست

۲- درست

۳- نادرست

۴- طراحی را از پیش استاد امامی آغاز کرد، اما قبل از این، خودش از موجودات طبیعت و از نقش‌های مساجد اصفهان طراحی می‌کرد.
۵- غرور را آفت هنر می‌دانست. چون غرور و خودخواهی سبب می‌شود که انسان از ادامه‌ی پیشرفت باز بماند. هنرمند مغورو، اثرش، جذابیت ندارد و هرگز ماندگار نخواهد شد.

۶- تنها چیزی که از انسان، باقی می‌ماند نام نیک و جاودان است نه مال و ثروت. همچنین نباید از انسان‌های نیک به بدی یاد کرد
چون نام تو هرگز نیک و جاودان نخواهد ماند.

۷- زیرا، عشق و علاقه‌ی کنجدکاوانه‌ی پسرش را به طبیعت می‌دید. در حقیقت باید گفت: پدر محمود، استعداد پسرش را دریافته بود
به همین خاطر او را پیش استاد برجسته‌ای چون امامی بُرد تا اصول نقاشی را دقیقاً یاد بگیرد.

﴿ نقش خردمندان ﴾

نوع نثر؛ ساده و روان (امروزی)

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها

☆ **امکانات**: ابزارها، وسایل و شرایط مناسب برای دستیابی به چیزی

☆ **جذب**: چیزی را به سوی خود کشیدن، کشش، رُبایش

☆ **رصدخانه**: مکانی است که در آن، ستاره شناسان به کمک ابزارهایی، ستارگان را مشاهده و بررسی می‌کنند.
مراغه: نام شهری است.
به کار گیرد: استفاده کند.

شمار (شمار کتاب‌های آن را ...): تعداد

☆ **چیرگی**: برتری، چیره شدن، تسلط

☆ **نسخه‌برداری**: رونویسی کردن، بازنویسی کردن
همت: قصد، خواست

آثار: جمع اثر، نشان‌ها، نشانه‌ها
از میان می‌رفت: نابود می‌شد.

ولایت: در اینجا به معنی، سرزمهین

☆ **تدبیر**: اندیشیدن به منظور پیدا کردن راه حلی برای مشکلی با مسئله‌ای یا انجام دادن درست کارها، چاره‌اندیشی

☆ **تأسیس کردن**: بنا کردن، بنیان نهادن، پایه‌گذاری کردن
اداره می‌شندند: مدیریت می‌شندند

☆ **نظامیه**: مدرسه‌ها یا دانشگاه‌هایی که خواجه نظام‌الملک بنا کردند.

تحصیل کرده است: درس خوانده است.

تحقیق: مطالعه کردن، پژوهش کردن

پر فروغ: پرنور، پر از روشنایی

شرایط: موقعیت، اوضاع و احوال، وضعیت

☆ **خانمان‌سوز**: ویرانگر، از بین برنده‌ی خانه و کاشانه

مغولان: اقوامی زرده‌پوست که از چند طایفه و گروه تشکیل شده‌اند که مسکن اصلی آن‌ها قسمت‌هایی از آسیای شرقی است.

☆ **سایه‌ی وحشت**: اثر ترس، نشانه‌ی بیم و هراس

☆ **هراس‌انگیز**: ترسناک، وحشتناک، هراس آور

☆ **قتل عام**: کشtar گروهی، دسته‌جمعی به قتل رساندن آشوب: فتنه، هیاهو، سور و غوغای

هلاکو: اسم یکی از نوادگان چنگیزخان بود که در ایران چند سالی را به عنوان پادشاه حکومت کرد.

قلب مردم را در هم فشرد: به کنایه مردم را ناراحت کرد.
دينار: سکه‌ی طلا، پول و ثروت

☆ **کارسازتر**: مفید و اثرگذار، کارگشا

☆ **مشاور**: راهنمای، کسی که با او درباره‌ی کارها مشورت کنند.

☆ **زیرکانه**: خردمندانه، از روی هوش و خرد

ایجاد کند: به وجود آوردن، بسازید

عجبی (تصمیم عجیبی گرفت): شگفت‌آور، غریب

تشتی: ظرف فلزی بزرگ و پهن و گرد

مأمور کرد: کسی را به انجام کاری گذاشت

قلعه: ساختمانی محکم و بلند که برای دفاع از حمله‌ی دشمن می‌ساختند.

☆ **مهیب**: ترسناک، وحشتناک، هراس‌انگیز

گمان می‌کردد: تصوّر می‌کردد

حادثه‌ی ناگوار: پیش آمد ناشایست و ناپسند

☆ **حوادث**: رویدادها، حادثه‌ها، پیش‌آمددها

پیش‌بینی: غیب‌گویی، عاقبت‌اندیشی

كلیه‌ی: همه‌ی

این درس به حمله‌ی وحشیانه و جان‌سوز مغولان به ایران، اشاره دارد. همچنین به نقش ارزش‌داری خواجه نصیرالدین توسي می‌پردازد که چگونه سبب دگرگونی پادشاهان مغول شد.

خواجه نصیر با زیرکی به دربار هلاکوخان راه یافت و از قدرت وی برای آبادانی کشور بهره برد. خواجه نصیر می‌گفت: «جامعه، برای حفظ خود به سه چیز نیازمند است: شمشیر، قلم و دینار. شمشیر و دینار در دست دشمن است و قلم که از همه کارسازتر است، در دست ما. اگر بتوان قلم را به قدرت رساند، شمشیر و دینار را هم می‌توان از دشمن گرفت».

خواجه نصیر بنیانگذار رصدخانه و کتابخانه‌ی بزرگ مراغه بود و حدود دویست سال قبل از او خواجه نظام‌الملک توسي نیز با همت عالی خویش، مدارس نظامیه را در دوازده شهر مهم آن روز تأسیس کرد و رصدخانه‌ای در شهر روی ساخت.

همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد که ما با علم و دانش می‌توانیم بر دشمن خود پیروز شویم.

معنی جمله‌های دشوار

جامعه، برای حفظ خود به سه چیز نیازمند است: شمشیر، قلم و دینار.

شمشیر و دینار در دست دشمن است و قلم که از همه کارسازتر است، در دست ما. اگر بتوان قلم را به قدرت رساند شمشیر و دینار را هم می‌توان از دشمن گرفت».

معنی: کشور، برای حفظ خود به سه چیز نیاز دارد: قدرت و نیروی نظامی، علم و دانش (قدرت فرهنگی) و پول و ثروت. قدرت نظامی و ثروت، در دست دشمن قرار دارد و علم و دانش که از همه مفیدتر است، در دست ما، قرار دارد. اگر بتوانیم، علم و دانش را به قدرت برسانیم، قدرت نظامی و ثروت را هم می‌توانیم از دشمن بگیریم.

در آسمان علم و فرهنگ ایران، ستاره‌های پُرفروغ فراوانی مانند خواجه نظام‌الملک و خواجه نصیر توسي می‌توان یافت.

معنی: علم و فرهنگ سرزمین ایران که مانند آسمان بیکران و وسیعی است، دانشمندان بزرگی مانند خواجه نظام‌الملک و خواجه نصیر توسي دارد که همچون ستارگان نورانی، می‌درخشند.

آرایه‌های ادبی: علم و فرهنگ ایران به آسمان مانند شده است ← تشبیه / خواجه نظام‌الملک و خواجه نصیر توسي به ستاره‌ها تشبیه شده‌اند / آسمان، ستاره‌ها و فروغ ← تناسب (مراعات نظری)

واژه‌های مهم املایی

چهل - حمله‌ی خانمان سوز مغولان - وحشت - خاطره‌ی هراس‌انگیز قتل عام - چنگیز - آشوب - برخاست - هلاکوخان - خواجه نصیر الدین توسي - ریاضی‌دان - حفظ - دینار - نقشه - تصمیم - تغییر - زیرکانه - می‌خواست - عجیبی - تشنی - مأمور - قلعه - صدای مهیب - حادثه‌ی ناگواری - حوادث - کلیه‌ی امکانات - جذب - رصدخانه‌ی مراغه - دعوت - چهارصد هزار جلد - چیرگی - توجه - آثار - نسخه‌برداری - جمع‌آوری - مشغول - همت - حدود - خواجه نظام‌الملک توسي - مدارس - تأسیس - نظامیه - معروف - سعدی - تحصیل کرده است - تحقیق - تکیه - لطف - شرایط - اوج عظمت

واژه‌های مخالف

سایه ≠ آفتاب / پاک ≠ آلوده / برخاست ≠ نشست / اندوه ≠ شادی / دشمن ≠ دوست / نیازمند ≠ بسیار / زیرگانه ≠ احمقانه / شبانگاه ≠ سحرگاه / خواب ≠ بیدار / آتش ≠ آب / معروف ≠ گمنام / پُرفروغ ≠ بی‌فروغ

هم خانواده‌ی واژه‌ها

قتل ← مقتول - قاتل - مقتَل

نویسنده ← نوشتہ - نوشتار - نوشتن

جامعه ← جوامع - جمع - مجتمع

حکومت ← حاکم - حکم - حُکّام

دانایی ← داننده - دانش - دانسته

عجبی ← عجب - عجایب - تعجب

انداختن ← انداخته - اندازه - اندازندۀ

حادثه ← حوادث - احداث - حادث

جذب ← جذاب - جاذب - مஜذوب

همت ← اهتمام - هم

ولایت ← والی - متولی - ولی

توانایی ← توانسته - توانستن - توانا

مدارس ← مدرسه - تدریس - درس

تأسیس ← مؤسس - مؤسسه

نظمیه ← نظام - ناظم - نظم

تحصیل ← حاصل - محصول - مُحَصَّل

سعدي ← مسعود - سعید - سعادت

مشغول ← شغل - شاغل - مشاغل

تحقيق ← حقایق - محقق - حقوق

لطف ← الطاف - تلطّف - لطیف

شرایط ← شرط - شروط - مشروط

عظمت ← عظیم - تعظیم - مُعْظَم

کاربرد واژه (واژه‌های مترادف)

مترادف (هم معنی): به دو واژه‌ای گفته می‌شود که با هم، از نظر معنی یکسان باشند، یعنی هم معنی باشند، مانند:

تدبیر ← اندیشیدن

تصوّر ← اندیشه

ظلمت ← تاریکی

چاره ← راه حل

گاهی برای بیان یک مفهوم، ممکن است چند واژه داشته باشیم که با یکدیگر هم معنی باشند، باید در به کارگیری واژه‌ها، دقّت کنیم، یعنی واژه‌ای را انتخاب کنیم که از نظر معنی با دیگر کلمه‌های جمله، در ارتباط باشد؛ مانند:

چهل سال از حمله‌ی مغول به ایران، گذشته بود. (خانمان سوز - ویرانگر - خانمان برانداز)

تمام واژه‌های داخل پرانتز با هم مترادف هستند اما با توجه به دیگر کلمه‌های جمله، بهتر است، «خانمان سوز» را انتخاب کنیم.

مثال دیگر:

در دوره‌ی هلاکو و هنگام مغول، به تربیت دانشمندان توجه کرد.

(برتری - چیرگی - تسلط)

بهتر است در جای خالی عبارت بالا، واژه‌ی «چیرگی» را قرار بدهیم تا اثر بخشی آن در معنی کلی جمله، بیشتر شود.

درست و نادرست

- ۱- به گفتهٔ خواجه نصیر توسي، برای حفظ جامعه شمشير از همه کارسازتر است. درست 
- ۲- سعدی در یکی از مدارس نظامیه تحصیل کرده است. درست 
- ۳- خواجه نصیر توسي با زیرکی توانست رصد خانه‌ای در شهر ری بسازد. نادرست 

درک مطلب

۴- منظور از جملهٔ زیر چیست؟

«جامعه برای حفظ خود به شمشير، قلم و دینار نیازمند است.»

۵- چرا هلاکوخان به علم خواجه نصیر نیازمند بود؟

۶- کارهای مشترک خواجه نظام الملک و خواجه نصیر توسي چه بودند؟

۷- پیش‌بینی حوادث چه کمکی می‌تواند به ما بکند؟

۸- مدارس نظامیه چه نوع مدرسه‌ای بودند و چگونه اداره می‌شدند؟

۱- نادرست

۲- درست

۳- نادرست

- ۴- شمشیر، نماد توانایی و قدرت حکومتها است و قلم، نماد دانش و توانایی فرهنگی جامعه می‌باشد. دینار هم نماد قدرت مالی هر کشور است. این سه چیز سبب می‌شود که یک جامعه پایدار بماند و در برابر هجوم دشمنان شکست نخورد.
- ۵- برای این که خواجه نصیر بسیار خردمند و باهوش بود و هلاکو به وسیله‌ی علم و دانش خواجه نصیر، ضعف علمی خود را بطرف می‌کرد. به همین خاطر در کارها با او مشورت می‌کرد.
- ۶- هر دو، رصدخانه تأسیس کردند. خواجه نصیر به تربیت دانشمندان و حفظ و نگهداری کتابخانه‌ها پرداخت. خواجه نظام الملک هم برای پرورش دانشمندان و خردمندانی مانند سعدی، مدارسی به نام نظامیه، تأسیس کرد.
- ۷- می‌توانیم خود را در برابر آن (حوادث) آماده کنیم و دچار گرفتاری‌ها و مشکلات ناچیز و کمتری بشویم؛ یعنی آمادگی روبه رو شدن با آن را داشته باشیم.
- ۸- این مدارس، شبانه‌روزی بودند و مانند دانشگاه‌های امروز، اداره می‌شدند. سعدی یکی از صدها دانشمندی است که در این مدارس تحصیل کرده است.

شاعر: فردوسی

قالب شعر: مثنوی

نوع نثر: ساده و روان



معنی واژه‌ها به ترتیب سطراها و بیت‌ها

سیمرغ: مرغی افسانه‌ای که آن را پادشاه پرنده‌گان دانسته‌اند.

دامنه: کناره، حاشیه، قسمت پایین کوه
بُد: مخفف «بود» است.

برآمد: در این درس به معنی «گذشت»

مهر بُرید: عشق و محبت را قطع کرد. به او محبت نکرد.

بفکند خوار: با خفت و ذلت، دور انداخت.

جفا: ستم، ظلم، بیداد

آشیانه: لانه

دستان: دستان یا زال، اسم پدر رستم است و پدر بزرگ سهراب می‌باشد. (سهراب، فرزند رستم است). در لغت «دستان» به معنی مکر و حیله است.

روزگاری دراز: زمانی طولانی

دهان به دهان گشت: کنایه از در همه جا گفته شد.

موبدان: روحانیان زرتشتی

سرزنش: نکوهش، بازخواست کردن، ملامت

پوزش طلبید: عذرخواهی کرد

سران سپاه: فرماندهان لشکر

روان شدند: به راه افتادند

پیمودن: راه رفتن، طی کردن

فراز (سیمرغ بر فراز آن بود): بالا

گرد آشیانه می‌گشت: دور لانه می‌چرخید و دور می‌زد.

ناپسند: نکوهیده و زشت

دايه: زنی که از کودک، پرستاری کند و او را پرورش دهد.

پروراندهام: پرورش داده‌ام.

جلال: عظمت و شکوه، بزرگی، بلندپایگی

دستگاه: قدرت، جلال، ثروت

خواستار: خواهان، درخواست کننده

نام آور: معروف، مشهور

بی‌همتا: یگانه، یکتا

گنجینه: خزانه، جای گنج، مخزن

کهن: قدیم، گذشته

نگهبان: محافظ، پاسدار

سام نریمان: سام، پسر نریمان

نسبت سهراب و رستم با پدر بزرگ و جدشان چنین

است: نریمان ← سام ← زال (دستان) ← رستم ← سهراب

نکو: نیکو، خوب، پسندیده

برسان: مانند، مثل

شید: خورشید، روشنایی، آفتاب

خاندان: خانواده، دودمان

اندوهگین: ناراحت، غمگین

جرئت: شجاعت، دلیری

شیردل: دلیر، شجاع

یزدان: خداوند، پروردگار

دیدار: دیدن، ملاقات کردن

شرمسار: خجالت زده، شرمende

گردن کشان: در شاهنامه به معنای پهلوانان، بزرگان و

قدرتمندان

بد نشان: زشت، شوم، نامبارک

دیو (این بچه‌ی دیو): دیو: موجودی بلند قامت که دارای

شاخهای همچون شاخ گاو است.

پری: موجودی زیبا که نامرئی است.

مهان: بزرگان، مهتران

نهان: پنهان، مخالف آن، آشکار است.

کوه سر به فلک کشیده: کوه بسیار بلند

سراپرایزی؛ سربلندی، افتخار و شکوه

بیوسته؛ مدام، بی دربی

بی آزارت؛ بی آزار تو، بدون زحمت دادن به تو

طبل؛ ساز بزرگ به شکل استوانه که بر دو طرف آن پوست

نازکی کشیده شده است و با کوبیدن چوب مخصوص بر آن

نواخته می شود.

نای؛ نی

به لرزه درآمد؛ صدای طبل و نی از بس که زیاد بود، انگار

دشت از شدت این صداها می لرزید، صدای بسیار شدید

برین (چون بهشت برین)؛ اعلی، بالا

آفرین؛ تحسین، ستایش، مدح

میراث
میراث

ابوالقاسم فردوسی از نام آوران بزرگ کشور ایران است. فردوسی استاد بی همتای زبان فارسی است. فردوسی در این شعر به دنیا آمدن زال (پدر رستم) را توصیف می کند. زال وقتی به دنیا آمد موهای سرش، سفید بود به همین خاطر پدرش، سام، برای این که پیش پهلوانان دیگر شرمنده نشود او را در کوه رها می کند. اما به خواست خداوند، سیمرغ او را پیدا می کند و پرورش می دهد. سام پس از سال ها، پشیمان می شود و به دنبال پرسش، زال (دستان) به کوه می رود و سرانجام او را پیدا می کند.

معنی بیت‌ها

۱ بیت: به چهره، نکو بود برسان شید ولیکن همه موى، بودش سپيد

معنی: صورت او (زال) مانند خورشید، زیبا بود؛ اما تمام موهای سرش، سفید بود.

آرایه‌ی ادبی: چهره مانند (برسان) شید (خورشید) نکو بود. ← تشبيه

نکته‌ی دستوری: «ـش» در مصراع دوم، مضافق‌الیه است و برمی‌گردد به موى ← مويش

۲ بیت: چو فرزند را دید، مویش سپید شد از جهان، یکسره نامید

معنی: زمانی که [سام] موی سفید فرزنش را دید، کاملاً از جهان نامید و مأیوس شد.

۳ بیت: چو آیند و پرسند، گردن کشان چو گویم از این بچه‌ی بد نشان؟

معنی: وقتی پهلوانان به دیدن بچه‌ی بدقيافه و زشم می آيند و موی سفيدش را مي بینند، من چه جوابي به آنها بدhem؟

نکته‌ی دستوری: گردن کشان ← نهاد / چه ← مفعول

۴ بیت: چه گويم که اين بچه‌ی ديو، کيسن پلنگ دو رنگ است يا خود پري است

معنی: به آنها بگويم که اين بچه‌ی ديو (=زال) کيسن؟ يا اين که بگويم: آيا پلنگ دو رنگ است يا پري است؟

آرایه‌ی ادبی: تشبيه بچه به پلنگ و پري

نکته‌ی مفهومي: منظور از پلنگ دو رنگ، رنگ مو و چهره‌ی کودک است که با هم فرق داشت.

بیت ۵:



بخندند برم من، مهان جهان

معنی: تمام بزرگان جهان، به خاطر داشتن چنین بچه‌ای در ظاهر و باطن، مرا مسخره می‌کنند.

آرایه‌ی ادبی: آشکار و نهان ← تضاد

نکته‌ی دستوری: مهان جهان ← نهاد / کل بیت از یک جمله تشکیل شده است.

بیت ۶:



یکی کوه بُد، نامش البرز کوه

معنی: دور از مردم شهر، کوه بسیار بلندی به نام البرز وجود داشت.

آرایه‌های ادبی: نزدیک و دور ← تضاد / به خورشید نزدیک ← کنایه از بسیار بلند

نکته‌ی دستوری: البرز کوه ← ترکیب اضافی (مضاف و مضاف‌الیه) کوه البرز

(در این ترکیب، جای مضاف و مضاف‌الیه عوض شده است.)

بیت ۷:



بدان جای، سیمرغ را لانه بود

معنی: در آن کوه، سیمرغ، آشیانه داشت و مردم به آن جا رفت و آمد، نمی‌کردند.

بیت ۸:



نهادند برم کوه و گشتند باز

معنی: کودک [زال] را در کوه رها کردند و برگشتبند. مدت زیادی از این اتفاق، گذشت.

نکته‌ی دستوری: روزگاری دراز ← ترکیب وصفی (موصوف و صفت) و نهاد

بیت ۹:



پدر، مهر بُریید و بِفَکْنَد خوار

معنی: پدر به فرزندش، بی محبتی کرد و او را خوار و بی ارزش در کوه، انداخت و به این کودک شیرخوار، ظلم و ستم کرد.

نکته‌ی دستوری: کودک شیرخوار ← ترکیب وصفی

بیت ۱۰:



بدین گونه برم، روزگاری دراز

معنی: به این ترتیب، مدتی طولانی گذشت که آن کودک، در آنجا، پنهانی، زندگی می‌کرد.

بیت ۱۱:



همان گه، بیایم چو ابر سیاه

معنی: در همان لحظه، مانند ابر سیاهی می‌آیم و تو را بدون آزار و اذیتی، به اینجا (آشیانه‌ام) می‌آورم.

آرایه‌ی ادبی: چو ابر سیاه ← تشبیه (سیمرغ مانند ابرسیاهی است.)

نکته‌ی مفهومی: منظور از ابر سیاه، همان هیکل بزرگ و سیاه رنگ سیمرغ است.

بیت ۱۲:



دل سام شد چون بهشت برمین

معنی: وجود سام مانند بهشت زیبا و خرمی شد و فرزند پاک خودش را تحسین و ستایش کرد.

آرایه‌ی ادبی: دل سام مانند بهشت برمین شد ← تشبیه

نکته‌ی دستوری: پاک فرزند ← ترکیب وصفی؛ در این ترکیب، جای موصوف و صفت عوض شده است ← فرزند: موصوف / پاک: صفت

واژه‌های مهم املایی

بی‌همتا - مشهور - گنجینه - سام نریمان - همسر - اندوهگین - جرئت - عاقبت - دایه - نقره - عیوبی - شرم‌سار -
مهان - سیمرغ - دامنه‌ی کوه - گذاشتند - البرز - مهر - خوار - شیرخوار - خوراک - شیرخواره - دستان - دهانه‌ی
غاری - موبدان - پوزش - سرزنش - جست‌وجو - پیمودن - راهی دراز - جلال - دستگاه - خواستار سرافرازی -
بی‌آزار - زال - جامه‌ای گران‌بها - طبل و بانگ نای - لرزه - بهشت برین

واژه‌های مخالف

زیبا ≠ زشت / پیران ≠ جوانان / سفید ≠ سیاه / اندوهگین ≠ خوشحال / عاقبت ≠ آغاز / شیردل و شجاع ≠ ترسو /
عیب ≠ اصلاح / نامید ≠ امیدوار / بدنشان ≠ مبارک یا زیبا / پری ≠ جن / مهان ≠ کهان (= کوچکترها) / آشکار ≠ نهان /
دیو ≠ فرشته / بلند ≠ کوتاه / سربه فلک کشیده ≠ کوتاه / نزدیک ≠ دور / خوار ≠ عزیز / جفا ≠ مهر /
گرسنگی ≠ سیری / سخت ≠ نرم / فرود (پایین) ≠ فراز (بالا) / تندرست ≠ بیمار / نیرومند ≠ ضعیف / ناپسند ≠ پسندیده /
سرافرازی ≠ سرافکنندگی / گران‌بها ≠ بی‌ارزش ، ارزان قیمت

هم خانواده‌ی واژه‌ها

مشهور ← شهرت - مشاهیر - شهیر

شعر ← شاعر - شعور - مُشاعره

داشتن ← داشته - دارنده - دارا

عیب ← عیوب - معیوب - عیناک

خلق ← خالق - مخلوق - خلق

سوزان ← سوزنده - سوزش - سوختن

پیمودن ← پیماینده - پیمودن - پیمایش

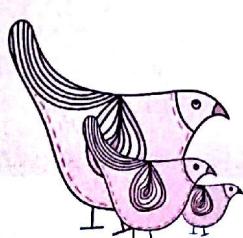
جلال ← اجلال - مجلل - تجلیل

خواستار ← خواهند - خواسته - خواهش

سرافرازی ← سرافراخته - سرافراختن - سرافراز

خروشیدن ← خروشیده - خروشان - خروشنده

لرزه ← لرزش - لرزیدن - لرزان



تاریخ ادبیات

فردوسی

ابوالقاسم فردوسی استاد بی‌همتای زبان فارسی است. کتاب مشهور او «شاهنامه» نام دارد. شاهنامه سراسر شعر است. فردوسی نزدیک به سی سال برای نوشتن شعرهای این کتاب، تلاش کرد. این کتاب ارزشمند، گنجینه‌ی فرهنگ ایران کهن و نگهبان زبان فارسی است.

قالب شعر

قالب این شعر، مثنوی است و قافیه‌ها و ردیف آن عبارت‌اند از:

بیت اول: شید و سپید ← قافیه (ردیف ندارد) / بیت دوم: سپید و نالمید ← قافیه (ردیف ندارد)

بیت سوم: گردن کشان و بد نشان ← قافیه (ردیف ندارد) / بیت چهارم: کیست و است ← قافیه (ردیف ندارد)

بیت پنجم: جهان و نهان ← قافیه (ردیف ندارد) / بیت ششم: کوه و گروه ← قافیه (ردیف ندارد)

بیت هفتم: لانه و بیگانه ← قافیه (بود و بود ردیف) / بیت هشتم: باز و دراز ← قافیه (ردیف ندارد)

بیت نهم: خوار و شیرخوار ← قافیه (ردیف ندارد) / بیت دهم: دراز و راز ← قافیه (ردیف ندارد)

بیت یازدهم: سیاه و جایگاه ← قافیه (ردیف ندارد)

درک و دریافت

۱- چرا کودک را بر دامنه‌ی کوه البرز گذاشتند؟

۲- رفتار سام با سیمرغ چه فرقی داشت؟

۳- در این داستان، رفتار کدام شخصیت را نمی‌پسندید؟ چرا؟

پاسخ درک و دریافت

۱- برای این که موی زال سپید بود و پدرش (سام) برای این که هیچ کس او را نبیند، به البرز کوه بُردش تا از دست مسخره کردن پهلوانان و دیگران در امان باشد.

۲- با این که زال، مثل جوجه‌های سیمرغ نبود اما سیمرغ از او مراقبت کرد. سام با این که پدرش بود ولی به خاطر موی سپیدش نسبت به او بمحبتی کرد او را از خود دور کرد.

۳- به عهده‌ی دانش‌آموزان

حکایت بوعلی و بانگ گاو

برگرفته از کتاب: چهار مقاله نظامی غرور

نوع نثر: ساده و روان

معنی واژه ها به ترتیب سطرها



بزرگان: در اینجا یعنی انسان های بزرگوار که مقام اجتماعی بالایی دارند.	علاج: درمان
تصوّر می کرد: اندیشه می کرد، خیال می کرد.	سراي: خانه، کاشانه
(تصوّر: چیزی را در ذهن مجسم ساختن، گمان، اندیشه هریسه: نوعی آش، حلیم، غذایی است از گوشت و حبوبات	خُفت: خوابید
درجه: مرتبه، مقام	سخت (بای او سخت بیستند): محکم وه: کلمه ای است برای نشان دادن تعجب یا تحسین.
اطبیا: جمع طبیب، پزشکان	قریبه شود: چاق شود
معالجه: معالجه کردن، درمان کردن	فرموده بود: دستور داده بود.
عاجز ماندند: درمانده و ناتوان شدند	صحّت: سلامتی، تندرستی

معنی جمله های دشوار

چنان که تصوّر می کرد، گاو شده است. پس همه روز، بانگ می کرد و این و آن را می گفت: «مرا بکشید که از گوشت من، هریسه، نیکو آید.»

معنی: آن گونه که خیال می کرد، مثل گاو شده است. بنابراین، هر روز، صدای گاو در می آورد و به هر کس می گفت: مرا بکشید، زیرا از گوشت من، می توان هریسه‌ی نیکو (غذای خوب، آش گوشت) درست کرد.

کار او به درجه‌ای بکشید که هیچ نمی خورد و اطبیا در معالجه، عاجز ماندند. سرانجام، خواجه ابوعلی سینا را آوردند تا او را علاج کند.

معنی: کارش به جایی (به مرتبه‌ای) رسید که هیچ چیزی نمی خورد و پزشکان از درمان کردنش، ناتوان شدند. عاقبت، خواجه ابوعلی سینا را آوردند تا او را درمان بکند.

چنان کردند که خواجہ گفت. خوردنی، پیش او بُردند و او می خورد، بدان امید که فَربه شود، تا او را بکشن. پس، یک ماه، سپری شد و چنان که خواجہ بوعلی فرموده بود، کاملاً صحّت یافت.

معنی: همان کاری را انجام دادند که خواجہ ابوعلی سینا گفت. غذا پیش او بُردند و او آن غذاها را می خورد، به امید آن که چنان شود، تا این که او را بکشن. یک ماه گذشت (طی شد) و همان طور که خواجہ ابوعلی سینا، دستور داده بود، کاملاً سالم و تدرسن شد.

□ این حکایت با مثُل «عقل سالم در بدن سالم است.» ارتباط دارد.

واژه‌های مهم املایی

تصوّر - هَرِيسَه - اطْبَا - معالجت - عاجز - خواجہ ابوعلی سینا - علاج - قبول - سرای - پهلو - عادت قصّابان - وه -
лагر - علف - فربه - حاضران - صحّت

واژه‌های مخالف

بیمار ≠ سالم / عاجز ≠ توانا / راست ≠ چپ / لاغر ≠ چاق / فربه ≠ لاغر / امید ≠ نا امید

هم خانواده‌ی واژه‌ها

تصوّر ← تصویر - تصاویر - مُصَوَّر

اطْبَا ← طب - مطب - طبیب

علاج ← معالجه

حاضر ← حضور - محض - حُضَار

خوردنی ← خورده - خورش - خوران

صحّت ← تصحیح - مُصَحَّح



﴿ روزی که باران می‌بارید ﴾

نویسنده: محمد میرکیانی، با اندکی تغییر

نوع نشر: ساده (امروزی)

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها



همچنان: هنوز

دکان: مغازه

☆ خیره شدن: چشم دوختن به چیزی، نگاه کردن به چیزی با

رهگذران: عابران پیاده

دقّت

بی اختیار: بی اراده، ناخودآگاه

تکانی خورد: حرکتی کرد

تمیز: پاکیزه

ماجرا: واقعه، داستان

لذت می‌برد: احساس خوشی می‌کرد.

به آرامی (باران به آرامی می‌بارید): آهسته، ننم

مخصوصاً: به ویژه

☆ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ: خداوند بلند مرتبه، گشایش و ظهور او

تصویر: نقش، عکس

را نزدیک گرداند (دعایی که هنگام ذکر نام امام دوازدهم (عج) بر زبان می‌آورند).

بوستان: باغ

غرق تفکر: در فکر و اندیشه فرو رفتن

دیدنی‌تر: تماشایی‌تر

روانه شد: به راه افتاد، رفت

انتظار داشت: توقع داشت

مشغول (مشغول تمیز کردن قاب‌ها بود): سرگرم

از قول من: از زبان من، به نمایندگی از طرف من (قول: سخن،

گفتار)

این درس به صورت داستان نوشته شده و هدف آن، انتظار کشیدن برای ظهور حضرت امام زمان (عج) است. شخصیت‌های داستان، «امید»، «پدر بزرگ» و «مرد بلند قد عینکی» است.

منظور مرد عینکی از این سخن که: «غازه‌ی زیبایی دارید، ولی به نظر من این مغازه، چیزی کم دارد.» اشاره به امام زمان (عج) است.

وقتی که برای بار دوم، مرد عینکی به مغازه می‌آید، کیف چرمی اش را باز کرد و کاغذ چهارگوش خوش رنگی از آن بیرون آورد که روی آن کاغذ، نوشته شده بود: «یا صاحب الزمان، عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ.»

واژه‌های مهم املایی

بعداز ظهر - دکان قاب فروشی - فلزی - بعضی - رهگذران - صندلی - می گذاشت - تمیز - لذت - مخصوصاً - تصویر - مغازه - انتظار - مثل - بیندازد - صاحب - قهوه‌ای - می خواستید - پیغامی - قول - خداحافظی - آهنگ - همچنان - آهی - خیره - عصر - شاهنامه‌ی فردوسی - هیجان - دستگیره - صاحب‌الزمان - عَجَلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَةٌ - مشغول - غرق



واژه‌های مخالف

کوچک ≠ بزرگ / تمیز ≠ کثیف / زیبا ≠ زشت / نیست ≠ هست / زود ≠ دیر / آرام ≠ تند / ساکت ≠ شلوغ / باز ≠ بسته / خارج ≠ داخل

هم خانواده‌ی واژه‌ها

تمیز ← مُمِیْز - تمیز - امتیاز

مخصوصاً ← مخصوص - خاص - اختصاص

انتظار ← منتظر - ناظر - نظارت

مشغول ← شاغل - مشاغل - اشتغال

عصر ← اعصار - معاصر

خارج ← خروج - مخارج - مخرج



۳) واژه آموزی(ساخت واژه های مرکب با «نویس»)

یکی دیگر از ساخت واژه های مرکب، استفاده از «بُن» مضارع «نویس» است. «نویس» بُن مضارع است که از مصادر «نوشتن» به دست می آید.

کاربرد «نویس» در ساخت واژه های مرکب:

خوش نویس (خوش + نویس) ← یعنی کسی که با خط خوش می نویسد.

دادستان نویس (دادستان + نویس) ← یعنی کسی که متن نمایشنامه را می نویسد.

حکایت نویس (حکایت + نویس) ← یعنی کسی که حکایت ها را می نویسد.

فیلم نامه نویس (فیلم + نامه + نویس) ← یعنی کسی که فیلم نامه می نویسد.

برنامه نویس (برنامه + نویس) ← یعنی کسی که برنامه را می نویسد.

تمرین‌های مربوط به کتاب درسی

درست و نادرست

- | | | | |
|--------------------------|--------|--------------------------|------|
| <input type="checkbox"/> | نادرست | <input type="checkbox"/> | درست |
| <input type="checkbox"/> | نادرست | <input type="checkbox"/> | درست |
| <input type="checkbox"/> | نادرست | <input type="checkbox"/> | درست |

۱- امید از تمیز کردن قاب‌ها بسیار لذت می‌برد.

۲- صبح یکی از روزها رهگذری پشت شیشه‌ی مغازه ایستاد.

۳- مرد خوش نویس تابلویی به مغازه‌ی پدربزرگ هدیه کرد.

درک مطلب

- ۴- منظور مرد از «دکان شما چیزی کم دارد» چه بود؟
- ۵- چرا پدر بزرگ و امید متوجه رفتن مرد از مغازه نشدند؟
- ۶- چرا امید فکر می‌کرد هیچ جا دیدنی‌تر و زیباتر از دکان پدربزرگ نیست؟

پاسخ تشریحی تمرین‌های درس سیزدهم

۱- درست

۲- نادرست امید فقط بعد از ظهرها به مغازه‌ی پدربرزگش می‌رفت نه صبح

۳- درست

۴- منظورش این بود که نام امام زمان (حضرت مهدی عج) در مغازه‌ی شما کم است. به خاطر همین، تابلویی نوشته و به آن‌ها داد که عبارت آن این بود: «یا صاحب الزَّمان، عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَةً»

۵- چون سرگم خواندن متن تابلویی بودند که آن مرد به آن‌ها داد.

۶- برای اینکه در مغازه‌ی پدربرزگ تصویرهای زیبایی از طبیعت (کوه، جنگل، دریا و ...) وجود داشت. به همین خاطر، مغازه‌ی پدربرزگ را زیباترین جا می‌دانست.

۷- حمله، تشکنا، شده است.

بخوان و حفظ کن

بال در بال پرستوهای خوب

شاعر: بیوک ملکی

قالب شعر: چهارپاره

معنی واژه‌ها به ترتیب بیت‌ها



فضا: محیطی که چیزی را در برگرفته باشد، مکان وسیع

سوار سبزپوش: در این درس، همان امام زمان (عج) است.

فوّاره: بالا رفتن آب با فشار زیاد

جامه: لباس، پوشاسک، تنپوش، رخت

سرگرم: مشغول

نرگس: نام گلی است خوشبو، نام مادر امام زمان (عج)

اسفند: ماده‌ای که به هنگام سوختن بوی خوشی ایجاد می‌کند.

شال: پارچه‌ای دراز که آن را دور گردن، سر یا کمر می‌بندند.

عود: نوعی چوب که با سوختن بوی خوشی می‌دهد.

رسم: آین، شیوه، روش

جاودان: همیشگی

پیشواز: به استقبال کسی رفتن

این شعر به ظهور حضرت مهدی (عج) اشاره دارد و می‌گوید: وقتی که حضرت مهدی ظهور بکنند، دنیا پر از شادی و نشاط می‌شود. زیبایی‌های بهاری همه جا را در بر می‌گیرد و مردم به شادی می‌پردازند و پرندگان و سایر موجودات هم شادی می‌کنند.

معنی بیت‌ها

بیت ۱: بال در بال پرستوهای خوب می‌رسد آخر، سوار سبزپوش



معنی: عاقبت، آن سوار سبزپوش (حضرت مهدی «عج»)، به همراه پرستوهای مهربان، از راه می‌رسد.



بیت ۲: جامه‌ای از عطر نرگس‌های بابه تن شالی از پروانه‌های بر روی دوش

معنی: [حضرت مهدی] در حالی می‌آید که تن او بوی گل نرگس می‌دهد و پروانه‌ها همانند شالی بر روی شانه‌های او فرار گرفته‌اند.

نکته‌ی دستوری: منظور از «نرگس» همان، مادر امام زمان (عج) است.

پیش‌پای او به رسم پیشواز

ابر، بار نگین کمان زیبا

معنی: ابر با رنگین کمان زیبا که مانند پلی است به پیشواز حضرت مهدی (عج) می‌رود.

آرایه‌ی ادبی: رنگین کمان مانند پل است ← تشبیه

باغبان هم، باغبان نو بهار

بر سرِ هر شاخه‌ای، گل می‌زند

معنی: بهار تازه همانند باغبانی، تمام شاخه‌ها را پُر از گل و شکوفه می‌کند.

آرایه‌های ادبی: باغبان، شاخه و گل ← تناسب / نوبهار مانند باغبان ← تشبیه

تامی آید، پرده‌ها از خانه‌ها

باز توی کوچه‌های سر می‌کشد

معنی: زمانی که امام زمان (عج) بیاید، پرده‌ها از پنجره‌ی خانه‌ها، به طرف کوچه‌ها، سرک می‌کشد و نگاه می‌کند.

آرایه‌ی ادبی: سرک کشیدن پرده‌ها ← جان‌بخشی

نکته‌ی مفهومی: پرده‌ها از خانه‌ها سرک می‌کشد، اشاره به نگاه کردن مردم به کوچه‌ها هم دارد.

مرغ‌های خسته و پربسته هم

از میان پرده‌ها پر می‌کشد

معنی: پرنده‌های خسته و بی‌قرار که در گوشه‌ای نشسته بودند، اکنون با آمدن امام زمان (عج) از میان پرده‌ها، پرواز می‌کنند.

نکته‌ی دستوری: مرغ‌های خسته ← ترکیب وصفی / [مرغ‌های] پربسته ← ترکیب وصفی / مرغ‌های خسته و پربسته ← نهاد / از میان پرده‌ها پر می‌کشد ← گزاره

در فضای باغ‌ها پر می‌شود

باز هم فوّاره‌ی گنجشک‌ها

معنی: گنجشکان بسیاری در فضای باغ، پرواز می‌کنند.

آرایه‌ی ادبی: فوّاره‌ی گنجشک‌ها ← تشبیه (گنجشک‌ها ← مشبه / فوّاره ← مشبه‌به)

نکته‌ی دستوری: فوّاره‌ی گنجشک‌ها ← نهاد / باز هم در فضای باغ‌ها پر می‌شود ← گزاره

نکته‌ی مفهومی: منظور از «فوّاره‌ی گنجشک‌ها»، همان، فراوانی و تعداد زیاد گنجشکان به هنگام پرواز است.

هر کجا سرگرم صحبت می‌شوند

شاخه‌های درباره‌ی گنجشک‌ها

معنی: همه جا، شاخه‌های درختان، درباره‌ی گنجشک‌ها با یک‌دیگر، مشغول صحبت می‌شوند.

آرایه‌ی ادبی: شاخه‌ها سرگرم صحبت می‌شوند ← جان‌بخشی

باز می‌پیچ د میان خانه‌ها

بوی اسفند و گلاب و بوی عود

معنی: دوباره بوی خوش گلاب و عود و اسفند، فضای خانه‌ها را پُر می‌کند.

نکته‌ی دستوری: میان خانه، بوی اسفند [بوی] گلاب و بوی عود، همگی ترکیب اضافی (مضاف و مضافق‌الیه) هستند.

نکته‌ی مفهومی: بوی اسفند و گلاب، اشاره به پیشواز مسافر دارد که برایش اسفند دود می‌کنند.

می‌رسد فصل بهاری جاودان

فصلی از عطر و گل و شعر و سرود

معنی: فصل بهار جاودان و همیشگی از راه می‌رسد و دوباره، گل‌های خوش‌بو و پرنده‌گانی خوش آواز، طبیعت را زیبا می‌کنند.

خوانش و فهم



۱- شاعر چه ویژگی‌هایی برای «سوار سبزپوش» بیان کرده است؟

پاسخ: جامه‌ای از عطر نرگس‌ها به تن دارد. / شالی از پروانه‌ها بر روی دوش دارد.

۲- منظور شاعر از «فواره گنجشک‌ها» چیست؟

پاسخ: گنجشک‌ها به خاطر تعداد زیادشان به فواره، تشبیه شده‌اند که به صورت دسته‌جمعی پرواز می‌کنند.

قالب شعر



قالب این شعر، چهار پاره است. شکل قرار گرفتن قافیه در قالب چهار پاره در درس ۱۵ (شعر کاجستان) رسم شده است.

قافیه‌ها و ردیف‌ها عبارت‌اند از:

بیت‌های اول و دوم: سبزپوش، دوش ← قافیه (ردیف ندارد.)

بیت‌های سوم و چهارم: پُل، گل ← قافیه (می‌زند و می‌زنند ← ردیف)

بیت‌های پنجم و ششم: سَر ، پر ← قافیه (می‌کشنند، می‌کشنند ← ردیف.)

بیت‌های هفتم و هشتم: فواره، درباره ← قافیه (گنجشک‌ها، گنجشک‌ها ← ردیف)

بیت‌های نهم و دهم: عود، سرود ← قافیه (ردیف ندارد.)

شجاعت

نویسنده: استاد احمد بهمنیار با اندکی تغییر

نوع نثر: ساده و روان

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها

تدبیر: اندیشیدن به منظور پیدا کردن راه حلی برای مشکلی یا

ایستادگی کند: مقاومت کند.

مسئله‌ای یا انجام دادن درست کارها، چاره‌اندیشی

نهراسد: نترسد، هراس نداشته باشد، بیم نداشته باشد.

مهارت: ماهر بودن در کاری، زبردستی

ناپسند: نکوهیده، زشت

عقب‌نشینی: ترک موضع خود کردن، به عقب رفتن

پسندیده: خوب، نیکو

نکوهیده: زشت، ناپسند

می‌پرهیزد: دوری می‌کند، خودداری می‌کند.

بی‌دلیل: بدون علت

خودداری: دوری، پرهیز کردن

رُخ دهد: اتفاق بیفتند

مکان نالمن: جای خطرناک

مبادا (مِبادا) حادثه‌ای برایش رخ دهد): نکند که، شبیه جمله

عقابت: سرانجام، پایان کار

است و یک جمله به حساب می‌آید.

كمال: آراستگی صفات، ترقی

شکست می‌خوریم: موفق و پیروز نمی‌شویم.

متانت: سنجیده رفتار کردن، با ادب و احترام رفتار کردن

جهل: نادانی، بی‌خردی

رویارویی: رو به رویی، رو به رو شدن

پدیده‌های ترسناک: آفریده‌های هراس‌انگیز و وحشتناک

چاره‌جویی: تدبیر و چاره‌اندیشی

اتفاق: حادثه، پیش آمد

صحنه‌ی نبرد: میدان جنگ

تضمين می‌کند: بر عهده می‌گیرد، ضمانت می‌کند.

شریفی: بزرگواری، شرافتمندی

همنوع: دو یا چند نفر که از یک نوع باشند.

در این درس مرحوم استاد احمد بهمنیار، شجاعت را چنین معرفی می‌کند:

شجاعت، نترسیدن نیست، بلکه آن است که انسان بتواند در برابر حوادث و رنج‌ها و دشواری‌ها ایستادگی کند.

شجاع، کسی است که از خطر و عاقبت کارهای بد، بترسد ولی با کمال متانت، برای رویارویی با خطر، چاره‌جویی

کند. امروزه انسان‌ها علاوه بر شجاعت بدنی، به شجاعت اخلاقی نیازمندند که همان گفتن حرف راست و درست و

دفاع از آن است، ریشه‌ی اصلی ترس‌های نادرست در جهل و نادانی است.

معنی جمله‌های دشوار

شجاع، کسی است که از خطر و عاقبت کارهای بد بترسد، ولی دست و پای خود را گم نکند و با کمال متأنث و آرامش، برای رویارویی با خطر، چاره‌جویی کند.

معنی: انسان شجاع و دلیر به کسی می‌گویند که از خطر (آسیب و ضرر) و نتیجه‌ی کارهای بد و ناشایست، بترسد اما نگران و آشفته نشود و با رفتاری سنجیده و آرامش بسیار، برای روبه‌رو شدن با خطر، راه حلی پیدا کند. (چاره‌اندیشی بکند.)

انسان شریفی که در شعله‌های آتش فرو می‌رود تا جان همنوع خود را نجات دهد، شجاع است.

معنی: انسان بزرگواری که دست به کار خطرناک می‌زند و فداکاری می‌کند تا این که، انسان دیگری را نجات بدهد، شجاع و دلیر است.

آرایه‌ی ادبی: در شعله‌های آتش فرو می‌رود ← کنایه از کار خطرناکی می‌کند (فداکاری می‌کند).

آنچه ناپسند و نکوهیده است، این است که انسان، بی‌دلیل بترسد یا از ترس، قدرتِ تصمیم‌گیری و تفکر را از دست بدهد.

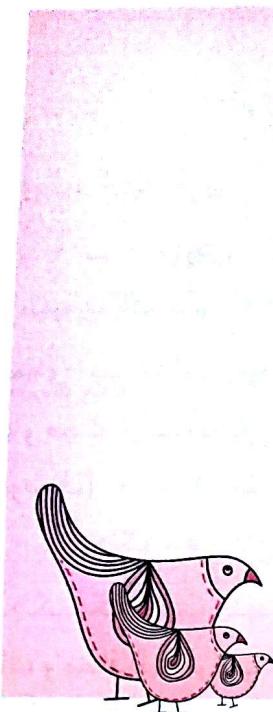
معنی: آن چیزی که زشت و ناشایست است، این است که انسانی، بدون علت، بترسد یا این که از ترس و وحشت، نتواند به موقع تصمیم بگیرد و فکر کند. (نتواند به موقع راه حلی درست به دست آورد.)

واژه‌های مهم املایی

شجاعت - حوادث - نهراشد - جست و جو - پسندیده - سرعت - می‌پرهیزد - خودداری - نامن - عاقبت -
متانث - چاره‌جویی - صحنه - وظیفه - همنوع - تدبیر و مهارت - عقب‌نشینی - نکوهیده - تصمیم‌گیری - تفکر -
زلزله - تصادف - غرق شدن - میکروب - مثلاً - شخص - حادثه - موفقیت - آغاز - اصلی - جهل - بعضی -
پدیده‌های ترسناک - اتفاق - چراغ - جراحی - تصمین - دروغین - سمت - آگاهی

واژه‌های مخالف

ترسیدن ≠ ترسیدن / رنج‌ها ≠ خوشی‌ها / ناپسند ≠ پسندیده / نامن ≠ امن / ترسو ≠ شجاع / نکوهیده ≠ پسندیده /
موفقیت ≠ شکست / اصلی ≠ فرعی / جهل ≠ نادانی / تاریکی ≠ روشنایی / درمان ≠ درد / تلخی ≠ شیرینی /
سلامت ≠ بیماری / دروغین ≠ راستین



- ترسیدن ← ترسیده - ترسو - ترسان
- اندازه ← انداختن - انداخته - انداز
- سریاز ← سرباخته - سرباختن - سربازنده
- شریف ← اشرف - تشریف - مُشرّف
- قدرت ← قادر - مقتدر - اقتدار
- نکوهیده ← نکوهش - نکوهیدن - نکوهی (= سرزنش)
- موفقیت ← توفیق - موفق
- جهل ← مجھول - جاھل - جھالت
- جراح ← مجروح - جراحت - جَرَح
- تضمين ← ضمانت - ضامن - ضمین
- دفاع ← مدافع - دفع - تدافع

دانش زبانی (ترکیب وصفی و ترکیب اضافی)

گاهی برای ساختن عبارت‌ها و ترکیب‌های جدید از واژه‌های دیگر استفاده می‌کنیم.

به مثال‌های زیر توجه کنید:

الف) دوست + مهربان ← دوست مهربان

دوست مهربان، یک ترکیب جدید است که به آن، ترکیب وصفی می‌گویند، یعنی دوست، موصوف است و مهربان، صفت.

صفت: کلمه‌ای است که اسم (موصوف) خود را در داشتن یکی از ویژگی‌های رنگ، بو، مزه، اندازه، مقدار، چگونگی و وصف می‌کند.
به موصوف و صفت، ترکیب وصفی می‌گویند:

اسم (موصوف) + صفت ← ترکیب وصفی

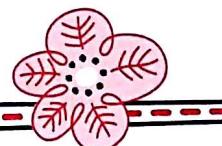
ب) میدان + جنگ ← میدان جنگ

میدان جنگ، یک ترکیب جدید است که به آن، ترکیب اضافی می‌گویند، یعنی میدان، مُضاف است و جنگ، مُضاف‌الیه.

به مضاف و مضاف‌الیه، ترکیب اضافی می‌گویند:

اسم + اسم ← ترکیب اضافی (مضاف و مضاف‌الیه)

راه شناخت ترکیب وصفی از ترکیب اضافی



۱- اگر به آخر ترکیب، «تر» اضافه کنیم و معنی بدهد، ترکیب، وصفی است در غیر این صورت، اضافی.

دانش‌آموز باهوش ← دانش‌آموز باهوش + تر ← معنی می‌دهد ← ترکیب وصفی

دوست من ← دوست من + تر ← معنی نمی‌دهد ← ترکیب اضافی

۲- اگر در میان ترکیب، «بسیار» یا «خیلی» قرار دهیم و معنی بدهد، ترکیب وصفی، در غیر این صورت، ترکیب اضافی است.

کوه بلند ← کوه بسیار بلند ← معنی می‌دهد ← ترکیب وصفی

کوه البرز ← کوه بسیار البرز ← معنی نمی‌دهد ← ترکیب اضافی

۳- اگر به اول ترکیب، «این»، اضافه شود و در میان ترکیب، ویرگول قرار بگیرد و پایان ترکیب، فعل «است» آورده شود و معنی ترکیب وصفی، در غیر این صورت، اضافی است.

انسان شریف ← این انسان، شریف است ← معنی می‌دهد ← ترکیب وصفی

پدر علی ← این پدر، علی است ← معنی نمی‌دهد ← ترکیب اضافی

تمرین‌های مربوط به کتاب درسی

درست و نادرست

درست نادرست
درست نادرست
درست نادرست

۱- کسی که از عاقبت کارها نترسد، شجاع است.

۲- در این روزگار به شجاعت و قدرت بدنی نیازمندیم.

۳- شجاعت، نترسیدن از تمام حوادث و رنج‌هاست.

درک مطلب

۴- دو نمونه از ترس‌های پسندیده را بیان کنید.

۵- شجاع به چه کسی می‌گویند؟

۶- مردم روزگار ما به چه شجاعتی نیاز دارند؟ چرا؟

۷- گام اول به سمت شجاعت چیست؟

پاسخ تشریحی تمرین‌های درس چهاردهم

دانشگاه علوم پزشکی اسلامی

۱- نادرست

۲- درست

۳- نادرست

کسی که در هنگام رانندگی از سرعت بیش از اندازه می‌پرهیزد.

۴- الف \leftarrow کسی که از دوستی و همراهی با بَدَان خودداری می‌کند.

ب \leftarrow کسی که از خطر و عاقبت کارهای بد بترسد؛ ولی دست و پای خود را گم نکند و با کمال متنانت و آرامش، برای رویارویی با

۵- کسی است که از خطر و عاقبت کارهای بد بترسد؛ ولی دست و پای خود را گم نکند و با کمال متنانت و آرامش، برای رویارویی با خطر، چاره‌جویی کند.

۶- به شجاعت اخلاقی نیاز دارند؛ یعنی حرف راست و درست بگوییم و در دفاع از آن، فدایکار و نترس باشیم و اگر به چیزی آگاهی نداریم، بگوییم نمی‌دانیم.

۷- خنده بر ترس‌های دروغین، گام اول به سمت شجاعت است.

۱۰۰۰۰۰

﴿ کاجستان ﴾

شاعر: محمد چواد محبت

قالب شعر: چهارپاره

معنی واژه‌ها به ترتیب بیت‌ها

نرمی: لطافت، مهربانی	خطوها (در اینجا: سیم‌ها)
ملايم: آرام	سیم‌پیام: سیم‌های تلفن که سبب ارتباط می‌شوند.
آسيب دیده: مجروح، زخمی	رجبار: باران تند با قطرات درشت که معمولاً کم دوام است.
كم کمک: آرام آرام	تازیانه: رشته‌ای از چرم که برای زدن و راندن چهارپایان یا برای آزار و شکنجه‌ی او به کار می‌رفت.
پاگرفت: استوار و پا بر جا شد، رشد کرد	آشنا: دوست، آن که او را می‌شناسیم.
آسان: به راحتی	تأمل کن: فکر کن، اندیشه کن
نام یافت: نامیده شد، خوانده شد	تحمّل کن: شکیبا باش، صبر کن (تحمّل: طاقت، توانایی)

در این شعر، دو کاج به تصویر کشیده شده است که با هم، همسایه هستند.

در یکی از روزهای پاییز به خاطر باد و باران شدید یکی از آن دو کاج آسیب می‌بیند و بر روی کاج همسایه می‌افتد. کاج همسایه هم با مهربانی او را می‌پذیرد و وزن او را تحمل می‌کند. برای این که اعتقاد داشت شاید روزی برای او هم همین اتفاق بیفتد. بعد از مدتی آن کاج زخمی، سالم شد. این شعر، نوع دوستی و کمک به یکدیگر را تأکید می‌کند و می‌گوید مهربانی و دوستی راه موفقیت و پیروزی است.

توجه: این شعر به صورت مُناظره (با یکدیگر حرف زدن) سروده شده است.

معنی بیت‌ها

در کنار خطوط سیم‌پیام خارج از ده، دو کاج رویدند

معنی: بیرون از ده (روستا) در کنار خط‌های سیم تلفن، دو کاج، رویده بودند.

آن دو را چون دو دوست می‌دیدند سالیان دراز، رهگذران

معنی: سال‌های طولانی، عابران (رهگذران) آن دو کاج را مانند دو دوست، می‌دانستند.

آرایه‌ی ادبی: چون (= مانند) دو دوست ← تشبیه

نکته‌ی دستوری: رهگذران ← نهاد / بیت از یک جمله تشکیل شده است.

روزی از روزه زیر رگبار و تازیانه‌ی باد **بیت ۳:** پاییزی

معنی: در یکی از روزهای پاییزی، زیر بارانِ تند و بادِ بسیار شدید، آرایه‌ی ادبی: باد به تازیانه (=شلاق)، تشبیه شده است.

نکته‌ی ادبی: این بیت (بیت ۳) با بیت بعدی موقوف المعانی است؛ یعنی این بیت، معنی‌اش کامل نیست و به وسیله‌ی بیت بعدی، معنی‌اش کامل می‌شود. به این بیت‌ها موقوف المعانی می‌گویند.

بیت ۴: یکی از کاج‌هابه خود لرزید **خم شد و روی دیگری افتاد**

معنی: یکی از کاج‌ها [در برابر باد شدید] لرزید، خم شد و بر روی کاج دیگر افتاد.

بیت ۵: گفت: «ای آشنا، ببخش مرا **خوب در حال من، تأمل کن**

معنی: گفت: ای دوستِ من، مرا ببخش و درباره‌ی وضعیت من فکر کن (مرا درک کن).

بیت ۶: «ریشه‌هایم ز خاک، بیرون است **چند روزی، مرا تحمل کن**

معنی: ریشه‌هایم از خاک، بیرون آمده است؛ بنابراین، چند روز، در برابر این حال و وضع من، صبر و شکیبایی کن.

بیت ۷: کاج همسایه، گفت بانرمی: «دوستی را نمی‌برم از یاد

معنی: کاج همسایه به آرامی و آهستگی گفت: رابطه‌ی دوستی را که در بین ما وجود دارد، فراموش نمی‌کنم،

نکته‌ی ادبی: این بیت و بیت بعدی با هم موقوف‌المعانی، هستند.

بیت ۸: شاید این اتفاق هم روزی **ناگهان از برای من افتاد**

معنی: شاید یک روز هم این حادثه برای من، اتفاق یافتد و من به کمک، نیازمند بشوم.

بیت ۹: مهربانی به گوشِ باد رسید **باد، آرام شد، ملایم شد**

معنی: این مهربانی بین دو کاج، به گوش باد رسید و باد آرام شد و سرعتش را کم کرد.

آرایه‌ی ادبی: گوش باد ← جان‌بخشی (نسبت دادن گوش به باد)

بیت ۱۰: کاج آسیب دیده‌ی ما هم **کم کمک، پا گرفت و سالم شد**

معنی: کاج آسیب دیده و زخمی داستان ما، آرام آرام، نیرو گرفت (قوی شد) و بر جایش ایستاد.

آرایه‌های ادبی: پا گرفتن کاج ← جان‌بخشی / پا گرفت ← کنایه از قوی شد و قدرت گرفت.

نکته‌ی دستوری: کاج آسیب دیده ← ترکیب وصفی

بیت ۱۱: میوه‌ی کاج‌ها، فرومی‌ریخت **دانه‌های ریشه می‌زند آسان**

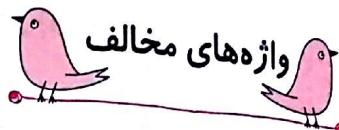
معنی: میوه‌ی کاج بر روی زمین می‌ریخت و دانه‌های آن‌ها ریشه می‌زندند و کاج‌های جدیدی می‌رویدند.

بیت ۱۲: ابر، باران رساند و چندی بعد **ده‌ما، نام یافت کاجستان**

معنی: ابر بر سرشان، بارید و بعد از مدتی، [کاج‌های بسیاری روید] و آنجا را (ده‌ما را) کاجستان، نامیدند.

واژه‌های مهم املایی

خطوط - دراز - رهگذران - تازیانه - لرزید - تأمل کن - تحمل - اتفاق - آسیب دیده - بعد



خارج ≠ داخل / دوست ≠ دشمن / پاییزی ≠ بهاری / آشنا ≠ غریب / روز ≠ شب / خم ≠ راست / نرمی ≠ تندی /
مالیم ≠ تند / سالم ≠ بیمار / آسان ≠ سخت، دشوار

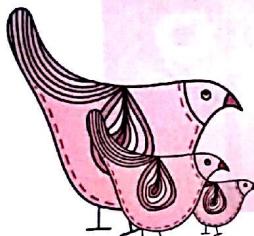
هم خانواده‌ی واژه‌ها

خطوط ← خط - خطاط - خطاطی

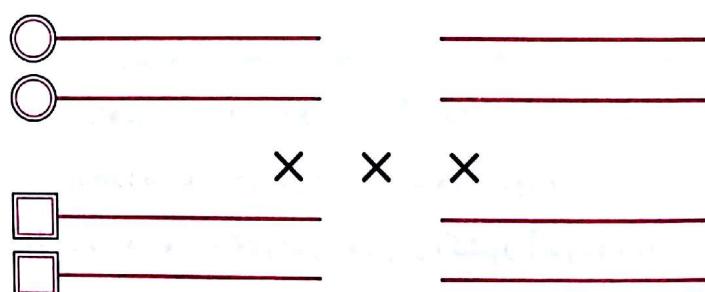
رهگذران ← رهگذرنده

تحمل ← حمل - حامل - متحمل

سالم ← سلامت - سليم



قالب شعر



قافیه‌ها و ردیف این شعر:

بیت‌های اول و دوم: روییدند، می‌دیدند ← قافیه (ردیف ندارد) / بیت‌های سوم و چهارم: باد و افتاد ← قافیه (ردیف ندارد)

بیت‌های پنجم و ششم: تأمل و تحمل ← قافیه (کن و کن ← ردیف) / بیت‌های هفتم و هشتم: یاد و افتاد ← قافیه (ردیف ندارد)

بیت‌های نهم و دهم: مالیم و سالم ← قافیه (شد و شد ← ردیف) / بیت‌های یازدهم ودوازدهم: آسان و کاجستان ← قافیه (ردیف ندارد).

تمرین‌های مربوط به کتاب درسی

درست و نادرست

- | | | | | |
|--------------------------|--------|--------------------------|------|--|
| <input type="checkbox"/> | نادرست | <input type="checkbox"/> | درست | ۱- باد وقتی دید که ریشه‌های کاج از خاک بیرون هستند، آرام شد. |
| <input type="checkbox"/> | نادرست | <input type="checkbox"/> | درست | ۲- دو کاج، سال‌های سال با هم دوست بودند. |
| <input type="checkbox"/> | نادرست | <input type="checkbox"/> | درست | ۳- در یک روز پاییزی، باد شدیدی وزید. |

درک مطلب

- ۴- علت آرام شدن باد، چه بود؟
- ۵- ده، چگونه به کاجستان، تبدیل شد؟
- ۶- کاج همسایه در پاسخ به درخواست کمک دوستش چه گفت؟
- ۷- کدام بیت یا بیتهای درس را بیشتر می‌پسندید؟ دلیل خود را بیان کنید.

پاسخ تشریحی تمرین‌های درس پانزدهم

۱- نادرست

۲- درست

۳- درست

۴- باد وقتی مهربانی و دوستی در بین دو کاج را دید، آرام و ملایم شد.

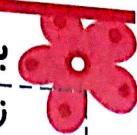
۵- با ریخته شدن میوه‌های کاج بر روی زمین و با ریشه زدن دانه‌ها، کاج‌های جدیدی رویید.

۶- گفت: دوستی بین خودمان را فراموش نمی‌کنم. شاید این اتفاق هم یک روزی برای من پیش بیاید.

۷- به عهده‌ی دانشآموز. (خودتان هر بیت را که دوست دارید انتخاب کنید و علت آن را بنویسید.)

بخوان و بیندیش

زیر آسمان بزرگ



نام نویسنده: ترور رومین، ترجمه‌ی مجید عمیق

نوع نثر: ساده (ترجمه)

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها



پیمودن مسافتی: طی کردن راهی و مکانی

بیش از آن که: قبل از آن که

﴿ ویلون: یکی از سازهای موسیقی

پسرک: پسر کوچک

به دل پسرک نشست: پسرک از آن صدا [ویلون] خوش

خودرو: ماشین، وسیله‌ی نقلیه

آمد. این جمله کنایه است.

مسیر: راه، محل عبور

تصوّر کن: فکر کن، خیال کن

نصیحتی: پند و اندرزی

مایل بود: میل داشت، علاقه داشت

احتیاج دارم: نیاز دارم

مدارک (بالاترین مدارک علمی): جمع مدرک، در اینجا به

مطمئن شوی: یقین پیدا کنی

معنی گواهی‌نامه‌ها و درجه‌های علمی.

بلاغاتله: بدون درنگ، بدون معطلی

راز زندگی: از نظر نویسنده‌ی این درس، راز زندگی، همان سفر

﴾ سرنگون شدن: واژگون شدن، از بین رفتن (سرنگون خواهی

به دور دنیا و به دست آوردن تجربه‌های بسیار ارزشمند است.

شد: به زمین خواهی افتاد).

آری: بله، بلی

مراقبت کن: نگهداری کن، محافظت کن

محصول: حاصل (محصولش را برداشت کنی: جمع کردن

محصول کشاورزی)

در این درس، پیرمرد به نوهاش می‌گوید: دلم می‌خواهد پس از مرگم ثروتیم به تو برسد؛ اما پیش از آنکه این ثروت مال تو شود، باید راز زندگی را پیدا کنی و برایم بیاوری. در ادامه به نوهاش گفت: راز زندگی زیر این آسمان بزرگ است. تو آن را زیر همین آسمان بزرگ پیدا می‌کنی.

در حقیقت، منظور پیرمرد این بود که باید تجربه به دست آورد و برای به دست آوردن تجربه باید به سفر و گردش بسیاری پرداخت تا کاملاً پخته شد.

نوهاش - باقی - مسیر - عبور - مهم - طی - تشنگر - عاقبت - بلوط - نصیحتی - احتیاج - مطمئن - بلافضله -
بست و جو - مزروعه - خاراند - خاطرت - بدزی - تصوّر - مراقبت - محصولش - مسافتی - در حال اجرای موسیقی -
ویلون‌ها - هر قدر - سقف اتاق - خیره - استراحت - ضرر - حصار - ثانیه - آغوش - افق - ثروت

واژه‌های مخالف

زیاد ≠ کم / ثروت ≠ فقر / بزرگ ≠ کوچک / زیر ≠ رو / عاقبت ≠ آغاز / بالا ≠ پایین / محکم ≠ سُست /
کمترین ≠ بیشترین / نامید ≠ امیدوار / کوتاه ≠ بلند / ارزش ≠ بی‌ارزش / بسیار ≠ کم

هم خانواده‌ی واژه‌ها

یافتن ← یابنده - یافته - یافتنی

عبور ← عابر - مَعْبَر - معابر

تشکر ← شکر - شاکر - شکرانه

احتیاج ← محتاج - حاجت - حوابیج

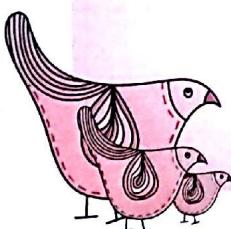
خبر ← آخبار - مُخْبِر - خبرساز

فکر ← فکور - افکار - تفکر

مراقبت ← مراقب - مراقبه - مراقبین

مواج ← موج - موجه - موّاج

حصار ← محصور - حَصْر - محاصره



حکایت

حکمت

برگرفته از کتاب: گلستان سعدی، باب اول، در سیرت پادشاهان

نوع نثر: فتنی و مُسنجع

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها



غلام: بندۀ، عبد

محنت: رنج، درد

نیازموده: آنچه که آزمایش نشده، تجربه نشده

درنهاد: شروع کرد، آغاز کرد

ملاطفت: محبت، مهربانی

ملک: پادشاه، سلطان

آزرده: رنجیده، ناراحت

حکیمی: طبیب، پزشک

طريقی: راه، روش

خامش: مخفف خاموش، ساکت

غایب: پایان، نهایت

★ کرم: لطف، مهربانی، محبت (کرم کرده: لطف کن)

باری چند: چند باری

★ غوطه خورد: غرق شد، در آب فرو رفت. (غوطه: فرو رفتن در آب)

★ جامه: لباس، پوشاسک، تنپوش، رخت

سکان: وسیله‌ای که برای هدایت کشتی از آن استفاده می‌شود.

برآمد: بالا آمد، وارد کشتی شد.

پسندیده آمد: مورد قبول، واقع شد، پذیرفت

★ حکمت (در این، چه حکمت بود؟): دانش و معرفت، دلیل

خردمدانه

معنی جمله‌های دشوار



پادشاهی با غلامی در کشتی نشست و غلام، هرگز دریا ندیده بود و محنت کشتی نیازموده، گریه و زاری در نهاد و لرزه بر اندامش افتاد.

معنی: پادشاهی با خدمتکارش، سوار کشتی شد. آن خدمتکار، هیچ وقت، از نزدیک، دریا را ندیده بود و رنج و سختی سوار شدن به کشتی را امتحان نکرده بود، شروع به گریه کرد و از ترس می‌لرزید. آرایه‌ی اربی: لرزه بر اندامش افتاد ← کنایه، از ترس می‌لرزید

چندان که ملاطفت کردند، آرام نمی‌گرفت و ملک از این حال، آزرده گشت.

معنی: هر قدر، [با او] مهربانی می‌کردند، ساکت نمی‌شد. پادشاه از این وضع، غمگین شد و راهی نمی‌دانستند تا آن خدمتکار را آرام کنند.

﴿ حکیمی در آن کشته بود، ملک را گفت: «اگر فرمان دهی، من او را به طریقی، خامش گردانم»،

﴿ معنی: دانشمندی در آن کشته بود، به پادشاه گفت: اگر دستور بدھی، من با یک روشی، او را ساکت می کنم.
نکته‌ی دستوری: «را» (ملک را گفت)، به معنی «به» است.

﴿ گفت: «غاایت لطف و کرم باشد».

﴿ معنی: [پادشاه] گفت: [این کار تو] نهایت لطف و محبت است.

﴿ بفرمود تا غلام به دریا انداختند.

﴿ معنی: [حکیم] دستور داد تا خدمتکار را به دریا انداختند.

﴿

﴿ باری چند، غوطه خورد؛ جامه‌اش گرفتند و سوی کشته آوردن. به دو دست در سکان کشته آویخت. چون برآمد، بگوشه‌ای بنشست و آرام یافت.

﴿ معنی: چند بار در آب فرو رفت، لباسش را گرفتند و به طرف کشته آوردن. با دو دستش سکان کشته را محکم گرفت و قتی وارد کشته شد، در گوشه‌ای آرام نشست.

﴿ ملک را پسندیده آمد، گفت: «در این، چه حکمت بود؟»

﴿ معنی: پادشاه، این کار دانشمند را پذیرفت (قبول کرد) و گفت: در این کار شما چه دلیل خردمندانه‌ای وجود دارد؟

﴿ گفت: «اول، محنث غرقه شدن، نچشیده بود و قدر سلامت کشته نمی‌دانست».

﴿ معنی: گفت: [خدمتکار] در آغاز، رنج و سختی غرق شدن را تجربه نکرده بود و قدر آرامش و امیت را نمی‌دانست

□ این حکایت با مثل «قدر عافیت، کسی داند که به مصیبی گرفتار آید.» ارتباط دارد.

﴿ یعنی: تا کسی گرفتار بلا و سختی نشود، قدر و ارزش عافیت را نخواهد دانست.

عافیت ← سلامتی
 المصیب ← گرفتاری ، سختی



﴿ وقتی بوعلی، کودک بود ﴾

بدگرفته از کتاب؛ مرد هزار ساله، رضا محقق

نوع نثر؛ ساده و روان

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها



دست بردار نبود؛ اصرار و پافشاری می‌کرد.

تازه از بستر بیماری برخاسته بود؛ تازه خوب شده و بهبود یافته بود.

برقی (برقی در چشمان حسین درخشید)؛ نور امید و شادی
دانش بیندوزم؛ علم و دانش بیاموزم
روی گشاده؛ چهره‌ی خندان و شاداب

بهبودی؛ تندرستی و سلامت، خرمی و سالم بودن بهتر شدن
حال بیمار

کنجکاو؛ کسی که کنجکاوی کند، جست‌وجوگر
نامدار؛ مشهور، معروف

شکرانه؛ کاری که برای سپاس انجام می‌شود، مبارکی

آسوده‌خاطر؛ آسوده دل، فراغ بال
دوره‌ای (بیماری دوره‌ای دارد)؛ زمان مشخصی که یک
بیماری باید طی و درمان شود.

رحمت؛ لطف و مهربانی

تأمل؛ اندیشه، فکر (تأمل کردن؛ اندیشیدن)

نذر کرده‌ایم؛ کاری که در راه خدا انجام شود، دادن مال یا
چیزی در راه رضای خدا

ماهری؛ زبردستی، با مهارت بودن (ماهر؛ کاردان، کسی که
کاری را به خوبی انجام می‌دهد)
رویداد؛ حادثه، اتفاق، پیش آمد
نقل می‌کرد؛ تعریف می‌کرد

سپیده دم؛ زمان برآمدن سپیده، سحرگاه، بامداد

چشم به دهان او دوخته بود؛ کنایه از به دهان او خیره شد
که در حال حرف زدن بود.

سر در کتاب دارد؛ کنایه از سرگرم خواندن کتاب است.

سیما؛ چهره، صورت

بگذاریم (باید بگذاریم) بیشتر به بازی برود)؛ اجازه دهیم

واگذار کن؛ بسپر، در اختیارمان قرار بده

نادیده بگیرم؛ منصرف شوم، در نظر نگیرم

فرصت؛ مهلت، زمان

پارسی؛ فارسی، ایرانی، زبان فارسی

فراگرفت؛ آموخت، یادگرفت

اشک شوق؛ گریه از سر شادی

دلخوشی؛ شادمانی، خوشحالی

دم به دم؛ پی درپی، مدام، پیوسته

دلبستگی بی‌اندازه؛ علاقه، محبت، پیوند عاطفی نسبت به

کسی یا چیزی

جهش؛ حرکت ناگهانی

شب و روز نمی‌شناسد؛ به کنایه تمام وقت (شب و روز) درس
می‌خواند.

حیرت آور؛ شگفت آور، تعجب آور، چیزی که باعث شگفتی شود.

حقیقت (اماً حقیقت دارد)؛ واقعیت

بی‌رنگ (بر چهره‌ی بی‌رنگ)؛ رنگ پریده

بیماری ناگهانی؛ بیماری غیرمنتظره، مريضی پيش‌بينی نشده

سفارش؛ درخواست انجام کاری، توصیه

حیرت‌زده؛ سرگشته، شگفت‌زده

پشتکار؛ توان لازم برای انجام کاری، تلاش و جدیت، استقامت
به ستوه آمده‌ام؛ خسته شده‌ام، درمانده شده‌ام

تاب و توان؛ تحمل، طاقت
آرام و قرار از کف داده بود؛ کنایه از صبر و تحمل او پایان
یافته بود.

این درس درباره‌ی زندگی دانشمند و طبیب بزرگ ایرانی، ابوعلی سینا است. نامش «حسین» بود و مادرش، «ستاره» آن جایی که در ک و هوش ابوعلی سینا، بسیار زیاد بود، پدرش او را به نزد استادان بزرگ بُرد تا شاگردی بکند. از همان دوران کودکی به علم پزشکی، علاقه نشان می‌داد و همین امر سبب شد تا با مطالعه‌ی بیشتر، یکی از نامآوران علم پزشکی در تاریخ ایران شد.

معنی جمله‌های دشوار

تازه از بستر بیماری برخاسته بود.

عنی: تازه حالش خوب شده بود.

حسین از همان سپیده دم، سر در کتاب دارد.

عنی: حسین (ابوعلی سینا) از صبح زود، مشغول خواندن کتاب است.

رأیه‌ی ادبی: سر در کتاب دارد \leftarrow کنایه از مشغول خواندن کتاب است.

چرا با حسین، این اندازه، سروکله می‌زنی؟

عنی: چرا این قدر با حسین بحث و گفتگو می‌کنی تا مطلبی را به او بفهمانی؟

من دیگر توانایی، فrust و آگاهی آن را ندارم که به حسین چیزی بیاموزم.

عنی: من اکنون، قدرت، وقت و اطلاعات لازم را ندارم که به حسین، چیزی را یاد بدهم.

در این دو سه ماهه، راه چند ساله را پیموده است.

عنی: در این دو سه ماه (زمان کم) راه طولانی را طی کرده است. (مطالب بسیاری را یاد گرفته است.)

رأیه‌ی ادبی: راه چند ساله را پیموده است \leftarrow کنایه از در راه آموختن علم، راه سختی را به سرعت طی کرده است.

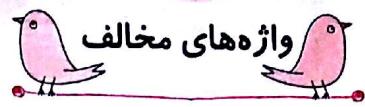
دانه‌های اشک از دیدگان بر چهره‌ی بی‌رنگ ستاره، فرو می‌چکید.

عنی: قطره‌های اشک از چشمان بر روی صورتِ رنگ پریده و بی‌حالتِ ستاره، می‌چکید.

رأیه‌ی ادبی: دانه‌های اشک، تشبیه است (اشک مانند دانه، جاری می‌شود).

واژه‌های مهم املایی

شوهر - همسر - برخاسته بود - به خاطر بیبودی - شکرانه - رحمت بزرگ الهی - نذر - اناق - سپیده دم - پاسخ - سیما - عبدالله - کله - سوره‌ها - آموزگار - واگذار کن - فرصت - خواندن - پارسی - معنی - شوق - دیدگان - دو سه ماهه - ناگهانی - دلبستگی بی‌اندازه - جهش - حیرت‌آور - حقیقت - چهره - چه طور - سفارش طبیب - تجربه - سرآغاز - غرور - روی گشاده - کنجکاوی - نامدار - آسوده خاطر - تأمل - ماهری - نقل می‌کرد - هیجان - ماجراهای - بیبود - ستوه - لطف - سپاس گزاریم - حفظ



بیماری ≠ سلامتی، بهبودی / برخاسته بود ≠ نشسته بود / شُکر ≠ ناسپاسی / نیازمندان ≠ بی نیازان / سپیده دم ≠ شباهنگام / پاسخ ≠ جواب / کوچک ≠ بزرگ / نخستین ≠ آخرین / دور ≠ نزدیک / بمانی ≠ بروی / ناتوان ≠ توانا / نامدار ≠ گمنام / شب ≠ روز

هم خانواده‌ی واژه‌ها

دانش ← دانشمند - دانسته - دانا	شُکر ← شاکر - تشکر - متشرکر
آسوده ← آسودن - آسایش - آسودنی	خواندن ← خواننده - خوانا - خوانده
کوشش ← کوشما - کوشنده - کوشیده	جهش ← جهیدن - جهنده - جهیده
نقل ← ناقل - مُنتقل - انتقال	حقیقت ← حقایق - محقق - تحقیق
حفظ ← حافظ - محافظ - محافظت	طبیب ← مطب - طب - اطباء

دانش زبانی (خوب دیدن)

در درس‌های پیش، درباره‌ی اهمیت «خوب گوش دادن» مطالبی آموختیم. اکنون با یکی از راههای دانش اندازی و یادگیری آشنا می‌شویم. دیدن، نگاه کردن و به ویژه «خوب دیدن»، گام بسیار مهمی برای آشنا شدن با پدیده‌ها و رسیدن به دانایی است. بینیم و در دیده‌های دیدن، نگاه کردن و به ویژه «خوب دیدن»، گام بسیار مهمی برای آشنا شدن با پدیده‌ها و رسیدن به دانایی است. بینیم و در دیده‌های دیدن، نگاه کردن و به ویژه «خوب دیدن»، گام بسیار مهمی برای آشنا شدن با پدیده‌ها و رسیدن به دانایی است. بینیم و در دیده‌های دیدن، نگاه کردن و به ویژه «خوب دیدن»، گام بسیار مهمی برای آشنا شدن با پدیده‌ها و رسیدن به دانایی است.

کلید نوشتن، دقیق دیدن است. باید به اطراف، حساس باشیم و از کنار چیزها به سادگی نگذریم.

نکته

دیدن با خوب دیدن فرق می‌کند دیدن، یک مفهوم کلی است و می‌توان، همه چیز را در یک لحظه دید، اما خوب دیدن، یعنی به یک چیز، به طور دقیق و با اندیشه‌ی درونی، نگاه کردن و مطالب جدید و عمیق به وجود آوردن و نوشتن.

نکته

مثل «شنیدن، کی بُود مانند دیدن؟» بر دقیق دیدن و اهمیت آن، تأکید دارد، یعنی ارزش نگاه عمیق و دقیق و خوب، بهتر از شنیدن است.

نکته

تمرین‌های مربوط به کتاب درسی

درست و نادرست

- | | | | |
|--------------------------|--------|--------------------------|------|
| <input type="checkbox"/> | نادرست | <input type="checkbox"/> | درست |
| <input type="checkbox"/> | نادرست | <input type="checkbox"/> | درست |
| <input type="checkbox"/> | نادرست | <input type="checkbox"/> | درست |

۱- حسین با شنیدن پاسخ‌های ساده، آرام می‌شد.

۲- طبیب می‌کوشید با پاسخ‌های ساده و کودکانه او را آرام کند.

۳- تلاش حسین، حتی در زمان بیماری مادر هم، چشمگیر بود.

درک مطلب

۴- دو راه دستیابی به شناخت و آگاهی، کدام است؟

۵- شما چه شباهتی بین خود و حسین (ابن‌سینا) می‌بینید؟

۶- علت حیرت طبیب در برابر پرسش‌های حسین چه بود؟

۷- این درس، چه پیامی دارد؟

پاسخ تشریحی تمرین‌های درس شانزدهم

۱- نادرست

۲- درست

۳- درست

۴- آموختن علم، تجربه اندوختن، خوب دیدن و خوب گوش دادن

۵- پاسخ به عهده‌ی دانشآموز

۶- برای این که پرسش‌هایی که حسین می‌کرد در حدّ و اندازه‌ی یک بچه نبود و مثل انسان‌های دانشمند و بزرگ می‌پرسید و می‌خواست از علت و بیماری سر در آورد.

۷- انسان باید برای رسیدن به هدف بزرگ، دانش‌اندوختی کند و تجربه به دست آورد و در این راه تلاش و پشتکار داشته باشد.

۸- مارت زد از سه حمله تشکا شده است.

بخوان و حفظ کن

چشمه و سنگ

شاعر: محمد تقی بهار (ملک الشعرا)

قالب شعر: مثنوی

معنی واژه‌ها به ترتیب بیت‌ها

که ای (که ای تو): تو که هستی؟

کوهسار: زمینی که در آن کوه باشد، کوهستان

ناگه: مخفف

دچار: گرفتار، مبتلا

به نرمی: به آرامی، آهسته

سخت (سنگ سخت): محکم

کرم کرده: لطف کن، مهربانی و محبت کن

نیکبخت: خوشبخت، خوش اقبال

گران‌سنگ: سنگ بزرگ و سنگین

تیره دل: بد اندیش، سیاه دل، نامهریان، سنگ دل

سخت سر: مقاوم، سرسخت، لجیاز

زورآزمای: کسی که با دیگری دست و پنجه نرم می‌کند،

پهلوان، کسی که قدرت نمایی می‌کند.

ناید به بار: سودی به دست نمی‌آید، فایده‌ای ندارد.

گرت: مخفف اگرت (گرت: اگر تو را)

سه‌هل: آسان، ساده

ملک الشعرا بهار، با این شعر به همه پیام می‌دهد که:
باید در سراسر لحظات زندگی سعی و تلاش کنیم و از دشواری‌ها و مشکلات زندگی ترسیم. باید با استقامت،
امیدواری و پشتکار بسیار، سختی‌ها را پشت سر بگذرانیم و به هدفمان برسیم.
سختی‌های راه زندگی را آسان و هموار کنیم تا به هدف و آرزویمان برسیم.

معنی بیت‌ها

به ره گشت، ناگه به سنگی دچار

ولیت ۱:

جُدا شدِ یکی چشمِه از کوهسار

معنی چشم‌های از کوهستان به راه افتاد و در مسیر خود ناگهان با سنگی رو به رو شد.

بیت ۲:

به نرمی، چنین گفت با سنگ سخت

معنی: به آرامی به سنگ سخت و محکم گفت: ای خوشبخت، لطفی بکن و به من اجازه‌ی عبور بده.

آرایه‌ی ادبی: حرف زدن چشمۀ با سنگ ← جان‌بخشی

نکته‌ی دستوری: گفت ← فعل گذشته (ماضی) / راهی ده ← جمله‌ی امری

بیت ۳:

گران سنگ تیره دل سخت سر

زدش سیلی و گفت: دور ای پسر

معنی: سنگ بزرگ و سنگین نامهربان و لجیاز، به او (چشمۀ) سیلی زد و گفت: ای پسر، دور شو.

آرایه‌ی ادبی: سنگ، سیلی زد و گفت ← جان‌بخشی (تشخیص)

نکته‌ی دستوری: سنگ گران و [سنگ] تیره دل و [سنگ] سخت سر ← ترکیب‌های وصفی هستند. / دور [شو] یک جمله‌ی امری / که فعلش، حذف شده است. / ای پسر ← یک جمله (ندا و منادا) / کل بیت، از چهار جمله، تشکیل شده است / مصراع اول ← نهاد

بیت ۴:

نجبی دم از سیل زور آزمای

که ای تو، که پیش تو جنبد ز جای؟

معنی: من در برابر سیل قدر تمدن، تکان نخوردم؛ تو که هستی که مقابله تو از جایم، حرکت کنم؟

نکته‌های دستوری: سیل زور آزمای ← ترکیب وصفی / که ای تو ← یک جمله‌ی پرسشی: تو، که (= چه کسی) ای (= هستی؟) (در جمله‌ی «که ای تو»، منادا وجود ندارد.)

در مصراع دوم، واژه‌های «که» به ترتیب، ضمیر پرسشی و حرف ربط هستند.

بیت ۵:

نشد چشمۀ از پاسخ سنگ، سرد

به گندن در استاد و ابرام کرد

معنی: چشمۀ از جواب سنگ، نالمید نشد و با استادگی و پافشاری، به رفتش، ادامه داد.

آرایه‌های ادبی: چشمۀ، ابرام کرد ← تشخیص / سرد نشد ← کنایه از نالمید نشد

بیت ۶:

بسی گند و کاوید و کوشش نمود

کز آن سنگ خارا، رهی برگشود....

معنی: [چشمۀ] بسیار گند و با تلاش و جست و جوی بسیار توانست، سنگ سخت را سوراخ کند و راهی را برای ادامه‌ی حرکت خودش، باز کرد.

نکته‌های دستوری: سنگ خارا ← ترکیب وصفی (سنگ ← موصوف و خارا ← صفت) / رهی ← مفعول / برگشود ← فعل ماضی (گذشته)

بیت ۷:

برو کارگر باش و امیدوار

که از یأس، جز مرگ، ناید به بار

معنی: برو تلاش کن و به زندگی امیدوار باش، زیرا نامیدی، سبب مرگ انسان می‌شود.

نکته‌های دستوری: این بیت از چهار جمله، تشکیل شده است. / بعد از واژه‌ی «امیدوار» فعل «باش» حذف شده است.

بیت ۸:

گرت پایداری است در کارها

شود سهل، پیش تو دشوارها

معنی: اگر در کارها صبر و استقامت داشته باشی، تمام سختی‌ها و دشواری‌ها به آسانی برطرف می‌شوند.

نکته‌ی دستوری: بیت از دو جمله تشکیل شده است. / پایداری ← نهاد / دشوارها ← نهاد

واژه‌های مهم املایی

کوهسار - ناگه - کرم کرده - گران سنگ - تیره - سخت سر - سیلی - سیل (ورآزمای) - جنیم - در استاد - ابرام - کاوید - خارا - یأس - سهل



جدا ≠ وصل / به نرمی ≠ با خشم / سخت ≠ نرم / سرد ≠ گرم / خارا ≠ نرم / امیدوار ≠ نالمید / یأس ≠ امید / مرگ ≠ تولد، زندگی / دشوار ≠ آسان



۱- در متن شعر، «چشمه» و «سنگ» با چه ویژگی‌هایی توصیف شده‌اند؟

پاسخ: چشمه ← نرم - امیدوار - آرام - پایدار - پُرتلاش - کارگر
سنگ ← سخت - تیره‌دل - سخت سر - نامهربان

۲- خوانش بیت‌های دوم و چهارم، چه تفاوتی با هم دارد؟ چرا؟

پاسخ: در بیت دوم، محتوا و مفهوم شعر با لحنی آرام بیان می‌شود، چون که چشمه از سنگ، خواهش و درخواستی دارد، اما محتوای بیت چهارم با لحنی همراه با خشم بیان شده است، یعنی سنگ با غرور به چشمه پاسخ می‌دهد.

تاریخ ادبیات

محمد تقی بهار (ملک الشّعرا): در سال ۱۲۶۶ هـ. ش. در مشهد به دنیا آمد. بهار از کودکی شعر می‌سرود. او دوران زندگی خود را به مطالعه، تدریس، پژوهش و مبارزه با حکومت ظالم زمان خود گذراند. برخی از آثار بهار عبارت‌اند از: سبک‌شناسی و دیوان اشعار. بهار در سال ۱۳۳۰ بر اثر بیماری درگذشت.

قالب شعر

این شعر در قالب مثنوی سروده شده است. قافیه و ردیف‌ها عبارت‌اند از:

بیت اول: کوهسار و دچار ← قافیه (ردیف ندارد). / بیت دوم: سخت و نیکبخت ← قافیه (ردیف ندارد).
بیت سوم: سخت سر و پسر ← قافیه (ردیف ندارد). / بیت چهارم: زور آزمای و جای ← قافیه (ردیف ندارد).
بیت پنجم: سرد و کرد ← قافیه (ردیف ندارد). / بیت ششم: نمود و برگشود ← قافیه (ردیف ندارد).
بیت هفتم: امیدوار و بار ← قافیه (ردیف ندارد). / بیت هشتم: کارها و دشوارها ← قافیه (ردیف ندارد).

﴿ کار و تلاش ﴾

شاعر: پروین اعتصامی

قالب شعر: مثنوی

معنی واژه‌ها به ترتیب بیت‌ها

سلیمان: نام یکی از پیامبران الهی که بر حیوانات، جن و انسان‌ها آذوقه‌ی سفر

گنج: گوهرها و سکه‌ها و چیزهای قیمتی که در زیر خاک دفن کنند.

همواره: همیشه، پیوسته

کامکاری: نیک‌بختی، خوش‌بختی، پیروزی
رسم: روش، شیوه

برُدباری: شکیبایی، صبر
هُشیاران: عاقلان، دانایان

گه: مُخَفَّف: گاه

تدبیر: اندیشیدن به منظور پیدا کردن راه حلی برای مشکلی یا مسئله‌ای یا انجام دادن درست کارها، چاره‌اندیشی

عقل: دانا، عالی

بینا: آگاه، هوشیار، بیننده

پیرایه: آنچه سبب زیبایی چیزی شود، ابزار آراستن، زیور و زینت

سلیمان: نام یکی از پیامبران الهی که بر حیوانات، جن و انسان‌ها فرمانروایی می‌کرد.

موری: مورچه‌ای

وزان: مخفف و از آن

گران: بزرگ و سنگین

کاه: علف خشک که آن را کوبیده و نرم کرده باشد.

سعی: تلاش، کوشش

فارغ: آسوده، راحت

به تندي: به سرعت

مسکین: بینوا، بیچاره، نیازمند، تهیدست

ملک: سرزمین، قلمرو

خونابه خوردن: رنج بسیار کشیدن، سختی‌ها را تحمل کردن، عذاب کشیدن

میازار: اذیت نکن، آزار نرسان

سور: جشن، مهمانی

قناعت: قانع بودن، به حق خود بسته کردن

خوشتتر: زیباتر، بهتر

پروین اعتصامی در شعر «کار و تلاش»، داستان «ملاقات کردن حضرت سلیمان (ع) و مورچه» را در قالب مثنوی به صورت «مُنَاظِرَة» (بحث و گفتگو کردن)، بیان کرده است. حضرت سلیمان (ع) مورچه‌ای را در قالب مثنوی به در حال کار و تلاش است. به تندی به مورچه می‌گوید که دست از این همه رنج و سختی بردارد و به قسر وی باید که همه چیز آماده و مهیا است؛ اما مورچه نمی‌پذیرد و در جوابش می‌گوید: «قناعت و تلاش، بهتر از جشن و میهمانی است و نمی‌خواهد به کسی وابسته و محتاج باشد».

معنی بیت‌ها

بیت ۱: به راهی در، سلیمان دید موری
 معنی: حضرت سلیمان، در راهی، مورچه‌ای را دید که با نیرو و توان بسیار، پای ملخی را با خود می‌برد. (با پای ملخی، زورآزمایی می‌کرد.)

بیت ۲: به زحمت، خویش را هر سو کشیدی وزان بارگران، هر دم خمیدی
 معنی: بارنج و زحمت بسیار، خودش را به هر سمت می‌کشد و به خاطر سنگینی آن بار (پای ملخ) هر لحظه، خم می‌شد.
 نکته‌ای دستوری: بارگران ← ترکیب وصفی / «و» (وزان) ← حرف ربط

بیت ۳: ز هر گردی، برون افتادی از راه ز هر بادی، پریدی چون پر کاه
 معنی: هر گرد و غباری که بلند می‌شد، [مورچه] راهش را گم می‌کرد و هر بادی که می‌وزید، مانند پر کاه سبکی، پرت می‌شد.
 آرایه‌ای ادبی: برون افتادی از راه ← کنایه از مسیر خود را گم کردن و از راه اصلی، خارج شدن / چون (=مانند) پر کاه ← تشبیه (مورچه به پر کاه، مانند شده است). چون پر کاه ← کنایه از بسیار سبک

بیت ۴: چنان بگرفته راه سعی در پیش که فارغ گشته از هر کس، جز از خویش
 معنی: آن چنان در حال تلاش و کوشش بود که به جز کار خویش، به هیچ چیز یا کسی توجهی نداشت.

بیت ۵: به تندي گفت «کای مسکین نادان چرایی فارغ از ملک سلیمان
 معنی: [سلیمان] با خشم گفت: ای بیچاره‌ی نادان، چرا از پادشاهی و لطف سلیمان بی خبری؟
 نکته‌ای دستوری: این بیت از سه جمله، تشکیل شده است. / مسکین نادان ← منادا

بیت ۶: یازین ره، به قصر پادشاهی بخور در سفره‌ی ما، هر چه خواهی
 معنی: از همین راه به قصر پادشاهی سلیمان بیا و هر چه که دوست داری از سفره‌ی ما (سلیمان) بخور.
 نکته‌ای دستوری: جمله‌های «بیا زین ره، به قصر پادشاهی» و «بخور در سفره‌ی ما»، امری هستند.

بیت ۷: چرا باید چنین خونابه خوردن تمام عمر خود را بار بردن
 معنی: چرا باید این همه رنج و سختی بکشی و تمام عمر خود را به بارکشی (انجام کارهای سخت) بگذرانی؟
 آرایه‌ای ادبی: خونابه خوردن ← کنایه از رنج و سختی کشیدن

بیت ۸: راه است اینجا و مردم ره گذارند مبادا بر سرت، پایی گذارند
 معنی: اینجا راه عبور و مرور مردم است، نکند که به هنگام عبور کردن، تو را لگد بکنند.

بیت ۹: مکش بیهوده، این بارگران را میازار از برای جسم، جان را
 معنی: این بار سنگین را بیهوده، حمل نکن و برای آرایش و راحتی جسم، روح و روان خود را آزار نده.
 نکته‌ای دستوری: این بیت دو جمله دارد که هر دو جمله‌ی آن، امری است. / این بارگران و جان، مفعول هستند.

بیت ۱۰: بگفت: از سور، کمتر گوی بامور
که موران را، قناعت خوشتر از سور
معنی: [مورچه] گفت: با مورچه‌ها درباره‌ی جشن و مهمانی، کمتر حرف بزن؛ زیرا برای مورچه‌ها، قناعت از جشن و مهمانی بهتر است. (مورچه‌ها اهل شادی، خوشگذرانی و ریخت و پاش نیستند.)

بیت ۱۱: نیقت دباکسی ماراسروکار
که خود، هم توشه داریم و هم انبار
معنی: ما به کسی نیاز نداریم، زیرا هم آذوقه و غذا داریم هم انباری که تمام نیاز ما در آن، ذخیره شده است.

بیت ۱۲: مرا امید راحت‌هاست زین رنج
من این پای ملخ، ندهم به صد گنج
معنی: من امیدوارم که بعد از تحمل این همه رنج و سختی به آرامش و آسایش برسم؛ بنابراین، من این پای ملخ را با صد گنج، عوض نمی‌کنم. (پای ملخ به ظاهر بی‌ارزش از صد گنج گرانقدر، با ارزش‌تر است.)

بیت ۱۳: گرت هم واره باید کامکاری
زمور آمزوز رسـم بُرـدـبارـی
معنی: اگر می‌خواهی، همیشه خوشبخت باشی، از مورچه راه و رسم صبر و شکیبایی را یاد بگیر.
نکته‌ی معفومی: باید در برابر سختی‌ها صبر کرد تا به نتیجه رسید.

بیت ۱۴: مـرـوـرـاهـیـ کـهـ پـایـتـ رـاـبـنـدـ مـکـنـ کـارـیـ کـهـ هـشـیـارـانـ بـخـنـدـ
معنی: راهی را انتخاب نکن که دچار گرفتاری و مشکل بشوی و دست به کاری نزن که انسان‌های عاقل و خردمند [به خاطر آن کار ناشایست]، مسخره‌ات بکنند.
نکته‌ی ادبی: این بیت، مثُل (ضرب المثل) است.

بیت ۱۵: گـهـ تـدـبـیرـ،ـ عـاـقـلـ بـاـشـ وـبـیـنـاـ رـهـ اـمـ رـوـزـ رـاـ مـسـ پـارـ فـرـداـ
معنی: به هنگام اندیشه و چاره‌جوبی، خردمند و آگاه باش و کار امروز را به فردا نیفکن و به موقع به کارهایت، برس.
آرایه‌های ادبی: مصراع دوم کنایه از به موقع به کارهایت برس / مصراع دوم، مثُل (ضرب المثل) است.
نکته‌ی دستوری: این بیت از سه جمله تشکیل شده است و بعد از «بینا» فعل «باش» حذف شده است.

بیت ۱۶: بـکـوـشـ اـنـدـرـ بـهـ اـرـ زـنـدـگـانـیـ کـهـ شـدـ پـیرـایـهـیـ پـیرـیـ،ـ جـوانـیـ
معنی: در روزگاران شادابی و جوانی، تلاش و کوشش بکن؛ زیرا جوانی، زینت و زیبایی روزهای پیری است. (اگر در جوانی تلاش بکنیم روزگاران پیری را با آرامش و آسایش سپری می‌کنیم).

واژه‌های مهم املایی

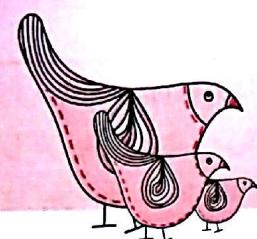
ملخ - سعی - فارغ - خویش - کای مسکین - چرایی - مُلک سلیمان - قصر - سفره - خونابه خوردن - رهگذارند -
مبداء - بیهوده - میازار - سور - قناعت - توشه - راحت - صد گنج - همواره - بُرـدـبارـیـ - هـشـیـارـانـ - تـدـبـیرـ - عـاـقـلـ -
پیرایه

واژه‌های مخالف

دید ≠ ندید / گران ≠ سبک / خمیدی ≠ راست شدی / کاه ≠ کوه / برون (= بیرون) ≠ داخل (= درون) / فارغ ≠ گرفتار /
نمتر ≠ بیشتر / قناعت ≠ اسراف (= زیاده روی کردن) / راحت ≠ سختی / گنج ≠ رنج / بینندن ≠ باز کنند /
بنخور ≠ نخور / بهار ≠ پاییز / جوانی ≠ پیری / سور ≠ غم و ناراحتی / بُردباری ≠ ناشکیابی / هشیاران ≠ نادانان / عاقل ≠ نادان / هم خانواده‌ی واژه‌ها

هم خانواده‌ی واژه‌ها

سعی	← ساعی
فارغ	← فراغت
قصر	← قصور - قاصر - مقصّر
جسم	← اجسام - مجسم - تجسم
قناعت	← قانع
رسم	← ترسیم - مرسوم - رسم
تدبیر	← دبیر - مُدبِر - تدبیر
بینا	← بیننده - بینش - دیدن
پیرایه	← پیراستن - پیراینده - پیرایش



تاریخ ادبیات

پروین اعتضامی (۱۳۲۰ - ۱۲۸۵ هـ - ش): در تبریز متولد شد. سرودن شعر را از هشت سالگی آغاز کرد. تنها اثر او، دیوان شعری است که بارها چاپ شده است. سرانجام، پروین، بر اثر بیماری حصبه درگذشت. آرامگاه او در شهر قم کنار صحن حضرت معصومه (س) قرار دارد.

قالب شعر

قالب این شعر مثنوی است و قافیه‌های آن به ترتیب، عبارت‌اند از:

بیت اول: موری و زوری ← قافیه (ردیف ندارد). / بیت دوم: کشیدی و خمیدی ← قافیه (ردیف ندارد).

بیت سوم: راه و کاه ← قافیه (ردیف ندارد). / **بیت چهارم:** پیش و خویش ← قافیه (ردیف ندارد).

بیت پنجم: نادان و سلیمان ← قافیه (ردیف ندارد). / **بیت ششم:** پادشاهی و خواهی ← قافیه (ردیف ندارد).

بیت هفتم: خوردن و بار بُردن ← قافیه (ردیف ندارد). / **بیت هشتم:** رهگذارند و گذراند ← قافیه (ردیف ندارد).

بیت نهم: گران و جان ← قافیه (را و را ← ردیف) / **بیت دهم:** مور و سور ← قافیه (ردیف ندارد).

بیت یازدهم: کار و انبار ← قافیه (ردیف ندارد). / **بیت دوازدهم:** رنج و گنج ← قافیه (ردیف ندارد).

بیت سیزدهم: کامکاری و بُردباری ← قافیه (ردیف ندارد). / **بیت چهاردهم:** بینندن و بخندند ← قافیه (ردیف ندارد).

بیت پانزدهم: بینا و فردا ← قافیه (ردیف ندارد). / **بیت شانزدهم:** زندگانی و جوانی ← قافیه (ردیف ندارد).

تمرین‌های مربوط به کتاب درسی

درست و نادرست

- | | | | |
|--------------------------|--------|--------------------------|------|
| <input type="checkbox"/> | نادرست | <input type="checkbox"/> | درست |
| <input type="checkbox"/> | نادرست | <input type="checkbox"/> | درست |
| <input type="checkbox"/> | نادرست | <input type="checkbox"/> | درست |

- ۱- بار سنگین، پشت مور را خمیده کرده بود.
- ۲- حضرت سلیمان رفتار مورچه را تحسین کرد.
- ۳- مورچه، بُردبار و قانع بود.

درک مطلب

- ۴- سلیمان، مور را از چه اتفاقی ترساند؟
- ۵- وقتی که سلیمان مور را دید، او به چه کاری مشغول بود؟
- ۶- چرا مور دعوت سلیمان را نپذیرفت؟
- ۷- چه زمانی برای تلاش و کوشش مناسب است؟
- ۸- مور، چه کاری را بهتر می‌دانست؟
- ۹- شما با نظر مور موافقید یا سلیمان؟ دلیل بیاورید.

پاسخ تشریحی تمرین‌های درس هفدهم

۱- درست

۲- نادرست

۳- درست

۴- نکند که مردم رهگذر پا بر سرت بگذارند و تو را از بین ببرند.

۵- در حال حمل کردن پای ملخ بود.

۶- برای این که مورچه اهل قناعت بود و خودش توشهی خود را فراهم می‌کرد و نیاز به سور و جشن پادشاهان نداشت

۷- بهار زندگانی (جوانی) بهترین زمان برای تلاش است.

۸- از نظر مورچه، تلاش، قناعت و بینیازی به سور شاهانه بهترین چیزها بود.

۹- پاسخ به عهده‌ی دانشآموز

۱۰-

بخوان و بیندیش

همه چیز را همگان دانند

برگرفته از کتاب: ابوالیحان و ریحانه، اسقندیار معتمدی

نوع نشر: ساده و روان

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها

ناگزیر: ناچار

نان آور خانه: کسی که وسائل زندگی خانواده را فراهم می‌کند.
یاور: یاری کننده

کسب علم و معرفت: به دست آوردن علم و دانش
سراسر (در سراسر عمرم): تمام، همه

مهرگان: پاییز، اوایل پاییز

دانستم (دانستم که ما برای خوردن و خفتن): فهمیدم، دریافتم
عزم: قصد، اراده، آهنگ (عزم سفر به هند کرد: قصد سفر به هند کرد، تصمیم گرفت به هند، سفر کند).

شدم (من نیز همراه او شدم): رفتم

عالمان: دانایان، خردمندان، عاقلان

مردم عادی: عامه‌ی مردم

＊دیار: سرزمین، ناحیه، طرف و سمت

پژوهش: تحقیق و جست و جو

سخت (سخت علاقه‌مند بودم): بسیار، خیلی

رو گردان نبوده‌ام: بی توجه و بی علاقه نبوده‌ام.

خردمندانه: عاقلانه

چه بسا: بسیار، فراوان

پیران (پیران و بزرگان ما گفته‌اند...): انسان‌های بزرگ و با تجربه

پرسشگر: سؤال کننده، پرسنده

هوشمندی: آگاهی، خردمندی

اینک: حالا، الان

پیشگاه: صحن و سرای، عمارت

حضور یافته‌ام: مشرف شده‌ام، آمده‌ام

فراز و نشیب: بالا و پایین، سختی و خوشی

جایگاه (به این جایگاه با ارزش): مقام، رتبه، درجه

رحمت حق بر آنان باد: درود و لطف خدا بر آنان باد

شوق آموختن: علاقه و اشتیاق به یاد گرفتن

مکتب (در شش سالگی به مکتب رفتم): مدرسه، دبستان

از بَر کردم: حفظ کردم، به حافظه سپردم

آداب (آداب رو به رو شدن): رسم، روش، شیوه

معین کرد: مشخص کرد

پُر مهر: پُر از عشق و محبت

زمزمه‌ی محبت: صدا و آواز عشق و محبت

اثرگذار: مؤثر، تأثیرگذار

ماندگار: پایدار، ماندنی

بدگویی حسودان: بد گفتن و به زشتی یادکردن انسان‌های

حسود

رانده شد: اخراج شد، دور شد

خوارزم: نام سرزمینی که ابوالیحان در آن زندگی می‌کرد. اشاره

به حکومت خوارزمشاهیان هم دارد.

مهارت: ماهر بودن در کاری، زیردستی

حساب کردن: شمردن، جمع و تفربیق کردن ریاضی

اخترشناسی: ستاره‌شناسی، نجوم

＊حکمت: دانش، علم و معرفت

این درس از زبان ریحانه، دختر حسین خوارزمی، شاگرد «ابوریحان بیرونی» است.
ریحانه درباره‌ی زندگانی ابوریحان، از او می‌پرسید و ابوریحان می‌گوید:

در شش سالگی به مکتب رفتم و در آنجا خواندن و نوشتن را یاد گرفتم. پس از آنکه پدرم بر اثر بدگویی حسودان، از دربار خوارزم شاه رانده شد؛ ناچار به روستایی بیرون از خوارزم رفتم و مدتی از مکتب دور شدم ولی پدرم معلم قرآن و حساب و هندسه‌ی من شد. در سال ۴۰۹ قمری، سلطان محمود غزنوی، عزم سفر هند کرد و من نیز همراه او شدم و زبان مردم هند را یاد گرفتم.

من اگر چه سالی از «ابوعلی سینا» بزرگ‌تر بودم، ولی زیرکی و هوشمندی او را باورم داشتم و به او احترام می‌گذاشتم.

معنی جمله‌های دشوار

زندگی مانند آسمان، گاهی آفتایی و گاهی ابری است. در یکی از همین روزها پدرم را از دست دادم.

معنی: زندگی مانند آسمان است؛ گاهی آفتایی است (همراه با خوشی و شادی است). و گاهی ابری می‌باشد. (همراه با غم و ناراحتی است). در یکی از همین روزهای زندگی، پدرم مرد. (فوت کرد).

از آن پس، بخشی از وظایف پدر، به عهده‌ی من گذاشته شد؛ ناگزیر، نان آور خانه و یاور مادر شدم.

معنی: از آن به بعد، قسمتی از کارها و مسئولیت‌های پدر را من پذیرفته بودم؛ به ناچار برای گذران زندگی خانواده‌ام کار می‌کردم و کمک مادرم شدم.

چرخ زندگی را گرداندم.

معنی: کنایه از زندگی را با تلاش اداره می‌کردم.

مردم کوچه و بازار آموزگارم و طبیعت، کتابم شد؛ تمام تلاشم، جست و جوی راز آفرینش و رسیدن به جایگاه ارجمند انسانی شد.

معنی: از برخورد با مردم کوچه و بازار، درس زندگی را یاد گرفتم و طبیعت زیبای خداوند مانند کتابی بود که من به وسیله‌ی آن، خدرا می‌شناختم. من تلاش می‌کردم که به راز شگفت آفرینش و مقام گرانقدر و شایسته‌ی انسانیت برسم.

همه چیز را همگان می‌دانند و همگان، هنوز از مادر زاده نشده‌اند.

معنی: هر شخصی پاسخ پرسشی را می‌داند، بنابراین مجموع علم‌ها و دانش‌ها را انسان‌ها می‌دانند، اما هنوز خیلی‌ها از مادر به دنیا نیامده‌اند، پس پرسش‌های بسیاری مانده‌اند که باید در آینده به آن‌ها پاسخ داده شود.

واژه‌های مهم املایی

خوارزمی - ابوریحان - حضور - فراز و نشیب‌ها - ریحانه - شوق - سوره‌ها - خاطره‌انگیز - مهرانه - از جای
برمی‌خاست - معین - زمزمه - اثرگذار - حسودان - هندسه - مهارت خواندن - ریاضی - حکمت - علاقه‌مند -
وظایف - عهده - ناگزیر - کسب علم و معرفت - مهرگان - نگذرانده‌ام - حفظ - غزنوی - عزم - فرصت - عادی -
تمدن - تحقیق - پژوهش - موضوعی - مطمئن - چه بسا - زاده نشده است - ابوعلی سینا - زیرکی و هوشمندی -
احترام می‌گذاشتم.

واژه‌های مخالف

بنشینم ≠ بایستم / می‌گذرد ≠ نمی‌گذرد / حضور ≠ غیاب / قبول ≠ رد، مردود / فراز ≠ نشیب / نخستین ≠ آخرین /
شیرین ≠ تلخ / بهترین ≠ بدترین / ماندگار ≠ ناپایدار، زودگذر / آفتابی ≠ ابری / رنج ≠ خوشی / مهرگان ≠ بهاران /
خُفتن ≠ بیداری / سفر ≠ حضر (حضرَ یعنی در جایی ماندن) / ناشناخته ≠ شناخته

هم خانواده‌ی واژه‌ها

علم ← علم - علوم - تعلیم

حضور ← حاضر - محض - حضرت

ارزش ← بالارزش - ارزشمند - ارزشی

رحمت ← رحمان - رحیم - ترحیم

حق ← حقوق - حقایق - حقیقت

مکتب ← مکاتب - مکتوب - مکاتیب

محبت ← حبیب - تحبیب - أحباب

خواندن ← خواننده - خوانش - خواندنی

وظایف ← وظیفه - موظف

عهده ← تعهد - متعهد - عهد

آموزش ← آموزنده - آموختنی - آموزشگاه

کسب ← کاسب - کسبه - مُکتسِب

معرفت ← عارف - عرفان - تعریف

استفاده ← فایده - مفید - افاده

تمرین‌های مربوط به کتاب درسی

درک مطلب

- ۱- منظور از «همه چیز را همگان دانند.» چیست؟
- ۲- مکتب خانه‌ها را با مدرسه‌های کنونی مقایسه کنید.
- ۳- چه چیزهایی راهنمای ابوریحان برای موفقیت بودند؟
- ۴- راه ورود به سرزمین‌های ناشناخته، چیست؟
- ۵- جمله‌ی «همه جا محل یادگیری است.» یعنی چه؟

پاسخ تشریحی تمرین بخوان و بیندیش

- ۱- هیچ کس به تنها، همه‌ی علم‌ها و دانش‌ها را نمی‌داند اما مجموع علم‌ها و دانش‌ها را همه‌ی انسان‌ها با هم می‌دانند.
- ۲- در مکتب خانه‌ها شاگردها (دختر و پسر) بر روی زمین می‌نشستند و معمولاً درس‌های مشخص و معلومی (که بیشتر درس قرآن بود) را می‌خوانند. یک شخص به عنوان مکتب‌دار (معلم) بود و همه‌ی علوم را تدریس می‌کرد طبقه‌بندی کلاس وجود نداشت. اما مدرسه دارای کلاس‌های مختلف با سنین مختلف است. دانش‌آموزان بر روی صندلی می‌نشینند و درس‌های متفاوتی را می‌خوانند. همه‌ی شاگردان با هم در یک کلاس نیستند.
- ۳- دانش پدر و مادرش، عشق و علاقه و پشتکارش - فرآگیری علم از استادان بزرگ و پرسش از آن‌ها
- ۴- باید پرسشگر باشیم و با پرسش‌های خود، راه ورود به سرزمین‌های ناشناخته‌ی علم و دانش را کشف کنیم.
- ۵- اگر همیشه چشم‌ها برای دیدن و گوش‌ها برای شنیدن باز و آماده باشد، در همه جا و در همه مکان برای کسب علم و معرفت و یادگیری، فرصت‌هایی وجود دارد. فقط باید انسان تلاش‌گر و جستجوگر باشد و در راه کسب دانش، تلاش کند.

حکایت جوان و راهزن

پدرگرفته از کتاب: سُبحَةُ الْأَبْرَارِ، جامی

نوع نظر: ساده و روان

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها

توشه (توشهی سفر من است): خوراک اندک یا خوراک برای مدت معینی، به ویژه آذوقه‌ی سفر
نایسنده: نکوهیده، زشت
دست به راهزنی نزنم: دزدی نکنم، اقدام به دزدی نکنم.
سال‌های سال: سال‌های بسیار
صمیمی: بسیار نزدیک
همنشین: دوست، هم صحبت

در دل داشت: قصد و نیت داشت که به خانه‌ی کعبه برود.
به سبب: به علت، به خاطر
پس از درگذشت مادر: بعد از فوت و مردن مادر
راهزنی: غارتگری مسافران در راهها، دزدی کردن
سکه: پول فلزی
صادق: راستگو، درستکار
دینار: سکه‌ی طلا

□ این حکایت با مثُل «راستی، راه نجات است.» ارتباط معنایی دارد.

نیایش



معنی واژه‌ها به ترتیب بیت‌ها و سطرها



پرتو: روشنایی، درخشش نور
 معرفت: شناخت، علم، دانش
 پیروز: پرورش بدء
 نیک: خوش، خوب، پسندیده
 ملک: پادشاه، در اینجا، یعنی، خداوند
 غافلان: نادان، ناآگاهان

خاکیان: اهل خاک، مردم، انسان‌ها
 برکرده‌اند: بلند کرده‌اند
 خاکدان: دنیای خاکی، این جهان
 ضمیر: باطن، درون
 لطف: مهربانی، رحمت
 رحمت: لطف و مهربانی

معنی بیت‌ها

برگرفته از کتاب: مثنوی معنوی جلال الدین محمد مولوی، دفتر اول

قالب شعر: مثنوی

این درختانند همچون خاکیان

دست‌های بزرگ‌تر کردۀ‌اند از خاکدان



معنی: درختان مانند انسان‌ها، دست‌شان را برای راز و نیاز به سوی خداوند، بلند کرده‌اند.
 آرایه‌های (دیپ): درختان مانند خاکیان هستند. / درختان دست‌ها را بر کرده‌اند ← تشخیص
 نکته‌های دستوری: بیت از دو جمله، تشکیل شده است.

از ضمیر خاک، می‌گویند راز

با زبان سبز و با دست دراز



معنی: با برگ‌های سبز و شاخه‌های بلند، راز عظمت و بزرگی خداوند را از دل زمین، آشکار می‌کنند.
 نکته‌های دستوری: زبان سبز و دست دراز ← دو ترکیب وصفی هستند. / بیت از یک جمله تشکیل شده است.

معنی جمله‌های دشوار

﴿ يارب، لطف و رحمت خود را از ما باز مکير. ﴾

معنی: خداوندا، ما را مورد لطف و مهربانی خودت، قرار بده.

﴿ دل‌های ما را به پرتوِ معرفتِ خود، روشن دار. ﴾

معنی: وجود (درون) همه‌ی ما را با نور شناخت خودت، روشن بکن. (ما را به راه درست هدایت گردان.)

﴿ پروردگارا، ما را بدان نوری بپرور که بندگان نیک خود را پروردي. ﴾

معنی: ای خدا، ما را با همان نوری پرورش بده که بندگان خوب و نیک خودت را پرورش دادی و هدایت کردي.

نکته‌ی مفهومی: منظور از «نور»، هدایت، محبت و نشانه‌های خداوند است.

﴿ ملکا، غافلان را به لطفِ خود بیدار گردان. ﴾

معنی: پروردگارا، با لطف خود، بی خبران را آگاه کن.

نکته‌ی دستوری: ملکا ← یک جمله (ملک) ← منادا / (ا) ← ندا

نکته‌ی مفهومی: در اصل، خداوند به «ملک» تشبیه شده است.

«برگرفته از کتاب فیه مافیه، جلال الدین محمد مولوی»

واژه‌های مهم املایی

کعبه - محبت - فراهم آورد - حج - راهزنی - چه قدر سّت - صادق - دینار - توشه - حاضر - صمیمی - خاکدان -
ضمیر - راز - لطف و رحمت - پرتو معرفت - غافلان

واژه‌های مخالف

رفتن ≠ آمدن / صادق ≠ دروغگو / پاک ≠ آلوده / ناپسند ≠ پسندیده / بَر ≠ پایین / دراز ≠ کوتاه / روشن ≠ تاریک، تیره
غافلان ≠ هوشیاران / بیدار ≠ خواب (غافل)



عشق ← عاشق - معشوق - عشاق

حج ← حجاج - حاجی - حاجیان

ضمیر ← مُضْمِير - ضمایر

لطف ← الطاف - لطیف - لطافت

تاریخ ادبیات سُبحة الابرار: از کتاب‌های معروف جامی، شاعر معروف قرن نهم است.

مثنوی معنوی: از کتاب‌های معروف جلال الدین محمد مولوی، شاعر بزرگ و عارف قرن هفتم است. این کتاب در قالب نظم است و ۲۶۰۰ بیت دارد.

فیه مافیه: این کتاب به نثر است که مولوی آن را در قرن هفتم به زبان ساده و روان نوشت.

قالب شعر



قالب شعر، مثنوی است و قافیه‌ها و ردیف‌های آن عبارت‌اند از:

بیت اول: خاکیان و خاکدان ← قافیه (ردیف ندارد) / **بیت دوم:** دراز و راز ← قافیه (ردیف ندارد)